۲۹/

اهدائی	۲۲/۲/۵۱
خریداری	[illegible]
نام کتاب	[illegible]
مؤلف - مترجم	[illegible]
کاتب	
تاریخ کتابت	[illegible]
فارسی - عربی	
نوع خط	[illegible]
نوع جلد	[illegible]
نوع کاغذ	[illegible]
تزئینات و مشخصات	
ملاحظات	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قل لمن قال لعلي مدحه ذكره يخمد نارا موصده قلت لا اقدر في

مدح امرء ضل ذو اللب الى ان اعبده والنبي المصطفى قال لنا

ليلة المعراج لما صعد وضع الله بظهري يده فاحس القلب ان قد برده

وعلي واضع اقدامه في محل وضع الله يده

چه [illegible] ای انکه تو خود علی [illegible]

چه [illegible] ای انکه تو خود علی [illegible] [illegible] لم یکن شيء فيلسوفا

فقط الا علي عقل و حکمت [illegible] [illegible] صفراء [illegible] در [illegible] داشته

باشد [illegible] [illegible] [illegible] باشد حکیم [illegible] [illegible]

و ضبط [illegible] غالب شد [illegible] بوده [illegible] لو تظاهرت العرب على قتالي

ما ولیت منهم اگر تمام عرب [illegible] [illegible] [illegible] ترس ندارم [illegible] [illegible]

عرب [illegible] احمر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible]

جنگ [illegible] [illegible] ابن عباس [illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیدم [illegible] [illegible]

صفین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] ایشان را [illegible] و ترغیب در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بودم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل عراق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صف زد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل عراق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ترغیب بود [illegible] فرمود و یکی [illegible] یا

اهل العراق هل هي الا اشخاص ماثلة فيها قلوب طائرة لو مستها سيوف

اهل الحق لتهافتوا تهافت الفراش في النار الا فادرعوا الصبر

وعضوا على النواجذ فانه انبى للسيوف عن الهام ووطنوا انفسكم على الطعان الدعسي

وغضوا الابصار وقلقلوا السيوف في الاغماد فانكم بعين الله ومع ابن عم رسول الله وعليكم

بهذا الرواق الادلم والسرادق المظلم فاضربوا ثبجه وان الشيطان راقد في كسره نافخ

حضنيه مفترش ذراعيه قد قدم للوثبة يدا واخر للنكوص رجلا الا وان خضاب

النساء الحناء وخضاب الرجال الدماء فصمدا صمدا حتى يتجلى لكم عمود الحق

وانتم الاعلون

وقلقلوا السيوف في اغمادها قبل سلها والحظوا الخزر واطعنوا الشزر ونافحوا بالظبى

وصلوا السيوف بالخطى واعلموا انكم بعين الله ومع ابن عم رسول الله صلى الله

عليه واله فعاودوا الكر واستحيوا من الفر فانه عار في الاعقاب ونار يوم الحساب

وطيبوا عن انفسكم نفسا وامشوا الى الموت مشيا سجحا وعليكم بهذا السواد الاعظم

والرواق المطنب فاضربوا ثبجه فان الشيطان كامن في كسره قد قدم للوثبة يدا

واخر للنكوص رجلا فصمدا صمدا حتى يتجلى لكم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حمله کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انداخته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مقابل حسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عباس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا لا تقولوا

واصبحوا في حرمكم وبيتوا كما بتنا لو الدين او تموتوا لولي فانتم ظالما حيث

قد تكلم لو حيتنا بخيت ليس لكم ما شئتم وشئت بل انما يريد المحيي المميت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] كما ليث اهل الشام انه لو مقابل كانهم حمرج

مستنفره فرت من قسوره برآن بزرگوار نبرد نکرد. خود باز حیت کرد در حالتیکه خون از دم
شمشیر آبدارش میچکید و صورت شیر بیشه [illegible] درخون میتپید فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا
ایمان لهم لعلهم ینتهون [illegible] لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی حیدر
الکرار [illegible] فبالله لا غالب [illegible] فتبارک الله احسن الخالقین
[illegible] و صحرای کربلا [illegible] فرزند [illegible] حسین در وسط میدان
شمر [illegible] را کفت الاحمر و الاخضر و الاصفر [illegible] حسین [illegible]
فی [illegible] و حال آنکه [illegible] دیگر [illegible]
قبر او را [illegible]
و حال آنکه [illegible] شنیعه [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
هفتاد [illegible] هزار [illegible] هزار
[illegible] هزار و صد [illegible] هزار و صد [illegible]
چهار صد هزار [illegible] تا قادسیه [illegible] عفت
[illegible] حسینی [illegible] انا ابن علی الطهر من آل هاشم [illegible]
[illegible] روز حشر [illegible]
جان [illegible] که جنگ خیبر [illegible]
جهان [illegible] که جرس [illegible]

[illegible]

رب العالمين
وبه نستعين والحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد والصلوات والسلا
على اول العدد وصاحب الابد روح نسخة الاحدية في اللا
هوت وجسده صورة معاني الملك والملكوت وقلبه خزانة
حي الذي لا يموت المهندس في غيوب اللاهوتية و
السايح في فيافي الجبروتية والحاكم الولاية الناسوتية الجب
الاكوان بما عليه ودام الامكان بقابلية هو انسان العين وعين
الانسان وهو طاوس الكبرياء وحمام الجبروت الذي
اسمه

اسمه في السماء احمد وفي الارض محمد صلى الله عليه وآله ا
لطيبين الطاهرين المعصومين الغر الميامين والعن اللهم ما
عاندهم وحاربهم وجاهدهم لعناً كثيراً دائماً ابداً متصلاً
متصل الليل والنهار عشق از هر زبان مر تبت مردن عشق
خود مكرر نيست آن وصد جان دارد از زرها وآن وصد ... هر دم
هر كه جانرا ... خوان قرآن عشرت ... يا منية المحب
يا روح البقاء اجتذب قلبي وجد لي باللقاء حبيب لي
حبه شوق الحشاء لو ... على عيني مثا
عاشقانرا شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی دوست
... شكبار ...
در خطاب ... والله اعلم بالصواب لا تخدعن فللمحب دلا
ئل ولديه من تحف الحبيب وسائل ...

الدهنه مولی الموالی ع حزمه دیگر مکن در دوستی دعوی محبت زیرا که از برای دوست و محب
آثار و علامت چند است که اگر دارای آنها نباشد در دعوی خود کاذب و دروغ گو است
یکی از آن آثار و علامات محب و عاشق آن است که آنچه را متعلق به محبوب است دوست بشمرد
یا دوست دارد و دشمن بدارد آنچه را که او دشمن می دارد آنچه را که او دشمن بدارد
یعنی اگر کسی را دوست میداری باید خانه و کاشانه او را و ضیاع و عقار و اولاد او را هم دوست
بداری و غلام سیاه زرخرید او را دوست بداری حتی آن سگی که حافظ و حارس خانه
دوست را باید دوست بداری مگر نشنیدی که مجنون عامری را دید که سگی را میبوسد
و میبوسید و نازش میکرد دید که مجنون سگ کجنی را تمام حیوانات نسبت زاداری بوسید حال نه بی
عیب تا کی سرایت کرد گفت چه کنم او را نبوسم و حال آنکه این پاسبان کوی محبوب
منست و دست سگ بوسید مجنون حتی گفتندش چه بود گفت این سگ
ایام که در کوی لیلی رفته بود و هر از آن در است با جمعی هم راه قافله بود در بیابانی
و خانه او می رفت مهر چه می رسید نگاه می کرد گفتند چه قدر نگاه میکنی به این آن طرفه

از این جانب نه

از این جا تا آنجا نه نیم فرسخ مسافت است چنین راه است گفت من هر چه نگاه می کنم از دور این همه جا را
از او خالی نمی بینم من ندیدم در میان کوی او بر در و دیوار الا لیلی و از او گمان نکنی که قصه لیلی و مجنون
بر این است و ذکر می کنم چه که مقصود من از این است که تو هم او را دوست بداری که هم خدا را دوست بداری و بنده او را دوست بداری
دوم از علامت محبوب و معشوق واقعی این است هزار هزار مثل مجنون عامری در دام او بند شود
اگر ماه و خورشید بر آید نمی بیند تا او را نبیند و شوق ... در رخ او ... و در هر جا
در هر وقت محبوب خود را می بیند ... گفت آنچه گفت
از عشق او آنچه در من نگاه می کنی در بر هر خانه است نقش یادت که بر هر در و دیوار است
تیمم خیال تو ... دل من ... آهسته آهسته ...
به جایی میرسد که ... محو برای او ... قدم بر ... نمیدارد
محو برای او ... فکر ... یاد دوست ترکت للناس دنیا
هم و دینهم شغلا بذکرک یا دینی و دنیائی لذا جمله ... محب
خودنمایی شد ... مقام فنا ... مقام محب و محبوب شنید

بعد از شهادت برادر روز و شب گریه میکرد و اشک میریخت تا از دنیا رفت و یکی رباب

زوجه سید الشهداء ع دختر امرء القیس بود که بعد از شهادت سید الشهداء ع طعام و غذای

لذیذ تناول نکرد و آب سرد ننوشید خضاب نکرد تا از دنیا رفت معلوم است

معنی محبت همین است   هر که او همرنگ یار خویش نیست   عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست

و آنقدر سید الشهداء ع او را دوست میداشت که مکرر شعری میفرمود مضمونش این بالهام او حرف

رباب منم و احدی را نمیرسد که مرا منع کند و ملامت کند و در جای دیگر میفرمود

در هر خانه که سکینه و رباب باشد من آن خانه را دوست میدارم نبود مگر از محبت

او با النسبه به آقا تا وقتیکه از سفر اسیری برگشتند شغلش این بود در روزهای بسیار

بر سر می انداخت در آن هوای گرم عربستان نشستند اندکه چه قدر هوا گرم است در آفتاب نشست

و تا غروب آفتاب برای محبوبش گریه میکرد سایر زنان او را دعوت او را نصیحت میکردند

میگفتند رباب ما هم عزاداریم در سایه می‌نشینیم دیگر چرا بیتابی میکنی در مقابل آفتاب

می‌نشینی با جگر سوخته میگفت که بدن بی سر شوهرم جای او محبت میگفت شما را بگذارید از دل

ما نخند

که بسوزد دل من نخندید چگونه در سایه بنشینم و حال آنکه بچشم خود دیدم بدن نازپرورد

زهرا در مقابل آفتاب افتاده بود شب ۳ در زیر خاک نمیخوابید بدن خشک زیر

سر که بداند و بر روی خاک میخوابید گفتند جهت چه چیز است که در زیر خاک

راحت نمیخوابد گفت چگونه در زیر خاک بخوابم و حال آنکه دیدم حبیب منزل حسین

بالای نیزه و زن دیگر که او هم از زنهای محبوس ... شده ام لیلی مادر علی اکبر گفت بودن

حبیب را که در بحبوحه جوانی تا وقتی من بدر خانه رسید خانه هر چه تا زنده‌ام حرکت نمود تعجب

کردم همینکه گوش دادم شنیدم صدای ناله از آن خانه بلند شد امیدوار شدم از

جوانی که در بهاری نبود ... خندانم از حرکت ...

که سر سید چه تو در اول جوانی تو ... از آن خانه بیرون آمدم گفتم

ترا کی اقسم گویندم این خانه خانه کیست این زن را نمیدید. کیست که برای این قسم

گریه میکند گفت این خانه خانه صاحب حسینی است و این زن ام لیلا مادر علی اکبر

که روز و شب برای ناکامی جوانش گریه میکند مثل زن دیگر هم برای آن مادر که برای محبوبش گریه کرد

تا از زیارت رفت که بود در آنجا نبینی ماند ابوالفضل بغداد دل سوخته این مخدره که جعفر برا
در کوچه کشته بود و خود در راه که میشد فصل پیر عرب برابر سیاست میرفت در بقیع بر قبر [illegible] حسن
تا بغروب آفتاب که به بیکو بعض اشک میریخت که دوست دشمن جمیع بر دان حال
با آن قدرت بر حالش گریه میکردی نمیشد آنقدر که به حسن و در اهل که هیچ جلوه بر
از گریه منع کنید حال آنکه هیچ کس آن را دیده بود دید گفت آنقدر کنید دم از زد رینی بر راس
چهار سر در بازار ظلم از بوستان برداشتی مرتبی پیر در دیدم جاریان برابات گشتم را برق
گشتی از میان برداشتی بر رخ من ضایع مفردی بر بحیره ازین چمن من چه کردم بو گو
نامم نشان برداشتی گفت ایوب بر تو گریه من کنم ای جعفر بر تو گریه میکنم ای جوان
بر [illegible] عباس بر تو گریه میکنم خبر که تا هاشمی من مادر داشتید بر آن کشته گریم که مادر
نداشت بر آن غریبی گریه میکنم که سه شبانه روز بدن نو [illegible] میان آفتاب در زمین
افتاده بود آنب حسین ابن علی امام حسن [illegible] است [illegible] در رجب
چون جنید محمد دالد مریضه شده بود خدا زنگ نوشتن گردید بر ادم حال شفا بخشد خدا و فی علط

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الوجود
من العدم وارتقم علی لوح الانسان من اسرار القدم والصلوة
والسلام علی اول بحر تشعب فی بحر الهویة ال ناره او قدت
من مصابیح القدسیة فی مشکوة الواحدیة الذی کان
احد فی ملکوت العالمین ومحمود فی جبروت الحاضرین
ومحمد فی ملاء المقربین ثم الصلوات والسلام علی ابن
عمه ووزیره وخلیفة المخلوق من طینته مولی الموحدین
امیر المومنین واولاده المنتجبین ولعنة الله علی اعدائهم
الی قیام یوم الدین استن حنانه از هجر رسول ناله کردی همچو ارباب
عقول در میان مجمع وعظ آنچنان کو در آگه گشت هم پیر و جوان در تحیر ماند
اصحاب رسول کز چه نالد استن با عرض و طول گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گفت جانم
در فراقت گشت خون مسندت من بودم از من تافتی بر سر منبر تو مسند ساختی

بر ستون گفت که ای گوهر درخت ای شده با سر تو همراه بخت گرچه خاری ز تو بالا نکند
چند ز فراق دوری ز تو پر خون شدند باد در آن عالم حقیقت سروری کنند تا ترا تازه بجان بنماید گفت
آنچه خواهم که در آن شد نهال شنوای غافل تو از چوب بباش در ادای نعت خاتم
انبیا محمد بن عبد الله ۳ بعد از نماز جماعت رسول اکرم در منبر محترم بیا ایستاد و دست
مبارک بنخله خشکیده که او را ستون حنانه میگفتند و مردم را موعظه میفرمود تا آنکه
روزی جوانی از انصار بخدمت تمام سعادت حضرت نبوی مشرف شده عرض کرد
عرض کرد یا رسول الله مادری دارم مرا امر کرده که برای شما منبری ترتیب دهم زیرا که ایستادن
شما بسیار زحمت و سختی است حالا آمده ام استیذان حاصل کنم اگر اجازه میدهی خدمت
خاتم انبیا اذن داد منافقت و منبری تمام کرده از برای حضرت رسول آن منبر که دیده بود
ز دور دیدند که خاتم انبیا از نماز فارغ شد پا بر پله اول منبر گذاشت فرمود آمین بار دیگر
دوم گذارد فرمود آمین در مرتبه سیم قرار گرفت فرمود آمین اصحاب تعجب کردند
عرض کردند یا رسول الله که با که بود که شما آمین گفتید فرمود جبرئیل بود پا بر پله اول
گذارد

عرض کرد یا رسول الله از رحمت خدا دور باد کسیکه مادر پدر را درک کند که به پدر و مادر را او خوشنود نکرد من
گفتم آمین پا بر درجه دوم گذاردم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه ماه مبارک رمضان
بر او بگذرد و آمرزیده نشود که خدا گناهان او را بیامرزد گفتم آمین چون پا بر درجه سیم گذاشتم قرار گرفتم
جبرئیل گفت یا رسول الله از رحمت خدا دور باشد کسیکه نام تو را بشنود و اسم گرامی ترا بشنود
و بر تو صلوات نفرستد من گفتم آمین بار دیگر که رسول خدا در مرتبه منبر قرار گرفت
بیک مرتبه صدای عجیبی بگوش شریف که از درخت خرما بلند شد از آن نخله خشکیده بلند شد
که تمام اصحاب تعجب کردند خاتم انبیا فرمود ای نخله ترا چه شده که ناله کردی
و صدا بلند کردی عرض کرد من از مفارقت تو نالیدم و صدا بلند کردم زیرا که
هر روز به من تکیه میکردی و موعظه مینمودی امروز در مرتبه منبر قرار گرفتی و مرا از این سعادت
محروم نمودی فرمود الحال اگر طالبی دعا کنم ترا در همین ساعت در همین عالم سبز و خرم
کنم و میوه بیاوری مردم از تو بهره برند و از میوه تو بخورند و اگر طالب دنیا نیستی در آخرت
خداوند ترا سبز و خرم بکند که همیشه باقی باشی در حلقه طراوات درختان دنیا که

حوض کرد و بیار بر دهن ظالب و نبانیستم دار نیف را بردارد آخیار کردم و آخر شب را الهام

گفت آن خانم که بیایم شد نقاش شیرازی عاشق که از چوب بیاورش خانم انبار رد بیار که

بحساب کرد هر دو هم بدانید که این تخته خشکید. اگر چه جمادت ولیکن الحال معلق

السانیت پیدا کرد. به برید ادراق فی کنید که در قیامت سر بنز و خرا دچار ن

محشور خواهد شد تا نفرها شر زیر ال این عربی زنبرا حقوق کردند بصورت قید و پارچه

مش گفتن بر او پوش بنید بند داو ادراق کردند اف به دو بر جیبی سر اینکه تقدیر

ید تخته خشکید. اخرام حسینی نگاه نداشتند سه شب نه روز بدین تا زنبق شرار بر بنه

عریان در مقابل آفتاب با جنس گفن عریان بروی زمین انداختند عریان تن خنق

بتاریخ داد جمع بیرا اینکه ف طهرانی رشته بود [illegible] زبان شوخی گفت ابتدا

۲ علی من دمه غسله و شبه قطنه والتراب کافوره و نسیج

الریاح الکافنه والقنات الخطی نعشه ما حصل آن بنز [illegible]

پیغمبر بود تا زمانیکه [illegible] گفت وا زنیا رحمت [illegible] پیغمبر اولی

۷/ آن بنز [illegible] رفت

بران بنز بالا سیر قت و بیش احترام آگاه بر اینکه در درجه با بینی شست سید زاده لی و [illegible]

برفت و بگذرد به ازادلی خندقت با طعم تشمی که منتقل شد به جای کرد رفت [illegible]

بنزدی با بی پیغمبر قرار گرفت تا زمان خندقت سه دیوان معون فرست د حجر ایم بنز

که بنز را حرکت داد. شب ابر به شیون و خونهای عظیمی شد مردم ازین خرد هم

چو به دو ضجه جیغ کردند گفتند الکهما کشته شویم با بند ار بند ما را جدا کنند نمیکنیم از این بنز

شبه بر بنده بزاکه این باد کاری است از زیر ال هذا العجب العجب سبحان الله العظیم نمیدانم

که حسینی بادگاری پیغمبر بود دو سه حسینی جان به عمیر بود حسینی روح پیغمبر تقسیم بر اینکه زاد

تنک کردند که برداشت این عیالش را در نصف شب فانقانیقب قرار کرد و از مدینه

جدش بروان آمد در ضمه در حج بود گر نشتم التمای زیاد ازشه ندر حیرت ۱۳۲۱ هـ [illegible]

بحر بسم الله الرحمن الرحیم یم

الا ایها المغرور تب من غیر تأخیر فان الموت قد یأتی

ولو صیّرت قارونا بسل مات ارسطالیس بقراط [illegible] قلبی

شاه اولیاء می‌فرماید که از برای توبه شش شرط است اول پشیمانی از گذشته دوم باز داشتن

نفس از آینده سیم رد حقوق چهارم ادای فریضه پنجم گوشت حرام بدن را بریاضت طاعت

و عبادت زایل و برطرف نمودن ششم نفس را الم طاعت دریافت چنانچه چشیده قدر لذت

حلاوت و شیرینی معصیت را چشیده باشد این شش خصلت را هر طالبی کرد توبه او در قبول حق

اگر می‌خواهی که معنی توبه را بدانید بهترین توبه کنندگان حر ریاحی بود که تمام علما متفقند که اگر توبه حر توبه کرده

بود گناهش از تمام شقیان بیشتر بود زیرا که احدی جرئت برابری نداشت که سر راه بر سید شهدا

بگیرد ساعتی بیش نگذشت که از اهل سعادت شد چه خوش گفت آنکه گفت اگر نه اینکه میکند اوّل

کند هر چه کنند همت مردان کند راوی [illegible] گوید که پیغمبر بعد از آنکه جمع روز عاشورا

و حر دید که کار به جایی رسید آمد نزد پسر سعد گفت ای امیر در جنگ با این جماعت چه خبر است

جنگ میکنی یا بنای صلح است گفت نه جنگی چنین کنم که اقل آن سرها از تنها جدا گردد و دستها جدا

حر گفت او یکی از اصحاب است از جان [illegible] گفت ای امیر [illegible]

حرفی نشنیدم چون این را که شنید برگشت به محل خود [illegible] از [illegible] لشکر [illegible] گفت

وجالینوس حکیم و افلاطون مسطور است این گونه فرمود

که فردا اگر گذشت [illegible] کند روا باشد گذشت آنقدر بخشکه [illegible] بکار

تا در آخرت بیرون آوری [illegible] تا منزل است این چرا [illegible] این قفس سار در دوزخ [illegible]

یوسف حسن تو این عالم چه چاه وین رسن حیرت از اراده یوسف آمد رسن

در زندان رفت از رسن ناقص تو خبر شده است خطابه سید براد و پیغمبر

ای داود [illegible] عیسی در نزد من محبوب تر و پسندیده تر از ناله و گریه زاری بندگان گناهکار

نیست زیرا که انبیاء بندگان دیگر [illegible] بنده و منتظر بنده در هر شب از اول شب تا صبح ندا

می‌کنند از جانب خدا هل من سائل و تائب آیا سؤال کنند. آیا هست

که حاجت و مطالب خود را از خدای خود سؤال کند آیا توبه کننده‌ای هست که از گناهان

خود توبه کند باز گشت نماید. همینقدر که جهنم را بر روی او به بندیم و درهای بهشت را

بر روی او بگشائیم و خاتم انبیاء می‌فرماید خوشا به حال بنده که چون روز قیامت گردد

نامه اعمال او را به دستش بدهند نگاه کند در زیر هر گناهی که از او صادر شده استغفاری نوشته

باشد [illegible]

گفت آیا اسبت با آب وا آوی گفت نه داواوم والی ال بخواهم آب به هم والحال بر قطع آب
داوش نیست فرستاد این قهر بگوید چه این را به من گفت روانه شدم گمان کردم که ببرد داوش را
آب به هم واکردم نمیدانستم ببرد حضرت سید شهدا من هم با او موافقت بکنم ولی آزادی
سلطنت زیرا که توفیق رفیق بابت بدکردن نخواهند برسم راحت از من چیز نیست لحم
هر مرغ که [illegible] نیست مهاجر بن اوس گفت چه را دیدم که [illegible] شده [illegible]
میرود استخوانهای او صدا میکند نفهمیدم [illegible] [illegible] معروف بشوم [illegible]
شیعیان نمیدانم این چه حالت است که تو شده ای گفت چنین گمان میکنی که [illegible]
ترس و خوف دارم نه والله بلکه خود را میان بهشت و جهنم میبینم نمیدانم کدام را اختیار کنم
ای برادر گفت حر بهشت را اختیار کرد و در [illegible] که جهنم را اختیار نمی کند
قیمه [illegible] رفت برای آنکه [illegible] کعبه از ذات شد [illegible] کعبه اهل صفات
دست رد برداشته که پاش زیب عرش بازند برخت آن نزدیکه اصل او صفات
رسم است هر [illegible] عقیده مقصود برآید شود [illegible] را زروی [illegible] و شکسته [illegible]
[illegible] [illegible]

میرود که شاید از تقصیر او درگذرد اول کاری که کرد این بود با چشم گریان و دل سوزان
سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت
قلوب اولیائک و اولاد نبیک خدایا بازگشت نمودم توبه
توبه مرا قبول کن چرا که من دلهای اولیای تو و فرزندان پیغمبر ترا ترسانیدم ای [illegible]
دست ها بلند کرد عرض کرد [illegible] آمد مقابل عرض کرد السلام علیک یا اباعبدالله
[illegible] التوبه التوبه [illegible] [illegible] [illegible]
هر بنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرض کرد آیا [illegible]
فرست [illegible] در خانه ها امیدی هست دیگر [illegible] خدا توبه مرا قبول میکند
عرض کرد اول کسیکه سر راه بر شما گرفت من بودم اول کسیکه دل دختران [illegible] خاطر پاک
من بودم ولیکن [illegible] خودت [illegible] [illegible] جای [illegible] استند
دارم اینست اول کسیکه خون من در راه [illegible] [illegible] [illegible] خانم اول
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دید به جز بیعت جنگ بود بر یاران   هر مرد حالا تو نور رسیده ای که جهان ای جوی گرد تا

کی تو جهان ای اکبر که فته بودی اول جهان دار که کر رند آب را بروی تو و عیب لیث شنند شکر

از بس به لله داج ارکر دکه از شور داد در حال فرح و خوشحالی روانه میدان شد

لله که زغم شاد شدم   بند که کرم آزاد شدم   آمد میان میدان

اول ابن را موعظه و نصیحت کرد فایده نکرد و دید فایده ندارد حمله کرد حمله کرد بر لشکر

ای شیر بیشه جوان مردی و شجاعت در یک حمله زیاده از چهل نفر را تلف ساخت ادا

باکو رنتی با دو چند کم کرد زخم زیادی بر بدنش رسیده هر زخمی می رسید لحظه توقف میکرد

و باز جنگ میکرد و زخم ها را در راه حق حسین بجان خرید   که تیر باردار زده آن   کور

سر برنه بیم الحکم لله   سرو بالای جهان ابروان تیر زنند   عاشق آنست که بر رو بنهند

پیکان را هم زاد. نیزه بسینه اش زد دیگر نتوانست جنگ کند بروی زمین افتاد   جو دو

زباف و براقرانش نیشی آمد   خار بر درس لاله و دیدن حسین آمد   رخش از خون شهادت

دیگه گلگون شد   هزار حربه اندر زیر تن آمد   شعاع برخ آفتاب پدید افکند   رحم

برادر حضرت حسین آمد

برادر حضرت حسین آمد   فرزند دکتر با ابا عبد الله در کش تا مرا در یاب   ایکه مکفر

دو رفتن بیرون نکرد   دیده ات آید به سر آید دست بر سر چیدم   تا نفس با قیمت

یکدم از دل نارم به پس   بر شد خوارکی زر سم بنی کی و تکبر را آه از رار و بجنبد شد به نجف آمد

به بالین و قهر رسیده منور و سعد داشت سر را بدامن گرفت و خودامنه جرحا

سمنک امک هم چنان که دولت اسمت را هر کزارد در دنیا و آخرت

آزادی اشتم را که دولت کرد یعنی محبوب و معشوق نشانش رسید   بوی محبوب

چه بر خاک احباب کرد   نیجب باشد اگر زنده شود عظم رمیم   هر دم از آزادی شنید چشم باز

نگاهی بر حال قاسم بنیم کرد   بدامانت سرم صد باز بر داد دامان دارد   خوش جا بگرفت

رفتی حیدر آرام جان ندارد   روح از بدنش چون برون رفت حسین بر بالینش نشسته فاند لنعم

الحرّ حرّ بنی ریاح   صبور عند مختلف الرماح   و نعم

الحرّ اذ نادی حسینًا   جاد بنفسه عند الصباح   فیا رب اضفه

فی الجنان   و زوجه مع الحور الملاح   خدایا حر را در بهشت مهمان

دزد و کفن [illegible] از جریان ماه زرد را هر کس که جد رفته تیر [illegible] بهر و [illegible] را نه فقیر تا چند شدا

یک فرسنگ است چه او چه چیزات [illegible] آفتاب بودم که [illegible] عبید در این روز

به پیر سعد رسید که بنی سعد تا [illegible] خدمت تو ابنیت که بعد از شهادت حسین دنیا را

ترک [illegible] ایشان [illegible] طایفه دیسکان [illegible] مطلع شدند چهار صد نفر

از طایفه بنی ریاح و دیگر جا انجمن شدند و نشستند گفتند [illegible] و با جمیع ذخیرت

طایفه سالها سال پرورده خان نعمت حر ریاحی بوده ایم گوشت و پوست ما به نان

نمک او پرورده شد [illegible] او بس نیست که حالا [illegible] بنشینیم [illegible] ادب زنند

در بیان [illegible] عظیم شد پیر سعد رسید چه خبرست شما را گفتند این حقیقت مطلب

این است که اگر عبید [illegible] را جدا کند بدن [illegible] قطعه قطعه کنند ما راضی نمیشویم که

بدن حر [illegible] گفته بود خاطر جمع باشید نقش ندارد که [illegible] بدن حر را بردارید

بیرون ببرید جایی که میل دارید دفن کنید که شد او را برداشته بردند همین جایی که الان

مدفن او است دفن کردند سبحان الله از [illegible] در بهشت [illegible] این [illegible]

[illegible] حضرت
[illegible]

[illegible] خدا بفرماید حر ریاحی را [illegible] او [illegible] سال [illegible]

او که حر ریاحی [illegible] حسین [illegible] [illegible] اسپان [illegible] سعد [illegible]

[illegible] ۱۲۷۶

چونکه [illegible] توفیق [illegible] مصطفی [illegible]

بحر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

خوشست عمر دریغا که جاودانه نیست | بر اعتماد [illegible] زمانه نیست

درخت قد صنوبر خرام انسان را | مدام رونق نوباوه جوانی نیست

کدام باده [illegible] در آفاق | که [illegible] عنبر [illegible] خزانه نیست

علم و عمل [illegible] حیف نکال | خدای [illegible] و [illegible] نیست سلطان فا[illegible]

عبید [illegible] وارد شده [illegible] [illegible] او جاری

[illegible] در سال [illegible] فرموده [illegible] ۷ نفر [illegible]

که از کس [illegible] باشد [illegible] دست [illegible] زیارت

[illegible] حاکم [illegible] [illegible] فرمودند [illegible]

بار کرده امروز من بسیار محزون و مغموم بودم رفتم به قبرستان بقیع بزیارت و فاتحه خواندن

اهل قبور رسیدم بر سر قبری دیدم از آن قبر آتش شعله ور است و صاحب آن قبر معذب است

بعذاب الهی گرفتار است از دیدن این امر عجیب در عجب شدم و اندوه من بیشتر از پیشتر شد فرمودند

الحال برو در کوچه و بازار مدینه مردم را اعلام کن و خبردار کن که فردا بیایند در قبرستان جمع شوند

تا اینکه دعا کنیم خداوند از تقصیر او بگذرد بحکم محکم فرمان فرمای عالم سلمان آمد در کوچه و بازار

مردم را خبر کرد چون روز دیگر شد بغیر از عده کمی مردم تا در قبرستان رسول خدا جناب

ولایت مآب و حضرت فاطمه و حسنین هم در قبرستان تشریف آوردند بعد رفتن

خاندان و طلب شفاعت رسیدند بر سر همان قبر که سلمان گفته بود دیدند زبانه

بر سر آن قبر نشسته رسول خدا که این زن را در صحن آن قبر است پیش آمد عرض کرد

این زن میدانم که این فرزند خود را در دنیا چه قدر [illegible] زده و اذیت رسانیده

و دل او را از خود رنجیده به این جهت خداوند او را عذاب میکند الحال یا فاطمه که پیغمبر هستم

بیا و از او راضی شو و او را عفو کن از آن [illegible] آسمان میکند عرض کرد خدایا از تو

شفاعت

شفاعت می‌خواهم که این زن را ببخشد پیغمبر بسیر فرمود که عذاب او را تخفیف کن

جناب ولایت مآب پیش آمده و فرمود ای زن یا فاطمه که بر حرم پیغمبر تو هستم و داماد

او هستم از تقصیر جوانت درگذر و عفوش کنی بازم تا همان چند که رسول خدا گرد الهی

نزاکت و لیلی اعظمت علی ابن ابی طالب که بر عذاب او بیفزا اصحاب نوربها

فاطمه زهرا علیها السلام پیش آمد فرمودند ای زن من شفیعه در جزا و هم پیغمبر تو

فاطمه زهرا هستم از برای استرضای فاطمه از کن جوانت درگذر و از او راضی شو عفو کن

عرض کرد ای بعصمت و جلالت حضرت فاطمه که بر عذاب بیفزا امام حسن

حضرت امام حسن پیش آمد استدعای عفو کرد با نفرین کرد از نفت نوبت رسید

بمحبوب و مطلوب شاه حسین اول رفت که دعا ستم از زبر برداشت و فرمود

ای زن من یا رسول تربت رسول خدایم جگر گوشه مرتضی هستم نور فاطمه و خوشی دل من

از تقصیرات او در گذر فوراً عفو کرد خدا شاهد است که من از تقصیر او گذشتم و او را

عفو کردم و تو هم او را یا ... فام انشاء فرمود این زن که به یاد جهت چه بود که شفاعت

من و مع و فاطمه و حسن را قبول نکردی و شفاعت حسین را قبول کردی عرض یا رسول الله
کی خود ت قسم است همینکه حسین است ... عفو از من کرد سر بلند کردم و عرض
کنم دیدم که آن سنان سر از عرفه و در بحر بی بیرون آورد و گفتند این سر را حسین
عرض من خاطر را شکسته کن زود زود شفاعت حسین را قبول کن که ما زائریم
سر او این نسخه ببینیم جان فدای شفاعت او حسین جان ای سفینه النجات
سبب نه اینکه طاقت نیاورد در نزد عشق سر حسین بر نیزه ببینند نمیدانم که
چه حالت داشتند ازین چند تا شام سر حسین بالای نیزه با طراف چند میگردانیدند
صاحب منهج القلوب می نویسد از حارث نامی روایت میکنند میگوید وقت
غروب آفتاب بود رسیدیم به یکی از این بیابانی که اعدا آنجا را بی منزل داشت و در آن
باغچه برای برد خرابه بود و در وسط او نخله خشکیده میگوید منزل نمودیم سر تا را بر آن
نخله خشکیده آویختند دیدم حال چه تو را آن نخله نمیدانم آن نخله نمیدانم و اگر هم بدانم
نمی گویم چرا که حکایت حسرت است میدانم حرف عبرت را اینجا به اتمام کرد عزای زار
ما را که دل دزد خاست بودند

ما را که دل خایید بند بخواب رفتند ما نصف را نشب چنین واقع شد که من
بخواب نرفتم در خوابم نبرد و عیال سید شهدا هم خوابیدند از من سوال نکردند
چه طور خوابیدند آیا فکر داشتند ... بیکار داشتند ... همه سر بر روی خاک گذاردند
و خوابیدند میگوید قدری که گذشت میگویند قدری که گذشت من سر بلند کردم دیدم
طفل کوچک از سید شهدا او هم خوابش نبرده نشسته با من سر به سکوت گذاردم و فورا
بخواب رفتم دیدم که این طفل چه می کند چنین حکمی کرد که من بخواب هم دیدم
از جا بلند شد آهسته آهسته از میان اسیران بیرون رفت تا اینکه خود را رسانید
پای آن نخله خشکیده مقابل آن سر مطهر ایستاد و دست ادب بر سینه نهاد
و سلام کرد السلام علیک یا ابا الغریب السلام علیک یا ابا الشهید
ابتاه ابتاه انظر علی رؤسنا المکشوفة و ابداننا الملهوفة و عمتی
المظلومة عرض کرد بابا جان این بدن زخمدار هم سفر من از تاج سر جان بابا افغان
آیا از برای برهنه ما خبر داری بابا جان آیا از شکمهای گرسنه عیالت خبر داری بابا جان

آیا از لب های تشنه ما خبر داری بابا جان آیا از تازیانه خوردن و کعب نیزه خوردن [illegible]
خوردن دختر تو خبر داری اگر بخواهم همه درد دل خودم را بگویم مغز [illegible] [illegible]
شود بابا جان [illegible] [illegible] سیلی [illegible] [illegible] زمین [illegible] [illegible]
میدان [illegible] این طفل در دل [illegible] گفت [illegible] [illegible] دیدم [illegible] [illegible]
دید [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیدم بابا [illegible]
دستم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت دیدم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این طفل جان گرفت [illegible] [illegible]
گردید [illegible] [illegible] [illegible] آهسته آهسته [illegible] الطفل [illegible] [illegible]
[illegible] خود [illegible] [illegible] جواب آهسته آهسته بگفتا [illegible] [illegible]
[illegible] بگفتا [illegible] آهسته آهسته بگفتا [illegible] [illegible]
[illegible] بگفتا [illegible] جواب آهسته آهسته بگفتا [illegible] اگر بخواهم [illegible] دیگر بگفتا
[illegible] [illegible] آهسته آهسته بگفتا [illegible] [illegible] بگفتا [illegible] [illegible]
بگفتا تو ای مهمان بابا آهسته آهسته

بگفتا تو ای مهمان بابا آهسته آهسته نور دیده رقیه جان ما امشب مهمان خدا هستیم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سینه [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] دارم نور دیده از تازیانه خوردنت یا خبرم از سیلی خوردنت یا خبرم از
[illegible] یا خبرم از [illegible] [illegible] [illegible] میدان [illegible] [illegible] داشت که [illegible]
نور دیده اما تو خبر نداری از مجلس شراب [illegible] [illegible] تو خبر از چوب خیزران نداری [illegible]
این طفل از چوب خیزران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این طفل [illegible] [illegible] نگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
زینب خاتون فرمود نور دیده [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خیزران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در نظر عقل [illegible] [illegible] [illegible]
رسم [illegible] در جهان [illegible] [illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible] [illegible]
لطف [illegible] [illegible] از [illegible] صفت [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

دیگر از جمله اخلاق حمیده و پسندیده مردم را خود درست و در کار رست چید و شریست که فرموده است
سیده و ستده اصفیه حضرت خاتم الانبیاء الحیاء من الایمان از ایمان است
و دیگر گویه شاهد آن حدیث است که شعر دیگران چند ساله را باید نظر باید دار و از خدا
کنند از کثرت معصیت خود در خجلت و شرمندگی سر در پیش افکنده بر گناهان خود عمر
گران مایه که بیهوده تلف شده گریه کنند و بسوی خدای خود بازگشت کنند تضرع کنند زاری کنند
فاسقی تا آخر خود هم در راه معصیت گذرانیده بود طفلی داشت که اورا بمکتب بفرستاد
چون شب پنج شنبه شد اورا محزون و مغموم دید غذا و طعام برایش آوردند نخورد پدرش
سئوال کرد گفت ای احصر عمر من ای نور چشم من و میوه دل من چرا غذا و طعام نمیخوری
پسر گفت ای پدر فردا که روز پنج شنبه است باید آنچه را که در ایام هفته خوانده ام پس دهم به معلم
و میترسم معلم ... در حیرتم که چگونه خواهد شد امروز فاسق چون این کلام را شنید از ...
صیحه کشید غش کرد چون بهوش آمد سئوال کردند ترا چه شد گفت این طفلک جز ... اعظم
کرده است این پسر امشب محزون و غمگین است که جواب درس یک هفته را چگونه ...

ای جهد

بر ده خواب و طعام را بر خود حرام نموده بی شرم این جا هشتاد سال است که عمر
کرده ام به بطالت و کسالت و فسق و فجور گذرانیده چراغ عمرم نزدیک بخاموشی شده و هیهات
من چگونه از عهده جواب خدای خود بر آیم یک وقت دیگر هم که چه شرم واجب بشود
وقتی است که ظلم بیحد زیاده شود که گفت هر چند با کسی از ره کین صف کنند چون
ظلم بیحد گذرد آخر چه کنند بعد و چه شرم از پسر سعد در زمین کربلا این بود که عمر
زیاده تر از هشتاد سال بود با این همه سن آنچه را داد چه ظلمها که بعیال پیغمبر کردند
و ظلم با اهلبیت روا کشیدند تمام اصحاب و انصار و جوانان فاطمی را شهید کردند
و آخر الامر بحکم او آنچه را داد پسر پیغمبر را با هزار و نهصد زخم از روی خاک انداختند کار
بجایی رسید که رقت امیر عرب آمد جواب این ظالم فرزند کشته که شمر ملعون
چه کنند دست از ... از رطوبش بردارد چه باکو سر را از بریده انداخت که ... گردد ...
... چه و سر زیر انداختن که این حال بی چاره بود و سپری بود ... موضع فرزند
عیسی چند این بود دانقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه ... حکم کرد

کریه کرده اند ... که ما منتظر دیدن بیجل چرا انتظار دارید که
حسین را نام کنید نوشت حاجی هدایت حسین در کتاب شیخ الشیخ ... و دیگری دائم
همین قسم که زینب مقابل پیر مسند بود ... بر پا بالای سر
الدالله ... علی القوم الظالمین ... حسین ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ضرورت اینکه نزد یک خردمند که با این جهان بیکار ... [illegible]
آنکست از روی تحقیق که چون خشم آید بر باطن نگوید از جمله خصلتهای
حمیده و پسندیده که از برای آدمی واجب و لازم است یک صفت حلم
که صاحب این صفت در نزد خدا و خلق معزز و محترم است و مذموم ترین
صفتها صفت تند و تیزی و خشم و غضب است این است که ... [illegible]
قرین ... است که مردم را بشکنند و از پای در آورد ... [illegible]
که حال غضب و ... خود را نشکنند و نگاه دارد این است که عفو کند
و ... [illegible]

محمد بن عبدالله ص می‌فرماید که حضرت ... حلم ... [illegible]
داوری را حلم و صبر ... [illegible] ... حلم ... گفت
نمک خان ... [illegible]
۲ ... حلم ... امام چهارم حضرت سجاد می‌فرماید ... [illegible]
در وقت خشم و غضب ... حلم ... حلم و صبر ... بزرگوار که ... قدر
حلم و صبر ... [illegible] ... خشم
نمودیم در مجلس عبیدالله زیاد ... بزرگوار ... حرام زاده
شنید ... [illegible]
... [illegible] ... جواب ... امام بیمار ...
انگشت ... [illegible] ... آرام ... [illegible]
حیا ... [illegible] ... امام ... [illegible]
مجلس یزید ابن معاویه ... [illegible]

محمد، چون آن کف مکه اشاره کرد به امام چهارم فرمود علیه السلام فرمود و حرم ما ادرت
اگر هر فرزاری دیگری را از صبر جمیل زینب که تا اینجا شده در حال آنکه خانه نبود شروع کرد از خطبه
مصیبه را آنجا که میدان چه وقت بود که چنان صبر و شکیبایی از زن شنیده شد
و هنگامی که صدای چوب خیزران را شنید فشققت جیبها و نشرت شعرها
الطلیق
وقالت واحبیب رسول الله امن العدل الا لعنة علی الطلقا

بسم الله الرحمن الرحیم

یکی قطره باران ز ابری چکید   خجل شد چو پهنای دریا بدید   که جایی که دریاست من
کیستم   گر او هست حقا که من نیستم   چو خود را به چشم حقارت بدید   صدف
در کنارش به جان پرورید   سپهرش به جایی رساند کار   که شد در صدف لؤلؤ
شاهوار   بلندی از آن یافت کو پست شد   در نیستی کوفت تا هست شد
تواضع کند هوشمند گزین   نهد شاخ پر میوه سر بر زمین   تواضع و سرافکندگی موجب
سعادت و فرخندگیست   ابلیس از آن افتاد که سبب بلندی تقدارت

و بسیار که فروتنی و خاکساری از کلمات معجزآیات خاتم انبیاست که تواضع
و انکسار سبب بلندی مقام و مرتبه است و اعتبار عمر افزاید و سبب فروتنی و خفگی
سازی باعث ذلت و خواری میگردد یوسف عصار که یکی از عرفای مشهور است
میگوید همه نیکوییها در خانه ایست و کلید آن تواضع و فروتنی است و همه بدیها
در خانه ایست و کلید آن خودسری است   افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز
نخورد آب زمینی که بلند است   حضرت شارع مقدس سجده را اقرار داده
است و فرموده است ما من شیء اقرب الی الله من السجود
بنده را سجده در درگاه خدا میرساند نزدیک ... خوشترین تضرع و تواضع
داده هم در وقت سجود است و بر پیش از سینه شهدا باید کرد و در مقام قرب
حضرت داور خود را با خاک برابر کرد ... را روی خاک گذارد
قریب یک ساعت مناجات میکرد صبرا علی بلائک تسلیما لامرک
گاهی هم حدیث نقل میکرد ... شبیه است ...
مردم آنها دیدند حکم میکرد علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل و سلم و زد و بارک علی صاحب الدعوة
النبویة و الصولة الحیدریة و العصمة الفاطمیة و الحلم
الحسنیة و الشجاعة الحسینیة و العبادة السجادیة
و المآثر الباقریة و الآثار الجعفریة و العلوم
الکاظمیة و الحجج الرضویة و الجود التقویة
و النقاوة النقویة و الصلابة العسکریة القائم
بالحق و الداعی الی الصدق المطلق کلمة الله
و حجة الله و امان الله و نصرة الله القاطع دین
الله ابی القاسم صاحب الزمان و خلیفة الرحمن
مظهر الایمان و منظر الاحسان سید الانس و الجان
صلوات الله الملک المنان

بیا که رایت منصور
پادشاه رسید

پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب
انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید کجاست صوفی دجال
فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید مرحوم علم الهدی
مرتضی نور الله مرقده روایت میکند از حکیمه خاتون بعضی میگویند حکیمه خاتون
همشیره امام علی النقی که روزی فرزند برادرم امام حسن عسکری بخانه من تشریف
آوردند نگاه تندی به نرجس خاتون کردند من عرض کردم فدایت گردم
اگر شما میل به نرجس دارید من او را بخدمت شما بفرستم فرمود عمه جان این
نگاه من برای از روی تعجب بود زیرا که در این زودی خداوند فرزندی باو
مرحمت نماید که تمام روی زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور
ستم شده باشد گفتم پس او را بفرستم نزد شما فرمود از پدر بزرگوارم
اذن طلب بنما او را بفرست میگوید من بخانه امام علی النقی رفتم سلام
کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم آن حضرت فرمود همشیره جان

نرجس را برای فرزندم حسن بخواه عرض کردم ای سید و مولای من برای همین
مطلب آمده‌ام استیذان حاصل نمایم و رخصت بگیرم فرمود تو مختاری در
این امر چون از امام رخصت گرفتم بخانه مراجعت کردم و زفاف آن
حضرت و سعادت را در خانهٔ خود واقع ساختم بعد از چند روزی آن
بزرگوار نیز نرجس خاتون و امام حسن را یعنی نزد امام علی النقی ع بردم چند روزی که گذشت
آن بزرگوار از دار فنا رحلت نمود و بجای خلافت امام حسن عسکری
بر مسند امامت نشست و من همه روزه بخدمتش مشرف میشدم تا آنکه
روزی در خدمت آنسرور بسر بردم تا غروب چون وقت غروب شد
کنیز خود را صدا زدم که جامه‌ام را بیاور تا بپوشم که بخانهٔ خود روم دیدم صدای
آنحضرت بلند شد که عمه جان امشب خواهش دارم که نزد من و در پیش ما
توقف نمائی عرض کردم قربانت گردم که امر تازه ایست فرمود عمه جان
امشب متولد میشود طفلی که حق تعالی بسبب او زنده میکند زمین را بعلم

و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشند از کثرت کفر و ضلالت عرض
ای سید و مولای من از که بهم میرسد فرمود از نرجس من گفتم اثر حملی که نمی‌بینم
دروی حضرت تبسم فرمود و گفت چون حمل شود اثر حمل در او ظاهر میشود حکیمه
خاتون گفت شب را در آنجا ماندم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم
و گاهی از او خبر میگرفتم که حالت چونست و تعجب و حیرتم زیاد میشد مشغول
تهجد شب شدم تا نزدیک صبح که دو مرتبه صدای امام بلند شد فرمود عمه جان
شک مکن الحال وقتش نزدیک شده در این اثنا اضطرابی در نرجس مشاهده
نمودم او را در بر گرفتم و برای او دعا میخواندم باز صدای حضرت بلند شد
که عمه سورهٔ قدر را بخوان و بر او بدم من میخواندم و طفل هم در رحم مادر با من
قرائت میکرد و میخواند و اعجب آنکه بر من سلام کرد و من ترسیدم صدای
حضرت بلند شد فرمود عمه جان مترس اطفال ما را خداوند بحکمت
گویا میگرداند همینکه کلام امام باینجا رسید دیدم نرجس از نظرم غایب شد

و بر رسیدیم نرجس خاتون گریه می‌کرد دیدم بسوی امام فرمود عمه جان تشویش مکن برگرد
او را در همان جا خواهی دید برگشتم پرده گشوده شد نوری در نرجس دیدم که چشم مرا خیره کرد[1]
وجه الله و بقیة الله امام زمان متولد شده و نقصی پاک و پاکیزه سر تراشیده
ناف بریده ختنه کرده بسجده افتاد خدا را سجده کرد انگشت سبابه را
باسمان بلند کرده عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان ابی
امیر المومنین وصی رسول الله بعد از آن و اجداد طیبین الطاهرین
خود را اسم برده تا باسم خودش رسید عرض کرد اللهم انجز لی وعدی
اتمم لی امری   خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در
حدیث دیگران   از ایام زوجه حکیم رقم   در شهید کربلا بیاد آدم
قربان آن امام با اثر حسینی که اسمت منشأ رنگ لطافت و هر مطلب
در هر صحبت که با اسم در میان نباید ملاحت ندارد و کیفیت مزه ندارد حسینی

۱) [illegible]

در روز ولادت خدا را سجده کرد و یک سجده روز ولادت یک سجده هم نزدیک
شهادت در کربلا در گودی قتلگاه بیست نه بردن ربی گذارد عرض کرد وا غیبت
نعمی علی من بعهد خودم وفا کردم تو هم بعهد خودت وفا کن ذکر ترس بلند
شد کربلا بالای نیزه امام زمان را متولد شده دید بند بر بازوی راست نوشته
شده بود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ز
هوقا او را بدست امام حسن عسکری دادند بوسید آنحضرت او را فرمود
ز ربده بخوان گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین اول کلام امام زمان روز ولادت
آیه قرآن بود آخر سخن جدش حسین هم روز شهادت آیه بود اسقو
شربة من الماء مردم حکم از تشنگی میسوزد و هنگامی امام زمان متولد
شد چنان نوری از روی ساطع و لامع شد که خانه و حجره را روشن نمود

مرغان سفید را دیدند که از آسمان بزیر می آیند و بالهای خود را بر سر و روی
او می مالند و به آسمان پرواز می نمایند نمی دانم این کدام نور بود اولنا محمد
اوسطنا محمد آخرنا محمد فرق نمی کنند این بزرگواران سر و تمام
یک نورند یک جوهرند [illegible] که بگوید که کرامات این قائم موعود این همان
نور بود که خانه خود را روشن نمود همان مرغان سفید بودند که زن [illegible]
گفت در اطراف خانه من دیدم [illegible] زن امام زمان را در گهواره ما
خوابانید یک دقیقه رفت بر لب گهواره نگاه کرد دید [illegible] با چشم
گریان و دل بریان معصومه زن عسکری [illegible] که مادر به طفل راز
پیش امام حسن عسکری آمد که [illegible] طفل را در گهواره نیافتم فرمود [illegible]
[illegible] بگردانند بچه من را بر مادر
برگردانید [illegible] خدا [illegible] با [illegible] جا است
که مادر لحظه طفل خود را در گهواره [illegible] خیر و سبب [illegible]

[illegible]

از دوستی [illegible] قربان زلف [illegible] ام امید ما [illegible] اگر بشوم که یک ساعت
فاصله جوانش را [illegible] ۱۴ [illegible] ۴
[illegible] رجب [illegible] قطعه قطعه خوش بحال آن کسانیکه در
در زمان ظهور و سلطنتش هستند در رکاب حضور با هر [illegible]
این هم از عدم سعادت ماست که باید شب و روز بفراقش بسر بریم الهی از تو
مسئلت می نماییم که بحق خود و اجداد طاهرینش که ما را از وصلش محروم مفرماد
چشمهای ما را بجمالش روشن کن خوشا آنزمان که درآید برون زکنج غیب [illegible]
جهان همه از [illegible] زجور و ظلم تعدی جهان شود خالی [illegible]
عدلش گردد زمانه این جهان که آشیانه کبوتر کنند بجنگک باز [illegible]
گرگ با شبان بجای شبان نفاق و کفر به ایمان بدل شود [illegible]
برآید لرزه از صدای اذان گفتند این خبر [illegible] آن بزرگوار ظهور کنند آنقدر
از کفار و منافقین دشمنان دین را بدار البوار جهنم بفرستد و خون [illegible]

بگیرد که نفس بگو شد اگر این بیر بیغمبرت نفس جدش را حمة للعالمین برده

الست امام که تا بد این قسم سفاک بدرنگ باشد چون این سخن را بشنید دیر دور

بالای بیغمبرت ببرد بزیر را نعلین برخون جدش حسین را بدرون نهاد و دست

ترا انیس قسم بخدا که اگر تمام اهل عالم را بکشم برابری نمیکند با این نعلین بر خون جدا

حسین با جدا هزار حیف نه بودم که بر چندان زنم که در رکاب تو سر دارم

جان کنم قربان بیان او قصه طولانی در این صفحه شده است که تا نشوم بد سر حرکت

از دل جان بجز آنکه حسین کرده برون برد را کشتم هیچ نبرد در راه از چندان

که چه در این زخوشان زنگین که دجه دجه کنم خون برو از روان تر حسینی آه

و ماه اگر همه یکبار قتل عام کنم تصدق سر یک موی ابوت نخوان که بزیارت

حسینی الا لعنة الله علی القوم الظالمین کاتب عندیب بیه حسینی خادم اهل الذکر

بسم الله الرحمن الرحیم

این شمع دلفقار هر شکاف متی شد تا که هندی زر بخذف انقدر

دو بحر رخد

انقدر روح جاری خورکوری در زنگ تا وقت آینه اسلام از زنگ این زمان ابکار

خاکستری زنگ این آینه بی بدی شد چه بیمار از حرارت تب

معده را خون لازم او برو طبیب در مزاج کم شد خون باشد برادر

ای خدا با شنیدن انشاء الله برآید بعد از ظهور آن حضرت ادیان مختلفه از میان

از میان برداشته خواهد شد و یکون الدین کله واحدا همه این

یا خواهد شد چنانکه حق تعالی میفرماید ومن یبتغ غیر الاسلام دینا

فلن یقبل منه غیر قبول نمیکند یا باید یهود نصارا وغیر اسلام قبول

کنند یا همه را کشد خداوند بحضرت رسول وعده داد میفرماید هو الذی

ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین

ولو کره الکافرون هر چند نقیصه در روی زمین کم در آن از آن خاتمه

کفت نقیصه برداشته تر در چیزی که از سخنان حق در بین خرید زمان

کسی جرئت برا اظهار نداده دا نبود و در تمام جا سر دمی فر بدون خوف و ترس

گفته خواهد شد بیانکه چگونه گوینده این حکایت؟ که از بعضی از
دیگر شنیده بود چون حیوانات حرام گوشت را بکشند زمین برکات خود را
ظاهر نمیکند و خداوند ملخ برانها بسیار رخ نخم برآورد پیغمبر باید
که فقیر در زمان سلطنت او بهم نرسد بحکم داود و
سلیمان و آنحضرت بعلم خود حکم میکنند و بش هم اعتنائی
ندارد و بناهای ظلمه را خراب میکنند منارها را خراب میکنند و شارع را وسعت
میدهد تا شصت ذراع و ناودانها کل را دور میکنند و میزاب
ناودانها در روز شنبه که بطرف شارعست همه را خراب میکنند و این
قرآن که الآن بدست مردم است قرآن جمع شده و بعد جمع کرده
بود او میفرماید که مردم آن قرآنرا حفظ کنند در اول کسیرا که گوشت
شهری میفرستد باو میفرماید اگر اینرا فهمید پیش تو آیند که حکمش را اندازه
نگاه کن بکف دست خود که تمام آنرا خداوند بر کف دست نوشته

وجمیع ائمه طاهرین

وجمیع ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بدنیا بر میگردند و رجعت میکنند
اول انها سید مظلوم امام حسین ابن علی علیه السلام است بعد از ان شاه ولایت
تا بجنانچه سید بن طاوس روایتی نقل میکند که مجموعش اینست عمر دنیا
صد هزار سالست بیست هزار سال سلطنت جمیع اهل عالمست و هشتاد هزار
سلطنت آل محمد است علیهم السلام باری مقصود اینست که رجعت از
رجعت ضروری مذهب است و باید اعتقاد اهل ایمان براین مطلب محکم و یقینی
باشد مثل معراج و معاد که هر کس معتقد نباشد مرتد میشود اعتقاد ابدا
و تمامی زمین را خداوند در زمان سلطنت امام زمان بدنیا برمیگرداند و اما
زمان ازانها انتقام خواهد کشید بجهت اینکه خداوند خلق و عدل میکند
دیده و مدد خود و قائم میکنند حالا سؤالی کرده بودیم که وعده ایست که خلق عالم را
میکنند در روز عاشورا و جنگی که شده و گروه بیابان که واقعه غربت و جمعی سید
مظلوم را شهید کردند در خبر است که ضجت الملائکة بالبکاء و ا

لنجیب الملائکة تا آبرای مظلوم گریه کردند و اشک ریختند و عرض کردند خداوندا
این پسر پیغمبر تست که با بی وفایی و زاری او را بکشتند ما را اذن بده برویم از دشمنان
او انتقام بکشیم خطاب [illegible] امام عصر را بایشان نشان داد و فرمود بهذا الک
القائم انتقم منهم باین بزرگوار که از سادات در رجعت
انتقام خواهم کشید و انچه از اخبار معلوم میشود وقتیکه زمان انتقام میشود
از اول کسیکه حضرت انتقام میکشد حرملة بن کاهل اسدی است بجهة اینکه
این حرامزاده دل امام را از سایرین بیشتر بدرد آورد در شهادت در سنگ
دل این ولد الزنا این بود که طفل صغیر را که نه بزرگ و نه کوچک اصغر بود که [illegible]
امام زمان عرض میکنند در فقره زیارت السلام علی الطفل الرضیع
المذبوح بالسهم فی حجر ابیه [illegible] طمع صغیره که در آ
غوش پدرش نه بزرگ و نه [illegible] شهید شد [illegible] از [illegible] از او بر
[illegible] که چو به [illegible] او را بکشد [illegible] شمر را
[illegible]

برادرند سئوال میکنند از او کیفیت شهادت جدش حسین ع را میگوید وقتیکه کوفیا
ل فتنه [illegible] امام [illegible] حسین را به روی افتاد در سینه اش نشستم [illegible] این زنان
و دختران دل سوخته را دیدند [illegible] النار [illegible] و عنا نود ع
و بجلس عنده یا شمر قبل تفرق و تناء [illegible] مهلت [illegible]
جسم او [illegible] شمر [illegible] حسین [illegible] قر
[illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین [illegible] خادم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای [illegible] نقاب سایه [illegible] بر آفتاب [illegible]
[illegible] سکه [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible] حیم [illegible]
[illegible] قال الصادق ع لن تذهب الدنیا

حتی یخرج رجل منا اهل البیت یحکم بحکم آل داود
ولا یسئل عن بینة فرمود مبین الحقایق جعفر بن محمد صادق
خواهد گذشت ... تا آنکه از ما اهل بیت باید کسی که در دنیا سلطنت
کند و حکم کند بیان مرام این حکم کردن آل داود و شاهد و بینه اندر آن نیست
اما اینکه حکم او حکم باطن است و حقیقت و حق حق از زمانت ظاهر ...
و چند چیز در زمان دولت و سلطنت آل محمد خواهد بود و ... در آن زمان
نیست که مردم زکوة و خمس ... را ... و ضعیف ... نیست و دیگر
آنکه زمین گنجهای خود را و برکات خود را اظهار خواهد کرد قوله تعالی و ا
خرجت الارض اثقالها ... در روی زمین خواهد بود و دیگر
کعبه و تخته ... نخواهد رسید ... امام زمان از کفار ...
یافتن ... اعدام ... و اشتباه ... و دروغ در میان
نیست ... پیدا نخواهد شد ... والحمد

در زمان عدلش آهو با پلنگ ... جنگ شد ...
از چنگال باز ... کبک ... از احتراز ... در آن
عصر نیست به عدل ... شد حضرت امام محمد باقر فرمود
لو یعلم الناس ما یصنع القائم اگر بدانند مردم
که حضرت حجة در زمان رجعت چه می کنند بسیاری از ایشان را ...
رجعت ... چه ... را ... عالم ... کنند حجة ...
شد ... ولیکن بعد از ظهور ... حکایت ... الحضرت ...
اکثر ... ظاهر الصلاح ... کنند عقب ...
... جناب صادق فرمود حضرت قائم ... از ...
با آنکه ... ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ... از ...
مبعوث شد عهد جاهلیت بود مردم سنگ و چوب می پرستیدند ...
... قائم که خروج می کند مردم مدعی ... سال ظهور

آن حضرت در سال طاق خواهد بود در اول پرسید از حضرت صادق که کم یملک
القائم مدت سلطنت قائم چه قدر خواهد کشید فرمود هفت سال سلطنت
پادشاهی میکند که مقابل هفتاد سال خواهد بود و روز ظهور آنجناب روز
عاشورا ماه محرم است از ایام هفته آن روز روز شنبه خواهد بود بعد
به ندا در دهند الا یا اهل العالم ان جدی الحسین قتلوه
عطشانا ای اهل عالم کشتند جدم حسین را با لب تشنه الا یا اهل
العالم ان جدی الحسین سلبوه عریانا ای اهل عالم برهنه کردند
جدم حسین را برهنه عریان در زمین الا یا اهل العالم ان جدی الحسین
قتلوه جوعانا ای اهل عالم جدم را با شکم گرسنه کشتند الا یا
اهل العالم قتل جدی الحسین سحقا ای اهل عالم کشتند
جد غریبم حسین را الکفن نکردند بدن شریفش را زیر سم اسبها سحق کردند تیر زدند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین [illegible]

تم الکلام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد ذاتی را که از خوض عقول مبرا است و ثنا بی نهایت ذاتی را که تو خود زبان ستایش
قال الله تبارک و تعالی انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوات و یؤتون
الزکوة وهم راکعون سبب شرف نزول در شأن حضرت امیر در روز
مؤمنان که انگشتر صدقات میکنند در حالت رکوع جمهور
متفقند که این آیه شریفه در شأن شاه ولایت نازل شد و کیفیت او اینست
که روزی سائلی در مسجد خاتم الانبیاء آمد سؤال کرد هیچکس چیزی باو نداد سائل
دست بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو
آمدم و سؤال کردم الحال ناامید برمیگردم در این اثنا شاه ولایت نزد خاتم
الانبیاء به رکوع رسیده بود با انگشت مبارک به سوی او اشاره کرد سائل پیش آمد
و انگشتر را از انگشت خیرالبشر امیر مؤمنان بیرون کرد و در این اثنا وحی بر صورت

خاتم الانبیاء ظاهر گشت و جبرئیل نازل شده این آیه شریفه را آورد و دو حال
این بیت انصاری که مداح رسول بود در مدح شاه ولایت گفته است که گفته شود
رفت که میگفت فانت الذی اعطیت وکنت راکعا
فدتک نفوس القوم یا خیر راکع شهید شنویسه که وزن
حلقه انگشتر چهار مثقال و نگین یاقوت بعضی میگویند وزن او پنج مثقال
و قیمت آن خراج مملکت شام و خراج شام سعید تا ... و چهار
بالطبع بود آن انگشتر از طوق ابن حران بود که امیر مؤمنان او را کشته و انگشتر
را آورد به حضور رسول خدا و رسول به ... بخشید چه خوش گفته است از عرفا
در بهشت داد در رکوع فرزند زانکه هم عریان حاتم طائی حروم حکم شناس
میگویند در قیام قصور عود داد کرد در رکوع سجود جود داد کرد بر زن یکی تو
آمد ایتش چه داری بر دستش انگشتری را فروریختگویند شهادات سم
لم کلکم کنند بار تو انگشتری را انگشت مبین گفت گر سیر گشت

انفاس مسیحی

انفاس مسیحی در رکوع دم در یعقوب الصوات آمد ترا اعزاز و در
بطحا گفت عمر را او صاحب ترا در یعقوب الصوات آمد و ندیت
از خدا دیگری گفت بی گردانم فاتم و ... ان ... ولی پاکیزه
چون بود فارغ از زر زیور هر انگشتر در راه خدا داد ... انگشتر در راه خدا داد
امیر مؤمنان در حال رکوع را از حسین در ... داد آن وقتیکه در رکوع ... فتنه
باید پاره پاره ... بود ... خطبه آمد شمشیر ... اسحق ابن جویز
حضرت آمد به ... سوراخ ... بر بدن آورد ... مسلمان ...
و ... زخم شد و دست ... زخم ... دست ... که ...
از ... زخم ... به مرتبه خون جاری ... آن ... حد ...
جاری تیر شمشیر ... که ... حسین کشیده به مرتبه خون از زخم
... بدن جاری شد آخر ... آمد ... غیرت ... آن ... جیب
رسید ... سلیم ... گشت ... اطراف ... پدر

غیمش دگر اینجا نیامد بنظر   وز آن شهید کزین حرف از صف رخش به آنی
ستم گو چون بر دهان این سخن آن   که از ستم گو بود بر سر دنیا ببینید چه آثار
به امید زبانش زنید   اگر چه نیست مرا برتر نه تن مجنون دمادم فتنه زود
کاشکی بگری به بیا بر دو دست خاما ایکاش هنوز هست در انگشت می یک
انگشتر   چشم انظالم به انگشتر فتاد   در هوای عقد انگشتر فتاد   هر چه کرد
سعی آن ملعون دون   نامد از انگشت انگشتر برون   در غضب شد
از کمر خنجر کشید   خنجر آن سرگون را بر کشید   آخر انظالم بعید جفا
جفاکار انگشت شه دین زا جدا   از کمال اتفاق کردند   شب شد ساربان
آنکه گردن خود از تن ... بحسین حاصل شد الا لعنة الله على القوم
الظالمين کاتبه ... عبداله ابن ... خادم الذاکرین سنه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال امير المؤمنين ع انا الذي عندي مفاتيح الغيب لا

يعلمها

يعلمها بعد محمد غيري   یعنی آنکس که نزد منست کلیدهای غیب که نمیداند آن
کلیدها را بعد از محمد ص غیر من   ان بكل شيء عليم   یعنی بحقیقت هر چیزی را دانا
و آگاه.   انا الذي قال فيه رسول الله انا مدينة العلم وعلي
بابها   یعنی آنکسی که فرمود رسول خدا در شأن او که منم مدینه علم و علی در آن
انا ذو القرنين المذكور في الصحف الاولى   یعنی ذو القرنين مذکور
در کتب آسمانی که پیش از این ذکر شده نازل شده.   ان الحجر المكرم الذي تفجرت
منه اثنتا عشرة عينا   یعنی آن حجر مکرم که روان شد و بیرون آمد از او دوازده
چشمه و در حدیث است که اثنا عشر   انا الذي عندي خاتم سليمان   یعنی آنکسیکه
نزد منست خاتم سلیمان بنی یعنی هم در جمیع مخلوقات از جن و انس و غیر آن
هر آن بگفت حکم سلیمان بن ... برد بود ... بود ... انگشتر
الله ... انا الذي اتولى حساب الخلائق   یعنی آنکسیکه متصدی
و متکفلم حساب خلایق را   انا اللوح المحفوظ   یعنی لوح محفوظ که ... است

در ضمیر منیر من. انا مقلب القلوب والابصار ان الینا ایابهم

ثم ان علینا حسابهم منم گرداننده. و لسان حضرت ظاهر و باطن مردم را بود

خبردار بوده هر سینه بود بازگشت و رجوع ایشان و به تحقیق که بر ذمه

منست حساب ایشان انا الذی عنده علم الکتاب علی

ما کان و ما یکون منم آنکسیکه نزد منست علم کتاب خدای بر هر چیز که

بوده است انا آدم الاول انا نوح الاول انا ابراهیم

الخلیل حین القی فی النار انا ناموس المومنین منم آدم

اول منم نوح اول منم ابراهیم خلیل و هنگامیکه انداخته شد در آتش منم سر و نیک

ز نشان جان عالم لطف و عین جود از ازل تا ابد ذات و مقصود

ایجاد دو عالم آمده بود بر آدم مقدم صفت اندر ازل نام صفت

تو چو بر جواد آدم آمده آدم اول تن کرامت ببین ز من گرچه

آدم از صورت مقدم آمده حضرت ذات آن ز داد معنا است

که بمعجزه‌ها هر که از انبیا در ورطه گرفتار شده باعث نجات ایشان من بوده‌ام

موسی را از دست قبطیان و فرعونیان من نجات دادم عیسی را از دار یهودان

من نجات دادم ابراهیم را از آتش نمرودیان من نجات دادم کشتی نوح را من

به ساحل رسانیده‌ام و شناخت حرفی نکنند از بزرگوار اسکان ای و ما اسم الاعظم ای

اله ... با این قدرت چه قدر نجات داده بود در ورطه تا زاد هنگامیکه کشتی نوح حضرت

طوفانی شد هنگامیکه کشتی از زیر به سمت طوفانی شد احتمال نجات را داد از

و طرف سوسه طرف طوفانی شد احتمال نجات را داد هنگامیکه از چهار طرف

طوفانی شد غرق نشد مسلمان کشتی چه حین چه وقت از چهار طرف

طوفانی شد از هنگامیکه را دید گفت آدم دیدم ... دست ... ستون بدن ...

لشکر ... را باز گرفته یک فرقه با ... یک فرقه بشمشیر یک فرقه با تیر ... که

هنگامیکه حربه ... را بر اثر سنگ ... اعطا ... نجات

یکی ... هزار لشکر ... ابدا در حین که در آتش نزدیک ... ابراهیم

آمرزی زبان بیدو ر دان سگر را نه آهسته آهسته بسوزد ر ا سقوط شهابت
من الماء خواهید گشتیم دیگر این نسخه ها من در جهان ترکی غرو بار تر
الا لعنة الله علی القوم الظالمین الا برام الدین کان مینه بیسار ربانه تقصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

قال امیر المؤمنین و سلطان الموحدین علی ابن ابی طالب
فی خطبة البیان انا فتاح الاسباب یعنی گشاینده و سبب گر
داننده سببها انا منشئ السحاب یعنی پیدا کننده ابرها انا مورق
الاشجار یعنی برگ دهنده و بر کننده درختان انا مخرج العیون انا
مجری الانهار یعنی بیرون آورنده چشمها و روان کننده دریاها و جویها انا
داحی الارضین انا سماک السموات یعنی گستراننده زمینها
و بلند کننده آسمانها انا الذی عنده فصل الخطاب انا
قسیم الجنة والنار یعنی آنکسیکه نزد من است فصل الخطاب یعنی تفرقه

فاصل

فاصل میان حق و باطل و اینها را دهنده یعنی صواب و خطا یعنی قسمت کننده درجات
خلق برای بهشت و درکات ایشان برای جهنم انا ترجمان وحی الله انا معصوم
من عند الله یعنی تفسیر کننده و بیان وحی الهی یعنی معصوم و محفوظ از ضلالت
و کبایر و خطرات و شکوک سهو و گناه و سهوا گناه و عصمتیه از جانب حق تعالی است انا حجة
الله من فی السموات و فوق الارض یعنی حجت قاطع و برهان ساطع حجت
و هدایت و حکمت قدرت الهی بر آنکه در افلاک کند از ملک و نفوس قدسی و ساکنان
طبقات زمین از انس و جن و هر آنکه از خیر و شر انا خازن علم الله انا قائم بالقسط
یعنی نگهبانندهٔ راز و گنجور علم الهی و منم قائم بتصنیف عدل و داد انا دابة الا
رض یعنی دابه الارض که آن از علامات و امارات قیامت است انا الراجفة
انا الرادفة یعنی نفخه اولی که بآن بجنبش حرکت دهند و جنبانند است مرزمین را
و منم رادفه یعنی نفخه دوم و رادف بنا بر آن ناید شد که در عقب او است یعنی
منم نفخه اول و دوم انا ذلک الکتاب لا ریب فیه یعنی آن کتاب

مرشد یعنی برو ولی که عبارت از قرآن مجید است انا اسماء الحسنی التی امر
الله ان یدعی بها منم آن اسمای حسنای الهی که امر کرده است حق سبحانه
بآنکه خوانند خدا را بآنها منم انا النور الذی اقتبس منه موسی هدی
منم آن نوری که طلب روشنائی کرد از وی موسی برای هدایت یافتن منم انا هادم
القصور منم برآرنده قصرها و بنیاد عمارات شاهان منم انا مخرج المؤمنین منم برآرنده
مؤمنان از قبرها ایشان انا الذی عندی الف کتاب من کتب
الانبیاء منم آنکه نزد منست هزار کتاب از کتب انبیاء انا المتکلم
بکل لغة فی الدنیا منم سخن گوینده بهر لغت و زبانی که در دنیا است انا
صاحب نوح و منجیه انا صاحب ایوب المبتلی و [illegible]
وشافیه انا صاحب یونس و منجیه منم صاحب نوح و نجات
دهنده او و منم صاحب ایوب که مبتلا بود به انواع محنتها و نجات دهنده و شفا
بخشنده وی منم صاحب یونس و نجات دهنده وی انا صاحب الطور

وانا مجر

انا صاحب الکتاب المسطور انا الذی عرض الله طاعتی
علی کل ذی روح متنفس من خلق الله منم صاحب طور و منم
صاحب کتاب مسطور یعنی قرآن یا لوح محفوظ منم که واجب کرده است خداوند فرمان
برداری مرا بر تمام جن و انس کلا آنچه در خطبهٔ شقشقیه هم اشاره باین مطلب فرموده است بقوله
آن نور بعد در کوه طور برای موسی ابن عمران ظهور کرد و فرمود منم آن نوری که جای این نور را درک
ظهور میکنند بعد جای دیگر هم این نور ظهور کرد که فانه خود خود به جای او درشاه در تمثال
برحالت ... عرش بیرون از آن نور ... در هر جا که وقت کرده اول ... طور
...
ظهور میکنند ... جای دیگر ... نور ظهور ... دیگر ...
است در ... و با ... مقصود ... را از صورت ...
شده که ... مبارک ... منزل مبارک ... منزل ...
مبارک ... منزل مبارک الا الله ... الذی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علی آل طه و یس سلام علی آل خیر النبیین سلام علی روضة حل فیها

امام یباهی به الملک و الدین امام بحق شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین

شه کاخ عرفان گل باغ امید دری درج احسان سپهر تمکین

علی بن موسی الرضا که خدایش رضا شد لقب چون رضا بودش آیین انت

الذی قال فیک قاتل الکفرة و قامع الفجرة علی امیر المؤمنین

و وصی رسول رب العالمین صلوات الله و سلامه

علیه سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم

ظلما اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی الا فمن

زاره فی غربته غفر الله له ذنوبه ما تقدم منها و ما

تأخر و لو کانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق

الاشجار فرمود حضرت رسالت پناه اعظم امیر العرب و العجم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

زود باشد

زود باشد که از فرزندان من در زمین خراسان بزهر جفا شهید گردد که نام او نام من است

و اسم پدر او اسم موسی بن عمران است مردم آگاه باشید بدانید که هر کس او را بعد از شهادت

زیارت کند خدا گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد اگر چه بقدر ستارهای آسمان و قطرات

باران و برگهای درختان باشد چه خوش گفت قرة العین حضرت سلطان دین رضا در

جان پرور بیان بارگاه آن خورشید سپهر الا انه یقتلنی بالسم ثم یدفننی فی

دار مضیعة و بلاد غربة الا فمن زارنی فی غربتی کتب الله

عز و جل له مائة الف صدیق و مائة الف مجاهد

و حشر فی زمرتنا و جعل الدرجات العلی من

الجنة رفیقنا فرمود مرا بزهر جفا شهید خواهند کرد و مدفون در زمین غربت

واقع خواهد شد کسیکه مرا در غربت زیارت کند خداوند عالم می نویسد در نامه

عمل او ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و ثواب صد هزار حج و عمره و صد هزار مجاهد

و او را خداوند محشور گرداند او را با ما در درجات عالیه بهشت با ما رفیق او عصمت

حال که انقضا زمانش ضعف دارد از برای او قرب بعدی نیست هرجا سلام کنی جواب
میدهند السلام او لاده و عیاله بالنیاحة علیه قبل وصول
القتل بعد ما بر آن نوع بود که پیش از شهادتش اهل عیالش را امر نمود که عزای او را
بگیرند و بگریند که دیگر بعد از این مرا نخواهید دید و قبل از وفات از مدینه بخراسان
بیاید امر کرد اهل عیالش را که برای من عزا بگیرید صدا بلند کنید از پدرش حسین در آن
روز آخر فرمود بیا ای من صدا بلند نکنید چرا که دشمن مرا شماتت میکنند
زینب خاتون را طاقت از برادر که هر چه شنید دید صبر کرد تا وقتیکه صدای
چوب خیزران یزید بلند شد فشققت جیبها فنادت امن العدل
الا لعنة الله علی القوم الظالمین. زینب جیب خود را پاره کرد این مطلب را
در قدیم نوشته اند است که این قسم دیگر است که مناسبات مدارید ...

بسم الله تعالی الرحمن الرحیم

ای شاه که ماه مدینه جوب طوس ای خاک طوس از تو بهتر ز فردوس ای

الله

الله مهای زام ضا ای مهبط ملائکه ای برج برج طوس ای قرصه رضای تو ای نور مرتب
دری طلوع برای تو ای برج ابوی شمس از در رشته ایمان تو مسجود عرش از در
نقش قدم تو بوسی کروبیان نشسته بر خاک تو جاه پیغمبران نهند بر این تو در راس
قطره دریا از صد هین مریم زنان هر شب ده هزار از صد سبب نکوس کشته عدم خبر تو
کاووس کیقباد کنز نهاد ز سبب سنت طوس در بیشت باج دارت ای شاه
هرا کون شاهان روز بکار کم از بنده خردی در دفینه صحی کرامت قبر را
شرمین از خراسان فرستاد بجی زنکه حضرت رضا ع از مدینه به هر دیبا در
تحف و هدایای بسیار بجهت حضرت رضا فرستاد از جمله قاطری سواری بسیار
خوب خوش رفتار که رنگ او سفید بود بسیار شکیل و خوش راه بود ما مون از اینکه
برای سواری حضرت فرستاده بود حضرت هم در اوقات راه برین استر رکوب برار
گاهی براسب و گاهی بر حمار و قاطر بخواست شده را اختیار کرد و آنکه از شهر حرکت کنند
رار برای استر تهیه نمود که مردم برای آنکه مصافحه کنند دستش را به بوسند ...

به توانسته‌اند از آن حدیث که علمای نیشابور نوشتند از آن حضرت روایت کرده‌اند

حضرت بر اراده قاطر بوده که این حدیث را بیان فرمودند چنانچه ابوصلت هروی

میگوید من در خدمت آن جناب بودم گفت قضت فی حوائجه والانصراف

فی امره مشغول خدمت که ناگاه در آن سر در دکه خبر باین بود رسید

که آن بزرگوار وارد نیشابور میشوند مردم همه استقبال کردند و هر کدام خواهش کردند که امام در منزل

ایشان نزول اجلال کنند آن جناب قبول نفرمودند امام قبول نفرمودند

[illegible] که اوحیه بود منزل کردند روزی که از نیشابور بیرون می‌آمدند خلق انبوه

شایعت آن جناب کردند بیش از آنکه استقبال کرده بودند تا مربعه آمدند علما پیوسته در رکاب

غلبه گشت آن جناب کردند [illegible] و بار حضرت محمل بود [illegible] بودند محمل حضرت

حضرت در نقره بود و [illegible] حضرت نصب کرده بودند حضرت از حرم

و علما [illegible] خواهش کردند آنچه [illegible] بود از احترام او [illegible] رسول بیاورید خدا ایشان را اجر

دهد [illegible] از زیارت بیت مدی قرار ندارد اند رحمت کشیده برگزیده [illegible]

کذا الامامان

کذا الامامان الحافظان الاحادیث النبویه و نفر بوده‌اند از دو

اهل نیشابور که ضبط احادیث و اخبار نبویه میکردند اسم یکی محمد بن اسلم طوسی بود دیگری

ابوزرعه رازی گفتند این دو نفر عرض کردند ایها السید و ابن السادة ایها

الامام و ابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الرضیة ایها

الخلاصة الزاکیة النبویة بحق ابائک الاطهرین و اسلافک

الاکرمین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون و ر

ویت لنا حدیثا عن ابائک عن جدک نذکرک به

قبول فرمودند آن بزرگوار با آنکه بغرما سید مردم بر بالای دیدن طلعت همایون حضرت

در اطراف فراهم آمده بودند این توقف که حال عدیم الشمال [illegible] کنند

نوع دارند که در رکاب خود را بخش [illegible] بعضی نفر

که به کار شمارند میان [illegible] شد [illegible] فرمودند [illegible] که داشتند دامن [illegible]

کردند و اقر عیون المسلمین بطلعته المبارکة [illegible] خود را [illegible]

بیرون کرد چشمهای دوستان از دیدن روی انور او روشن شد آنحضرت بسیار شبیه
بپیغمبر بود و گیسوان داشت مانند گیسوهای رسول والناس علی طبقاتهم قیام کلهم
وکانوا بین صارخ مردم هر کدام در جای خود ایستاده بودند صدای گریه
بلند کردند و بسبب ریش مبارک خود را به دست گرفت و بر زبان تاک ساکت نشدند و بعضی
دختر ابنه را خود تنها بر کردن کشیدند و نکاه نکردند الی ان انتصف النهار وجرت
الدموع کالانهار واشک از چشمهای مردم جاری بود نصف روز بدین احوال بود فصاحت
الائمة والقضات معاشر الناس اسمعوا وانصتوا ای مردمان بشنوید و ساکت
شوید تا مردم گوش بسپرند و خاموش شوند کلام امام را بشنوید که به سخن او گوش دارند تا
ادب پیغمبر خود بکنید فسکتت الاصوات صداها همه ساکن شد ساکت شدند
چون مردم آرام گرفتند حضرت رضا علیه الصلوة والسلام فرمودند قال حد
ثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد
الصادق قال حدثنی ابی محمد بن علی باقر قال حدثنی ابی

علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین ابن علی
الشهید بارض کربلا قال حدثنی ابی امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب الشهید بارض الکوفة قال حدثنی اخی وابن
عمی محمد رسول الله ص قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة
کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من
عذابی فرمود خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر فرمود خبر داد مرا پدرم جعفر بن محمد فرمود
خبر داد مرا پدرم محمد بن علی فرمود خبر داد مرا پدرم علی بن حسین فرمود خبر داد مرا پدرم حسین بن علی
ع فرمود خبر داد مرا پدرم امیر المؤمنین فرمود خبر داد مرا رسول خدا فرمود خبر داد
مرا جبرئیل که گفت شنیدم خداوند عالم به زبان بی‌زبانی فرمود کلمه لا اله الا الله
قلعه منست هر کس که داخل قلعه من شد ایمن از عذاب من خواهد بود حضرت این
حدیث شریف را بیان فرمود از کسانی که نزدیک بودند شنیدند کسانی که دور بودند
صدا را نشنیدند و کسانی که دورتر بودند خود نشنیدیم ابو زرعه و محمد بن اسلم حدیث را

تقریر کردند و املا نمودند تا دار جنید و مردم نوشتند وعد من المحابر اربع و عشرون
الف الفا سوی الدوی مردم بیست چهار هزار قلمدان زرین بیرون
آوردند و این حدیث را نوشتند بعضی گفته اند که بغیر بیست چهار هزار قلمدان
گرفته اند وقتی که نیشابور بسیار آباد بود و جمعیت زیاد داشت چنانکه گفته اند
که احصا کردند هزار هزار و هفتصد و چهل و چهار هزار نفر گشته غیر از زنان و اطفال و این
حدیث را یکی از سعد طبری است با نیت طهور فرمود نوشتند وادو صحان بن یحیی بن معین
وصیت کرد با او دفن کردند و او را در خواب دیدند پرسیدند ما فعل الله
بک خدا با تو چه کرد قال غفر الله لی بتلفظی به لا اله الا الله وتصدیقی
محمد رسول الله وبان کتبت هذا الحدیث بالذهب
تعظیما واحتراما مقدمه به آنکه این حدیث را بیان فرمودند و مردم نوشتند
حضرت سوار گشته روانه شدند فلما مرت الراحلة اطلع راسه
الشریف فقال بشروطها وشروطها وانا من شروطها

امر گرامی را ای ز

امری که اراده حضرت بر سبیل کنایه بود بیرون کرده به مردم فرمود قول لا اله الا الله
آدمی را از آتش نجات میدهد و شرط دارد اقرار به امامت آباء طاهرین من و من هم
از شرایط آنم که باید اعتقاد به امامت من داشته باشید و آباء و اجداد من شرط است
که فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
چون زمان سلطان گفته شد دل جمع مردم و بیرون آنحضرت شد و نفر از ائمه طاهرین نشسته
بودند به حضرت سؤال این است که سیر مردم به زیارت این دو نفر بیشتر است یا جناب سید
شهدا که سلطان زوار آنحضرت این من الرف اهل خراسان با این که هشتم
فرق دارد مردم نیشابور حضرت رضا را دیدند نوشتند و گفته اند فوت از نیشابور بود
اما این شام و کشته شدن سید الشهدا را وارد کردند که خفته اند زنان خراسان از زنهای امام رضا
اما زنان شام از شام در آمدن سر به جیب ... نیشابور بود از فراق
رضا جامه های خود را دریدند اما گرفته دست ... زنان خواهر سید الشهدا این است
بیرون دو گوش اطفال را بان گوشوار دریدند و نفر ... بود بی گفته بادبست

با او بیعت نپذیرفته مسلط کردن اهالی شام سنگ سخت امام چهارم را دم دروازه شام نگاه

داشتند با این جهت او را باب ساعات می‌گویند اهل شام بودند نگفتند اگر زنده داریم صدا

امام خود را بشنویم ای سیدالشهدا از روز عاشورا هر چه حرف بزند کسی گوش نمی‌داد طبل می‌زدند

می‌نواختند که کسی صدای او را نشنود و گفته امام رضا در مدینه شب بود عید شب را پایان گرد بیست

چهار هزار قلمدان زر به نیز بردند آوردند برات عید شب را نوشتند ای سیدالشهدا اگر چه گفت

جدم بر فرمود حقیقی سر دادن عید همه بیت هزار نفر شمشیر برهنه بر دوش شهید شده امام رضا

فرمود ... خراسان ...

در روز شهادت امام رضا در تشییع جنازه ... جمعیت ... بود مردم ... فوج

از راه ... شهید شد ... سیدالشهدا ... زیارت بود

نیز آمدند اهل خراسان نفهمند ... که عزاداری کنند

... سیدالشهدا ... به وقت ... بجای ... شد انتظار

... امام رضا ... شب بود ... مردم ... ماه ...

شام ابد ...

شام از بلدی ... با ما ساختند آتش به سرای بیت ... با ما یزید منکر بر ایشان

زدند ... خراب شده به هلاکت شدند

که به تشنگی ... الا لعنة الله على القوم الظالمين ... سیعلم الذین ظلموا

بسم الله الرحمن الرحیم

زن که مرد آفرین زد ... زن که زینب جدال اخ ... زن که خاک ... حسینی

زن که دست جعفر ... زینب مصداق عشق آمده ... حامی آل عبا ...

... صورت آن ... زینت ... زن که ... فرمایش

فرمود مبین الحقایق جعفر بن محمد صادق ... نفر ... گشته

شده نه که ما الحق فی الاسلام شبیهون از برادران شبیه و نظیری ...

الحمد ... برادر زینب ... جعفر ... چون جعفر برادر امیرالمؤمنین در موته

شهید شده سه پسر داشت عون محمد عبدالله ...

تا بزرگ شده دختر عقیل ... ام کلثوم ... زینب

خاتون را به عبدالله تزویج نمودند فرزند نداد و پسر دیگر دختر کرد زینب خاتون [illegible] مرحمت
نمود دختری از انقدر حجیبه و نجیبه بود که نظیر نداشت معاویه او را با یزید خواستگاری کرد
حضرت سید الشهدا راضی شده داد را یقین [illegible] که از ننگ آن خودش برد تزویج [illegible]
[illegible] عروس را خودش برد و این مطلب هم سبب عداوت شد میان یزید و سید الشهدا
واما گفت و پسر عبدالله که مادرشان زینب خاتون بود در روز [illegible] جلد
سید [illegible] شهید شدند [illegible] زینب [illegible] نشسته
[illegible]
شمشیر [illegible] دست انها را گرفت [illegible] خدمت برادر گفت
ای برادر فدای [illegible] جان [illegible]
شمشیر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

خدایا من خواهرت را قربانت کنم این دو پسر را آوردم قربان علی اکبرت [illegible] یوسف
[illegible] زن هر دو طفلند [illegible] آن [illegible] فدای علی اکبرت [illegible]
فدای حضرت [illegible] که عبدالله [illegible] راضی نباشد [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سید [illegible] فدای علی اکبرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سید [illegible]
[illegible]
[illegible] شناخت گفت عجبا
للارحم عجب [illegible] خواهر به برادر [illegible]
[illegible] الولد الحلال یشبه بالخال [illegible]
شاهزاده [illegible] سید الشهدا [illegible]

که شوکت زینب را دیده انگشت حیرت بدندان می‌گرفتند پس از شهادت جعفر پسر عبد مرد افکن

یکی از فرزندان امام ابن زینب جعفری بر سینه عون زد که از پا در آمد و افتاد و برادر جعفر زخم بر دیگر

رسید نعره که ضعف بر او غالب شد اسب جعفری بر رکاب انطفو انداخت

این طفل دست و را بر ترک دشمن ... وقت برو ... از قضا صفحه سقط علی

الارض فنادیا خالی از فانو براد ... تا خیمه بیفکند آمده که شاید این دو طفل

زنده ... جان دادن آن دو طفل یک شد نعش آن دو طفل را یکی را

بر زین راست و دیگری بر زین چپ گرفته بود بر او این دو طفل بی‌کس شدند بیننده تماشا

برون آمده مگر زینب خاتون چنین این بود که ترسید برادر را بر آن حالت ببیند

بیطاقتی کند دیگر نیامد و این باعث زیادتی غم و اندوه برادر حسین شود پس به طلب

عبد الله جعفر زن برای استقبال کرد دیگری را دید ... کرد و احوال پرسی کرد ... زینب

خاتون بود آه الله گفت یاران زینب خاتون کجاست که من او را از این ... بدل

هدایت زینب بینند شد فریب عبد الرحمن زینب را شناخت من زینبم

عبد الله گفت

عبد الله گفت دختر علی ... جه چیز است که قدت کمان شده موی سفید شده گردید

عبد الله دانسته داغ برادران جوان فرزندان قدم را خمیده و موی را سفید کرده مرا داغ جوانان

پیر کرد ... برادر ... عزیزان پیر کرد ... از وقت عبد الله جعفر گریه کرد گفت دختر علی شنیدم و گفته

با دست نعش علی اکبر را به خیمه آورده اول زینب از خیمه بیرون آمد و بر روی کشید و گفته

نعش و بیرت را آورده در خیمه بیرون نیامده گفت راست است و با چنین این درد و زن بیا

به دا برادرم از دم جراحت کشته شد خون را نیامد او زیادتر بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد علما ... رضوان الله علیهم اجمعین نوشته‌اند در کتب احادیث و اخبار ذکر کرده‌اند

این است که چهار کودک در صغر سن پیش از آنکه زبان باز کنند متکلم شده سخن گفتند

یکی عیسی ابن مریم بود که بعصمت و طهارت پاک دامنی و در خود مریم گواهی داد طفل دوم

بود که بر پاکدامنی و عصمت پیغمبر حضرت یوسف شهادت داد در وقتی که زنی خواست لذت

کام دل حاصل کند یوسف ابا و امتناع کرد و از او فرار کرد و زلیخا مدعی شد او ... بیت

دنبت زنا باد داد در کهواره سخن آمد و گفت این سخن کذبست و بیهوده زاد، رای خود را
بکن. و معصیت موت نمیکند و مرتکب زنا و معصیت نمیشود طفل بیرون شد طه زن فرعون را
مینرسند که دختر فرعون را دایه بود که با وجود کفر و ظلم ستمگر فرعون آن زن قلبش منور بایمان و خدا
و خدا پرستی منور بود هر وقت یاد او ذکر او ذکر او یاد خدا بود و ورد او خدا بود که گفت شعر

گفت للناس دنیاهم و دینهم شغلاً بذکرک یا دینی و دنیای

فالکورت بهشت من مهر رخت سرشت من • راحت من رضای تو عشق تو سرنوشت من

مجملا روزی این زن مشغول مناجات بوده که در حالی مناجات دختر فرعون مطلع شد
پیش آمد گفت ای دایه این که سخن از کوش گفت با جان کسیکه پرورت این سلطنت و دنیا را
از او دارد و تمام موجودات روزی خور خوان نعمت او هستند دختر متعجب شد آمد نزد
پدر نزد پدرش فرعون و مطلب را با تمام باد گفت فرعون آن زن را طلبید و گفت
میگویند که ایمان بخدای آسمان داری آیا صدق است یا کذب است بدون خوف
و ترس گفت صدق است هر چه خواست او را از خدا پرستیش برگرداند ممکن نشد

حکم داد

حکم داد آن زن را چهار میخ کشیده در طشتی آتش بر سینه اش نهادند آن زن بخدای فرعون
اعتقاد ننموده و امر الله مراد را در تنور آتش انداختند که شاید از خدا پرستی برگردد ممکن نشد
طفل رضیع یکماهه داشت از او در میان آتش انداختند و سوخت و مادر را نصیحت میکرد
و میگفت اصبری یا اماه لیس بینک و بین الجنة الا خطوة او خطوتین
مادر با دادن اعتقاد درست جمیع بیدار شد صبر کن و مترس که بین تو و بهشت بیش از دو قدم
فاصله نیست خوبرویان چه پرده برگیرند عاشقان پیش چشمشان میرند ای داده
هر کس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو
جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند پس گویم این بدر را نادر خطاب گوش
کن دانا اهم بصواب که طفل دیگری هم سراغ دارم که در روز عاشورا در حالی سر نیزه زبان
معنوی و بیان … تکلم کرد و بیان … اصغر که اگر خدا کند … علی
خون … اصغر اسراف نکرده و دفعه اول که بزبان معنوی تکلم کرد آن وقتی بود که پدر
مطهرش طلب نصرت کرد فرمود هل من ناصر ینصرنی … سعی … کسی بود که کند

بار حبیبی زنده کرد بدیع عم فارس حبیبی اما جواب نگفت ولیکن در سعر اول کسیکه جواب

گفت ذات پاک احدیت بود که فرمود لبیک لبیک یا عبد الطالع انا ناصرک

انا معینک غم مخور جانا که غم خوارت منم ای جهان دار جهان در بند منم تمام

پیغمبران و صدیقان و شهیدان لبیک گفتند که جواب در بندی نوبت تمام موجودات از ذره

تا بذره از عرش تا بفرش جواب گفتند این طفل رضیع هم در گهواره جواب گفت بنده فاطمه اخر

پاره کرده خود را بر زمین انداخت یعنی بابا جان اگرچه غریب و بیکس اما منم جانم را

فدای جانت کنم آمده ام که سخن گفت تا بابا چه وقت بود از فتنه این شمر که شیشه

بر گلوی خود رسیده و گلوی شیرین را در دید تشنه بردی [illegible] و زبان حال [illegible] سخن می کرد

که آب ندارید چه رسد مظلومیم و در بیستان [illegible] معصوم [illegible] آب که تشنه [illegible] برون

کشیده بر از حلقومم خون گلوی شیر گرفت به آسمان [illegible] شیشه

بر دل [illegible] عرض میکنند اسعدم [illegible] القطیع [illegible]

غریب [illegible]

تمام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عقیدتمندان که ز عشق تجلی بهم برند تیر غم را هدف نوک جگر را ببرند این گدایان

که در خرقه خلقان بینی همه دانسته که بخشنده تاج کرنه ملکانند که پوشیده لباس فقر

حاشا لله اگر این قوم ز جنس بشرند گر بدانند بر پیغمبران سقداری بیش منظر آن

بر طلحتی بیعتبرند الحکم چون سیم بر رخساره چه زر ریزی تا نگویند که این طایفه

بی سیم و زرند صاحب معارج رحمة الله علیه ذکر میکند بعد از آنکه آتش نمرود بفرمان

رب درود بر خطاب خلعت آب ابراهیم گلستان شد و بر دو سالم گشت آتش بفرمان

استعداد خود [illegible] که [illegible] فرمان تو را [illegible]

عذاب [illegible] اگر [illegible] فرمان تو را [illegible] عذاب [illegible] خطاب

[illegible] عظمت و جلالت رسید لو عصیتنی حذقتک بنار قلوب

المحبین اگر فرمان برداری [illegible] دل های دوستان و اولیاء خود [illegible]

در شرح تعرف حدیثی ذکر میکنند که آتش دنیا یک جزو است از هفتاد جزء آتش جهنم

داغ آتش دوزخ چه نسبت از صفت جز بر آتش محبت که در قلوب اولیاء و دوستان خود
دمیده آن خاطر خود قرار داده. از آنجا شنیده که زلیخا با وجود آنکه عشق مجازی داشت تا زمانی
از درت یوسف گرفت و عزیز که داغ بر دل آن کشید تا زمانه همیشه شعله آتش شد
با وجود آنکه آتش هم را هیچ دیری نیم از تیر آتش عشق محبوب داغ [illegible]
شود باده در دل بود. تا [illegible] عشق [illegible] کند صاف اگر باشد مدام چون کند
ریاض الذاکرین نوشته که حضرت احدیت جل جلاله در قیامت به دوزخ
خطاب میفرماید یعنی گوید تعالی لاعذبنک عذابا لا ا
عذبه احدا من خلقی بعزت و جلال هم قسم تو را عذابی کنم که هیچ کس از مخلوقم
را چنان عذابی نکرده باشم پس نعره [illegible] و بنده تا خاطر خود را از گناه جهنم
عبور میدهد جهنم بر اضطراب [illegible] در آید دعوی کند ار خدای به عذا
بر که مرا معذب گردانی را فهم ولیکن استدعای آن دارم که مرا بنور معرفت و آ
عشق و محبت اولیاء خود [illegible] و محبین از زیادت عذاب [illegible]

که طاقت ندارم

که طاقت ندارم چه خوش گفت آنکه گفت آتش دوزخ نباشد تا بسوزد در فراق
آه از این آتش که بیداد تنهائی من نسوخت [illegible]
آتش این [illegible] روح روان من نسوخت آتش فراق در حقیقت اشتیاق [illegible]
و گویا از [illegible] شاه [illegible] مطلب فراق [illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
[illegible] فهبنی صبرت علی عذابک
فکیف اصبر علی فراقک فراق دوستان [illegible] دوزخ
[illegible] یقول ان
الموت صعب علی الفتی وانما مفارقة الاحباب والله
اصعب [illegible] لکل اجتماع من خلیلین فرقة و
کل الذی دون الفراق قلیل شنیده ام [illegible]
گفت فراق [illegible] فراق دوست اگر اندکیست اند
نیست [illegible]

سید سبطان بزرگوار تضرع بین نبی اشرف صلی الله علیه که فرمود از جبرائیل

از چشم یاران این خبر گیر دید فرزند او را کشته یا مرگ جوان دو کس بیقرار رفت و

از جان دوستان نقد از حیث صبر دختر امیر عرب علی مومنه زینب خاتون که در

روز عاشورا تمام مصیبتها برایش جمع بود و همه را صبر کرد وداع برادران برادرزادگان

و جوانمردان دید صبر کرد وداع او بنمود دید صبر کرد دستهای اسیده داران و دل کردن او بود جور سید شهدا

بود که خدا این حسینی را از سرم قبول کرد داند امان از ز دستگه سید شهدا [illegible]

در میان آورده و فرمود [illegible] منی السلام واستودعکی الله و عیال من بیایید

مرا بر سینه که آخر وداع منست سید زاینکه بگیر را وداع کرده رنجور گوید

حسین بزرگوار را از رفت خواهرش زینب در گوشش گفت و وصیت تمام از

و سفارش تمام حضرات از زینب نموده آن مخدره عرض کرد و برادر جان [illegible]

بیابان این زنان بیکس با این دختران خردسال [illegible] برگردان [illegible]

زینب مصیبتها [illegible] زینب تاب

صدا را بلند نباید

صدا را بلند نباید چند که دو دست بسینه اش گذارد و بیرکت دست مجید خدا قبض شد حضرت

بقیه صبر کرد خدا و نه تمام اسب سیدالشهدا رخصت شد مرحوم حاجی عبدالله عیش گفت

بعد از آنکه سید شهدا از دخت و اضطراب زینب [illegible] کرد دست او را گرفت

زود در پشت خیمه فرمود خواهر جان بیا کار دارم [illegible]

که در زمان طفولیت [illegible] طفل عزیز [illegible]

[illegible] شکایت [illegible] خدا [illegible]

دل که به آرام قرار ندارد جدم [illegible] سفقت

[illegible]

مادر فاطمه [illegible] آرام قرار نداشت برادرم امام حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible]

راست است اما دیگری زیرکی که دیدی سر او بالای نیزه است مدام با تو بر نیزه به جان
سرزنش جبین ببالم گوشت آید اگر گنهکاری زتربت زینب الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

چه بود مردم محبت ورزیدن / تا ببینیم که از جان بریدن / بر آن باشد که دار
دامن گیرها / ناشی که در پای بی جا / صبوری باید فرود آید / قطره باید
بحر در آید / بعد از آن صدف باران خورد / بعد از آن که باران خورد بعد
از فرو شدن آید دانه بیرون / زر خوشه رهد دانه از خوشه بیرون / بعد از آن در رحم
یک قطره آب / گردد نهان زان جان تاب / واقعه عجب صبر است
صفت صبر که آدمی محبوب خدا شود به فرموده شریفه است که خداوند عالم میفرماید
ان الله یحب الصابرین بدرستیکه خداوند دوست میدارد صابرین را در سیاق
جای از قرآن خداوند تعالی تعریف از صابرین را میفرماید و آنها را یاد کرده است
و اینها علمای اخلاق اسلام و اهل خبر ذکر کرده اند این است که صبر بر سه قسمت است
صبر بر معصیت

صبر بر معصیت و صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت اما صبر بر مصیبت آنست که اصلا جزع
و شکایت نکنند و همین قدر بدانند که آنچه از او دوست نهایت نیکو است چه خوش
گفت آنکه گفت گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم / نسبت مکن بغیر که اینها
خدا کند و چنین بنده را از خدای تعالی سیصد درجه است و هر کس در طاعت و
عبادت دهند تا خدا صبر کنند ششصد درجه بار عطا بفرماید و هر کس بر معصیت
صبر کند نهصد درجه عطا کنند که گفت پیران بزرگ که صفا بکنند
پیران باشد که خود را بکشند و گفته اند از اهل تحقیق و عرفان که معاملت بندگان
خدا در این دنیا در بین عالم از چهار درجه بیرون نیست اول معامله است
با اهل دنیا دوم معامله است با خود سیم معامله است با خدا چهارم معامله است با نفس
خود و هر یک را از اینها سرمایه دارد معامله با اهل دنیا سرمایه او حسن خلق است بحسن خلق
توان گردید اهل نظر / به دام دانه که تدریج دانه را معامله با دنیا سرمایه اش زهد و بر این
گردیت و معامله با خدا سرمایه اش شکایت و معامله با نفس سرمایه اش صبر است

راست این قول معطوفست هرکه را روی بمحبوب خداست هر آنچه بیند به
شد ستوده ... صبر کن که ... مقطع القضا یکی از بزرگان گوید یجتمع الضدان
عشت عشت حمیداً ان مت مت شهیداً ابن عم ... ناگوار
عابری را نو ... اگر زنده باشی حمید باشی و اگر بمیری شهید باشی سلطان الموحدین
امیر المؤمنین است میفرماید الدهر یومان یوم لک و یوم علیک فاصبر علی کلیهما
روزگار عمر تو یکروز بر مراد تو است و یکروز نه بر مراد تو است یکروز در غنی
و ثروت است و یکروز در فقر و پریشانی و مصیبت است در هر حال صبر
لازمست و واجب است چراکه هردو درگذر است پس بهتر که تو شکیب
ترک گذاشت ... فرمود المهندس فی غیوب اللاهوتیة و
الصباح فی فیافی الجبروتیة ... محمد بن عبد الله ...
... میفرماید اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبة
فی ماله او ولده او بدنه فاستقبل ذلک بصبر جمیل

استحییت

استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر
له دیوانا ... پس رتبت این مطلب از ... مصیبت که خدا میفرماید
چون بنده از بندگان خود را بمصیبتی متوجه گردانم یا در اموال یا در اولاد یا در بدن او
و آن بنده او را بصبر جمیل استقبال نماید شرم دارم که روز قیامت از برای او میزان
نصب نمایم و یا نامه از برای او بگسترانم ... حساب ... از برای او ...
... صفات صبر جمیل است ... صبر جمیل این است که ... مصیبت ...
... شکایت نکند ... بداند ... هرچه از خدا رسد
بدل و جان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... تقدیر
استقبال مصیبت را ... [illegible]
در مقام رضا و تسلیم بود ... صبر ... [illegible]

از صبر او تعجب کرده چنانچه ائمه اطهار عرض کنند قد عجبت من صبرک ملائکة
السماء چه بزرگوار خاتونی صبری از تو بروز کرده که تمام جده کسه آسمان‌ها از صبر تو تعجب کردند
خاطر بگفت اشعاروم رتبه او است داشت دارای مقام او است و ولدیت بود از اول
بالاتر از این بگوید وادار به تعجب دارد در صبر خاطرش زینب خاتون که یک زن این هم
جد و مصیبت ببیند و صبر کند و اصحاب بگوید و شکایت نکند نه از جان تا
از این هم مقدار عبادت و مقام و مرتبه است که به جایی که واقف نیست زبان الکنی دارد خبر
است از آنکه عبادت قدر و شأن نیست و صبر این خاتون معظمه را اگر بکنند اگرچه بصورت
زن بود و لیکن در مقام علم و صبر صد هزار شیر در روان مردی شبیه برادرش بود و خطبه چو نیزه
گفت آنکه گفت زن کو مرا آفرین روزگار زن کو دخت الجدل اخت الوقار زن
تو خاک در پیش نقش حبیبش زن خورشید حقیقت در آستین زینب کبری است که از
بستان عصمت پر خورده در آغوش دامان عصمت پرورش یافته زینب کبری است که
تا همه رتبه او است است بعد از فضائل او است در این عصمت صفات بزرگ
شأن بعضی

شأن پیغمبر و ولدیت در جوار حیدر نه این دارد نه آن دارد شأن کرد این آن دارد
زینب کبری است که سید الشهدا روز عاشورا بفرماید خاطر جان تو صحبت هم کردن است
این مخدره خاتونی است که حضرت سجاد بفرماید انت بحمد الله عالمة
غیر معلمة فهمة غیر مفهمة این مخدره کبری است که بسیار بزرگ جد را با مقام او است
و ولدایت سید هم در صبرش اجاله نهی بس که از صبح روز عاشورا تا بعد از ظهر داغ شش برادر
دید صبر کرد داغ برادرزادگان مثل علی اکبر و قاسم و عبدالله و جعفر دید صبر کرد و اینها را
قربانی برادر حسین کرد صبر کرد و هنگامی که وارد قتلگاه شد این حبیب خدا را کشته دید که
دیگر جسم تمام شد نفرین نکند بلکه رو به آسمان کند و عرض کرد اللهم تقبل منا
هؤلاء الشهداء هذا این قبیر قربانی را از ما قبول کن ایشان را
دید صبر کرد و کعب نیزه‌ها و تازیانه خوردن دید صبر کرد شتر کوفه و مجلس عبید الله را گفت
الحمد لله زندان کوفه دید گفت شکر منزل اصفهان دید منزل قنسرین دید
دید وارد خرابه دارد دید وارد دیر راهب دید شهر شام دید اصحاب و نقطه

در حجره بند شده و در سقف از رف و تسیم بوده به حجره نکرد تا ابن [illegible] سعد [illegible] بوده

برای یک کلمه که اگر شیعه و کسی که عزت اسلام داشته باشد خود ابکشد هیچ [illegible]

نکرد. لقائل ان یقول اگر بد نفرانی [illegible] بر من ایراد کنند که چرا سید زینب را

[illegible] صبر باشد و خود [illegible] با امام حسین که برادر جان [illegible] حجره که صبر از حجره خارج

[illegible] که برادری ببیند سر را به چوب به مجلس یزید [illegible] خون جاری [illegible] از دست

یزید که هم [illegible] و صاحب [illegible] شنیده شد که حجتش ابن بود چون از دست [illegible]

سر [illegible] در تنور خانه [illegible] زینب سر برادر را دید منقلب شده [illegible]

اگر خاکستر [illegible] سر برادر [illegible] برادر عزیز زینب [illegible] زینب [illegible]

در شهر [illegible] که [illegible] در تنور خانه [illegible]

از حیات داشتم [illegible] عزت و احترام داشتم [illegible]

شدیم [illegible] به عزت شدیم [illegible] جادر [illegible]

دیگر نشنیده ایم که زینب در جایی صبرش تمام شده باشد [illegible] جادر [illegible] مجلس یزید

[illegible]

و دیگر از عقب تخت منقلب شده دید یزید چوب بر لب و دندان حسین [illegible]

[illegible] الله [illegible] الله [illegible] حسینی [illegible] از سادات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] عشق [illegible] جنة المأوی [illegible] مقصد الاقصی [illegible]

[illegible] آب [illegible] در قفس [illegible] منزل [illegible]

قدم بر عرش [illegible] زانکه در راه طلب [illegible]

زاغ البصر [illegible] قاب قوسین او ادنی [illegible]

[illegible] ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی در [illegible]

آیه شریفه اهل تحقیق و تفسیر [illegible] لطیفه و بیانات

لطیف شریف ذکر کرده اند [illegible] ابن عباس رحمة الله علیه [illegible] که دنی جبرئیل

من الاعلی فتدلی الی محمد صلی الله علیه و آله

یعنی جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر و خود را از آسمان فرود آورد تا آنکه [illegible]

دیر مانده امر الهی را بتمام انبیا داد و در شب معراج شد بعضی گفته‌اند که در بیت زرنگ

حضرت خطیر مرتبت بحضرت احدیت قرب و منزلت و کرامت را فتدلی

پس سجده شکر کرد خدای را و در حال شکر گفتند درین والتحیات سجده شکر همه را واجب بود زیرا

که تمام ممکنات و موجودات نداشتند که قدم سک ادنی است و قدم ندانست

که دل ادنی است و دل ندانست که جان ادنی است و جان ندانست که سر ادنی است

بلکه تمام موجودات و ممکنات در طلب قدم او هستند و قدم در طلب نفس او

و نفس در طلب دل او و دل در طلب جان او و جان در طلب سر او و سر در طلب

وصل الحبیب الی الحبیب چه خوش گفت آنکه گفت عقل از سفر بار عشق

تا چه کند راه الی ... در دایره سعادت سید المرسلین خطر فرق دنی ای بعض

ظاهر شدن تدلی آن دایره گشته قاب قوسین تا دم ابد آیه بر بعضی

کرده‌اند که دنی عبداً فتدلی فرداً دنی ملکیاً فتدلی ملکیاً

دنی فرشیاً فتدلی عرشیاً دنی مجاهداً فتدلی مشاهداً

دنی طالباً

دنی طالباً فتدلی مطلوباً دنی افتقاراً فتدلی افتخاراً

دنی منادیاً فتدلی مناجیاً دنی مادحاً فتدلی محمود

حاً دنی شاکراً فتدلی مشکوراً در وصف جمیل تو زبانها کوتاه

در بادیه عشق تو جانها گمراه هر کس که ز لطف خدمت زنده که از عهده تو بر لطف

تو آوردنا . فاوحی الی عبده ما اوحی بعضی گفته‌اند که بنده

خود محمد آنچه را که گفت اشاره سلم غیب است و علماء ظاهر خبر آن راز

بر محمد افصح زبان بکشوده‌اند و بیان نکرده‌اند مگر بعضی از اهل خبر از

حسن بصری از آن خطاب را ذکر کرده‌اند که صدیقه طاهره فاطمه زهرا گفت

که از پدرم تاجدار اقلیم رسالت سؤال کردم یا رسول الله آن شب که بر عبد که

در خلوت خانه او ادنی او در میان آمده چه بود فرمودند که صدق تعالی عز ذکره

که ای حبیب من خاص من رزقهای بندگان خود شده‌ام و بندگان من بضمانت

اعتماد ندارند بعضی در رزق سعی کوشش بسیار می‌کنند و غم بالا بی طرا بیند

دویم آنکه من بهشت را برای ایشان نیافریدم و ایشان نیز رغبت به بهشت نمی‌کنند
بلکه در اعمال خیر تقصیر می‌نمایند سیم آنکه دوزخ را از برای دشمنان خود آفریدم
و ایشان نیز سعی می‌کنند تا در دوزخ درآیند و در رضای فرمان من دلیری می‌کنند چهارم
من امروز عمل فردا را از ایشان نمی‌خواهم و ایشان از من روزی فردا را می‌خواهند پنجم
عزیز می‌کنند و خوار می‌کنند، ششم و ایشان امید به غیر من دارند و از غیر من می‌ترسند
و دیگر آنکه ملائکه من هم وقت اعمال ایشان نیستند، ایشان از برای من عرض نمی‌کنند و من
هیچ یک از ملائکه شکایت ایشان را نمی‌کنم و لیکن هرگاه اندک مصیبتی یا دردی برایشان بفرستم
همواره در نزد مخلوق از من شکایت می‌کنند و ناشکری می‌نمایند البلاء
للولاء، یا جبرئیل اگر عطا نکنم تا که ناشکری زیاده نکنم اگر شکایت از جبرئیل کنی
بر خود جفا کنی در حضرت بارها، یکی از بندگان خدا طفلش بمیرد خداوند از ملک
الموت پرسد که به طفل چه گفت چه کرد آیا شکایت نمود یا حمد و شکر کرد عرض
می‌کند خدایا حمد نمود و شکر کرد خطاب می‌رسد که از برای بنده من که بر جدایی شاکر
قصری بنا کنید

قصری بنا کنید که نامش بیت الحمد باشد حق اوست که شکر شکایت نه عزیز و چیز خود
ارجمند، نام بعضی دل سوخته و جگر تر از عزیز بنا حقیق سلطوم وقت که طفلش را
در پیش چشمش کشتند و سر بریده برتابوت حسینی کرد خون که اللهم ان حبست
حمت
عنا النصر اگر نصرت را امروز از ما گرفته این مصیبت را و دلخوشم را اجر
کنی و در روز عاشورا سینه سلطوم آن چنین دهنه بر روی آسمان بلند کرد، حضرت جاب
کرد که وقت امروز بود که آرام جان و روح روانش شاهزاده اکبر روانه میدان شد اگر
غریب چشم و دل بر زبان ... ستش را بر روی دست گرفت و بر روی آسمان بلند کرد و خدا را
شاهد گرفت اللهم اشهد على هولاء القوم فقد برز اليهم غلام
اشبه الناس خلقا و خلقا بر ... خدا ... و اقع ... جان رفت
ز جان عزیزتر است اگر جوان رفت اگر عزیزتر از جان بود اگر عزیزتر نبود رفت
پیغمبر بعض این تحقیق گفته اند چنانکه آنکه ... ستش را بر روی دست گرفت که مقصود ... را
یعنی خدایا ... را سفید کردم عمری را ... جوانی ... پیری ... کردم

بجد رشد رساندم والحال او را ایدم شمشیر نیز فرستادم که دفعه دیگر به مناجات گو ر

چه وقت انو فقیکه باید مجروح و سر به عارسه دو فرق شکافته و دامان سینه خونریز در کوری [illegible]

اُفتاده بود و آفتاب بر آن زخم و تا بسینه و زخم ابو تر افتاده بی هنر بود جبرا گوی بلانگ

لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین هر دو بار شکر تو را در یاد حسینی را مد

با آستان تو ندیدی رحمی ان رفت زحمه به محبوب و معشوق واقعی نمود عرض کرد الهی

هل وافیت بعهدی فقال آیا من بعهد خود وفا کردم یا نه در این حال ندای

شنید که گفت حسینا هم بعهد خود وفا هم نمود بعوض این مصائب و خدمتها [illegible]

عطا نمودیم که هیچ کدام انبیاء و اولیاء ندادیم شفا را در تربت تو ایستاد وبار در تخت

قبه تو ایستاده طلب دعا را از نس تو عرض کرد الهی دیگر چه بر من بکنی خطاب رسید چه میخواهی

عرض کرد الهی مولد من از بهر امت من چه هم خدایا امتان چه هم ضعیف شد آب آتش جهنم [illegible]

خطاب رسید حسینی به اول قطره خون که از گلو بر زمین ریزد تو هم گناه را امر زشتن جهنم [illegible]

نجات سیکوی که گفت ای پیرم به اهل کفت آب آب این که بر سر رفت الان [illegible]

عذر از ایشان دارد

۱۲۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم

چه باقی خواجه سعدی حذاب معراج بنجت را سعادت نهاد بر سر تاج چگونه [illegible]

جان را شرف هر شب قدر کرحق سعدی فرستد به بنده هیچ مطلعت است نشان آب

رند که ای شب وصال راست طلب در اسرار ایه داج فرمود خاتم انبیاء و سید و سندا

صفیه اعنی محمد بن عبدالله در شب معراج چون برسید قرب الهی سنقر کنم از دارد [illegible]

شنیدم که باعوار هیبت و عظمت این خطاب را هوش رفتم قطره از غیب در دهانم

چکید بر داشتی دیگر فرمود دستی از غیب به شانه ام جز دهشت و خوف و ترس دل من

برطرف شد قلم الطمن به اگر دو فرح و خوشی با من روی نمود باز بجهت الطمینان

غیب با زنهی آمیز کرار ندا آمد السلام علیک ایها النبی و رحمة الله

و برکاته چه حق بیدید که بزد بر سر جبل بدل داری حیدر کرد که الجبل سعدی

عقیق سبز آورد خطاب آمد که این نقش کرد روی آن به بر سجع و در [illegible]

برون آن گواه آورد در تربت زودت چرا به خود شدی آخر چه بود [illegible]

بکلی نشنیده که از او بمراد و مقصود برسید اول آنکه بچه امید دارد باشید چه بی امید
دارد از دوست میدارم چهارم آنکه اگر از کسی شرم و حیا نکنید که باد و جفا ظلم نمود
نمود باید نیز آنکه از من شرم نکنید چراکه از شما همین جفاکاری آمده و از من لینا و عفو
مرحمت و وفا آمده چه خوش آنکه گفت از آنکه در یکبار آفرید بیش از معصیت
چیزی ندیدی پنجم آنکه اگر کسی دوست خود را بمال و جان برگیرند بعضی را بجهت
دوست خود از مال و جان خود را صرف کند بهتر آنست که این معامله را با من باید
زیرا که من محبوب واقعی و معبود حقیقی از همه ششم آنکه هر گاه کسی را در وعده صدق
دیده است کرده اند و تصدیق او را بدل و لسان نماید نیز آنکه تصدیق من نماید
زیرا که من از کذب و خلف وعده دور و منزه و مبرا هستم ای داود ان الله لا
يخلف الميعاد ای خدائی که در خداوندی غیر از تو دیگری نبیند یا
جفاکار تو وفادار این همه معیوب زمزه دارای حضرت تو غفور غفار
است ندیده ام عیب که مکاره است بار خطاب آمد ای حبیب من عتاب

چه رب العزة را اعزاز آمد پیغمبر نیز در گفتن آمد ای مربی و مربیت رب الارباب
در جواب سلام ملک علام عرض کرد السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
چون بمراد خود رسیده رسید همان لحظه حیران هول مند[2] از در تعظیم راز جدال
از بزرگواران صالحین امت را در این بار در حضرتش شنیده که بعد از خروج
جبرئیل من بیننا وانت تدخل امتک فی سرّنا در حرم
نیز جبرئیل که امین وحی است را نمیده ام تو امت خود را در میان بر آوردی از جهان
امت بقدار لطف و مرحمت باز بر آمد تو را در شربت که خوش آمیخته جرعه از آن
بر دل ما ریخته لب بشکر خند بیاراسته امت خود را از خدا خواسته بر خطاب
ار ساحت جلال رسید که حبیب امت را ببشر پیغام از من برسان اگر کسی از ایشان
گناه کار است از جهت احسان دوست میباید و سزاوار تر آنکه مرا دوست دارد و چرا که من از در بار
دوم آنکه اگر از کسی ترسید از آن از ایشان ورزبان که باد با ضبط و غضب او کرد
ترسید پس باید از من نیز ترسید بجهت کمال قدرت و سلطنت من سوم آنکه اگر امید دارد
کنید.

[2] همراه برادران الفت در زمره وصال

امت را در روز قیامت بغفور و کریم خود مکتوم و گناهان ایشان را بغفور و غفاریت خود
بیامرزم و برحمت خود دار بهشت نمایم [illegible] اعمال قبیحه و افعال شنیعه در عصیان امت
ترا مکتوم بداریم [illegible] که [illegible] چه [illegible] کند
[illegible] چنانچه صاحب ارباب الجنان این خبر را نقل میکند من
قتل عصفوراً بغیر منفعة بعثه الله یوم القیامة و یقول
یا رب سئل عنه بم قتلنی اگر کسی گنجشکی را بدون جهت و منفعت
بکشد روز قیامت محشور [illegible] زبان در [illegible] عرض میکند
خدایا مرا از قاتل من بپرس به چه جرم و به چه سبب مرا کشت روزیکه نازل شود اذا
السماء انفطرت و اذا النجوم انکدرت
[illegible] گویم تا بای ذنب قتلت جگر
[illegible] فاطمه
[illegible] که با عمر [illegible] را در مسجد [illegible] با ابابکر
بیعت کند

بیعت کند قنفذ آمد بدر خانه [illegible] او را جواب گفت آمد برگشت نزد عمر احوال چون
گفت بروید بی اذن داخل خانه شوید علی را بیاورید [illegible] پیغام فرستاد
که فاطمه [illegible] نمیگذارد [illegible] داخل خانه شوم عمر در غضب شد و گفت ما لنا
وللنساء ما را با زنان [illegible] پس جمعی را با خود همراه برداشت آمد بدر خانه
که [illegible] داخل [illegible] شو [illegible] از خانه بیرون بیا و با خلیفه
رسول الله ابابکر بیعت کن [illegible] در خانه [illegible] صدیقه طاهره [illegible] در آمد فرمود
عمر از جان ما چه میخواهی [illegible] گفت افتحی
الباب والا احرقنا علیکم بیتکم فاطمه در را باز نکرد [illegible] خانه را [illegible]
[illegible] فقالت فاطمة اما تتقی الله تدخل علی بیتی [illegible]
عمر [illegible] که فاطمه در را باز نکند
[illegible] آتش [illegible] در خانه [illegible]
لگد بر در زد که در [illegible] فاطمه [illegible] در را گرفته بود [illegible]

زدند فاطمه بیان در در آمد با صنعف صحت یا ابتاه یا رسول الله بفریاد رس دید که الان بنام

صدای فاطمه را شنید عمر بر آشفت و از غلاف شمشیر کشید و شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد بار دیگر

بسینه شد که باز عمر برگشت این حرام زاده تازیانه خود را کشید و بر بازوی فاطمه زد چنانکه

بازوی آن مخدره سیاه شد و ورم کرد و دست دیگر نتوانست طاقت نیاورد از جای

از جا جهید شد و گریبان عمر را گرفت چنان او را بر زمین کوبید بینی و گردنش را در هم فرو

چنانچه نقش کار تمام شد فرمود یابن صهاک لولا الکتاب من الله

سبق وعهد عهده الی رسول الله لعلمت انک لا تدخل

بیتی ای حرام زاده اگر قضا و قدر الهی از باب حکمتیکه خودش میداند و وصیت

خاتم انبیا چراغ نبود میدانستیکه با ادنی نفرینی ترا بی نام واصل نمودی از روی سینه

اش جهید شد و الحال از ناله و فریاد برپا شد و نقیبی بیا کرد که عمر بصرات

فرستاد و ابوبکر و جمعی را بمدد خود طلبید تا آنکه بر نصد نفر جمع شدند ریسمان

بگردن امیر المؤمنین انداختند صدیقه طاهره با آن شدت در بکوچه بر زنان

بازوانش شد و دیگر قرار نداشت و دست را به برنده عمر رسید چادر فاطمه را بکشید فریاد

کرد و قنفذ ایستاده چه می‌بینی زهرا را این حرام زاده تازیانه بر دست فاطمه زد و او را

در در را فشار داد که بچه پهلوی آن مخدره شکست و طفلش شش ماهه که رسول خدا او را

محسن نام نهاده بود سقط شد دیگر نمیدانم چه شد و چه گفت که عبارت نیست و ندارد

عرض کرده و بیهوش شد امان بطور ادب میگویم عرض کرده که در دانه ام در صدف

وجودم بحرکت آمد چنان مردم مرا دیدند پس کی دلبر را مادر خطاب اللهم العن

اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد عمر ابن الخطاب در ان روز در ... و نیز ابنه

او را آب راه داد اگر این ولد الزنا تازیانه بر دست فاطمه نمیزد بدن دختر بی بی فاطمه از

ضرب کعب نیزه و تازیانه کبود نمیشد اگر عمر با جمعیت در خانه را آتش نمیزد و بغتتاً

جرئت نمیکردند در زمین کربلا خیام محترم ابو ... اگر ... حرمت فاطمه را نگاه مینمود

دختران بی بی فاطمه بر شتران برهنه سوار نمیکردند اگر ریسمان بگردن علی نمی انداختند کی جرئت

میکردند ... سید الساجدین امام چهارم ... بگردن ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست بارادت بکشم درد که درمان هم از اوست
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست جمع
قدمای اهل حکمت تصریح کرده اند که قوام همه موجودات بجهت ربط و انتظام سلسله
ممکنات بدان مربوط است ز عشق است آمد شد ماه و مهر درنگ زمین و شتاب سپهر
این است که شیخ الرئیس در رساله عشقیه اش همین مطلب را توضیح میکند ان العشق لا
یختص بنوع الانسان بل هو سار فی جمیع الموجودات من
الفلکیات والعنصریات والجمادات والنباتات والحیوانات
والموالید الثلث ترجمه از ناله همه اجزا ساریست ورنه بر گل نزدی
بلبل بیدل فریاد آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد خطاب رسید به بزرگ

خطاب رسید به موسی بن عمران دروغ میگوید کسیکه گمان میکند که مرا دوست میدارد
چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد آیا دوست خوش نمیدارد خلوت نمودن با دوست خود را طالب نیست
عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام خواب بر عاشقان
حرام بود خواب آنکس کند که خام بود چرخ میخوانان [illegible] دوست
دوست یاد نه شبهای بیدار از خوشتر است فاستجمعت اذ رأک القلب
اهوائی فصار یحسدنی من کان احسده وصرت
مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم
ودینهم شغلا بذکرک یا دینی ودنیائی
دین و دنیای خود را بایشان واگذاردم و یاد تو و ذکر تو مرا از همه آنها باز داشته تو
دنیای من و دین من و حیات و آخرت من سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض بهار
برکوی تو برفت از یادم جناب [illegible] در فقره دعای کمیل عرض میکند ۱
الهی وسیدی اگر [illegible] بر عذاب تو چگونه

کانت لقلبی اهواء مفرقة

ومولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک

مرنیا بر مفارقت تو حضرت سید عرض میکنند در مناجات ابتدای نداء محبوب و مطلوب
من بعزت خود است قسمت چنان که دوست میدارم که هم دوست و شیرینی محبت تو در دل من
جاگرفته و نفس من بنزد یاران انس یافته در جای دیگر عرض میکنند والحقنا بعباد
ک الذین هم بالبدار الیک یسارعون وبابک علی الد
وام یطرقون ایاک یعبدون وان اللهم برسان ما را به آن گروه که از بندگان تست
که در پیشی گرفتن بسوی تو شتابانند و علی الدوام باب رحمت ترا میکوبند و در لیل
و نهار ترا عبادت میکنند آتش محبت تو نست که سوزش میکنم خوشنودی در فضا
رفتارت مطلب و مقصد من خاک درت بهشت من عشق تو سرنوشت من راحت
من ز رفتار تو من خاک ره آنکه ره کوی تو پوید من کشته آنم که گرفتار تو باشد
بعد از آنکه محبت محبتش بانسبه بخدای تعالی بمقام اکملیت رسید که او را عشق
نامیدند در هیچ چیز از امور دنیوی محزون و ملول نشود اگر تمامی دنیا و ما فیها را ملک
و دارای شده از او بگیرند محزون نمی گردد و اگر دنیا و ما فیها را به او بخشند مسرور نمی گردد

مسرور نشود گر بیوام بباید نقد دو کون ریزند دامان تو تا بیاری برایش آن قسم هم
خوش گفت آنکه گفت هرکس که ترا شناخت جانرا چه کند فرزند و عیال و خانمان را
چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهانرا چه کند محب هم وقت
بیاد محبوب و مطلوب خود شاد و خندان است نمیرد دل زنده از عشق دوست
که آب حیات آتش عشق اوست محب بسینه بچشم سر بیند چشم دل آنچه را که نادیده است
دیگری را هرگز نا شنیده است عجب حکایت ملک عشق را بنی سراسر همه صحرا گلستانست
یکسرا جان در دو دراستی است یکسرا سر در آن در آستانست خوشا حال آن اشخاص
چگونه این مقام را تحصیل نموده اند و آنچه نادیدنی است دیده اند و از شراب محبت الهی
چشیده اند هنیئاً لأرباب النعیم نعیمهم وللعاشق ا
لمسکین ما یتجرع اما محب باید در دعوی خود صادق باشد زیرا که خداوند
تمامی اولیاء و محبان خود را آزمایش و امتحان میکنند از جمله کسانیکه او را امتحان
نمودند یکی حضرت خلیل حضرت ابراهیم بود چون محب صادق بود

خداوند خواست مجدد که آنها نهایت نماید که حسین در دعوی کذب نیست لهذا تا مرتبه
اورا امتحان نمود اول بمال دوم بفرزند سوم بیاران و هر سه را با زیادتر زیاده خوشتر
ادا نمود دیگران گفته آیه در حدیث دیگران [illegible] از حسین ادا شده کردم رحم از کمتر
حسین کردید داد ام ای جان نثار فداکار حقیقت عشاق حسین مظلوم که
اسم محبت و جان نثاری در میان او در میان ذره دیگر کمتر از حسین گفتگو نمی‌کند
هزاران حسین سبب نمی‌ارزد در مقام محبت که گذشت او تماشه بردارند از دیگر
عشق زنجیر گردن رسم ادایی شهیدی که جان داد و جانان خرید سر داد و
یک درهم سامان خرید تمام آنچه خود را از مال و منال و فرزند و عیال جان گروان
همه را در راه جانان انفاق کرد خداوند آنچه از حسین گرفت با زیاده رد کرد و مقام
خلعت باو داد و اورا خلع بخلعت خلعت محبت نمود اما قربان جدت که محبت
این حسین شد چون الله درجه محبت را دارا بود و هلا د محبت نمی‌کرم با قوت
بود خداوند آنچه از او گرفت همه را قبول نمود و بر نداد خدای گفت برود

بر باد چه در عوض را او میگوید ذات اقدس خود را باو داد فرمود یا حسین انا
دیتک ای برسینه صفه صدق و صفا حسین من خونبهای تو ام ریزنده خون
پاک تو چون تو اشقیای تو خلقت بهتر از آنکه سر خونبهای تو در زیارت دارد
رت السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره هم چنین فرمود
من زار الحسین بکربلا کمن زار الله فی عرشه هم ... یار عزیز
زهرا اوضاع احوال خود حسین در سینه در اسرار تو گذشت که در روز ... نورا ...
عقوبه برسید مظلومان نازل شده که مضمون ابن یزید حسین و ابن حبیبی یا
حسین ما ختمنا علیک الشهاده ما شهادت و جانبازی را بر تو
ختم و واجب نکرده ایم اگر بجای جانان واجب و انفس تو را زنده بکنم
دیه تو بر گردانم و از مقام تو اصعد جز کرم نشود و درجات تو اصعد نقف
نرسانند صحیفه را بعد نقطه بطرف آسمان انداخت عرض کرد الهی
ای محبوب من حسین بر سر عهد خود ثابت قدم است سر برای من در راه محبوب

بچشیدم پس بچشیدم الحب از آن با ماهی جرق بیاید که زنند بر کی دو دس از کور
قر بنهادوت الحیّان مردیم امغر رائیم که شد جان شاران این جنین باز بند
جان دررا دوت بی فیض روحش را ام اعدی نکند و گوید قدرت و دوت الغیب الله
عزرائیل در میانه بند شما را بیند اکنون به عزرائیل میتواند آن بدن مجروح را فیض
نماید که یکی زخم داشت و زخم داشت ده زخم داشت صد زخم داشت از حقه تا
تا نان کهوس زخم تیر و نیزه و شمشیر حش بر نارنیش چند زخم داشت از شمشیر و باش
مجروح معروحت بغیر از لطف الهی کی میتواند آن روح را ربنی را از آن
بکند
بدن مجروح بیرون آورد و از این بالاتر عوض کم بخواست فاز بعفوا اسیر الحصیر
با بن ام الکنف کرد و خواست بدنش را با خاک کر جدیک نکند که بر صفه تمام جبین
دعا شقیقی شود راضی شد که بدنش در زیر سم اسبهان مرشود جب به خودش لذراه
کمون بریده بیکه سید علام فرمود و زدند بدوت ام نکو و انا السبط الذی
من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقو

عمداً اسحقونی از زبان اتش را رانده داب آنچه پ کر رفند دیدیم
را سحق و سعدیه نمودند به زیر اراب جرات ناکی چون نکند کودر تو قعب
مسطور الا لعنة الله علی القوم الظالمین است که بدیشبه نهم رو زد رجب
سنه مرتبه دارم امید دارم خدا شفا عطا کند اگر سهوا چیزی نوشته شد معفو کنید
المولی
حبه و والده عیال کاتب اقل روبا دارم عندیه الله دات و الذاکرین خیمی [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خواست عمر دریغ که جاودان نیست پر اعتبار در برابر هیچ او زنهار نیست درخت قد
صنوبر خرامانت نرا مدام رونق و باد و جوانا نیست کدام باد بهار وزید در آفاق
که باز در عقبش آفت خزان نیست دل ابر فیق بر این کاروان سرای مبند که خانه با خلق
ز بی کاروان نیست اگر جهان که رود زینت به دست آدمی بعد روحت مدرد زنده ابر
قال رسول الله صلعم من بلغ الاربعین فلم یغلب خیره شره فلیتجهز
الی النار ... فرود او الاوائل و اول الذی الاول حفت

خاتم و خاتم اعنی محمد ابن عبدالله هر کس در این سرای فانی که او را دنیا می‌خوانند عمر او بجهت سه
چیز او بر سر او غالب نیاید و طاعت او بر معصیت او راجح نباشد و زیادتی نداشته باشد و او را
بگوی که مستعد باش برای رفتن جهنم عجب تعدی ربیت این فرزند حضرت پیغمبر را که ما عاصیان
تبه روزگار که عمر عزیز خود را بحبه حرام فروخته و خرمن طاعت را با آتش معصیت برخته چه ذخیره
گفت افصح المتکلمین در این مقام خانه برکنده‌ام و کمونغز ستاده بود عمر برکت جم جم برگرداشته
نیست به خواجه [illegible] در ریاضت دنیا شمع برافروخته است که جمعی گرد او جمع شوند
و هر کدام از جانبی سخن گویند جمع گرد شمع خود را [illegible] و دیگران ندید [illegible] اند عاقبت سوخته
و دانا کسی است که یک ساعت عمر گران بها را به دنیا و مافیها نفروشد و هر وقت در عبادت
و معرفت حضرت حق گذشته و شمع صفت خود را برای دیگران نسوزند زیرا که هر چیز عوض دارد ترا
هست عمر گران بها را — هر چه بینی در جهان دارد عوض — واندر عوض تو در تو حاصل عوض بیعوض
دانی چه باشد در جهان عمر باشد عمر قدر او بدان — هر صفحه [illegible] دامان اعنی ابن [illegible]
پیغمبر باید در [illegible] دنیا [illegible] که مردم شنیده و از خواب غفلت بیدار شوند

بیدار شوند اما چه فایده که چشم غفلت گوش را فرو گرفته و بیا طبیعت در مانده‌ایم

الا انما الدنیا کمنزل راکب اناخ عشیا وهو بالصبح
راحل تزود من الدنیا فانک میت فبادر فان الموت
لاشک نازل نعیمک فی الدنیا غرور و حسرة و عیشک
فی الدنیا محال و باطل دنیا چه رباطی در او مهمانیم تو غره برکه او در او [illegible]
اندر و جهان [illegible] بیابانیم [illegible] هر کس علیه [illegible] اگر کسی خطبه او مراعظات
این بزرگوار را که در نهج البلاغه درج [illegible] نوشته اند خطبه [illegible] حقارت
او را فهمد [illegible] علی والله ان دنیاکم اهون الی من جنا
ح بعوضة فی فم [illegible] که دنیا [illegible] باز باشد در نزد [illegible] قدر ندارد دولت
ترا [illegible] عارفان هر چه باشد [illegible] گر همه ملک جهانت بهیچ
نخرند نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب
نظرند در مقام دیگر خطاب میکند بدنیا یا دنیا غری غیری فانی

قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة فیها فرموده دنیا برو دیگری را فریفته خود کن زیرا
که هیچ ترا استهلاک کرده است که رجوع ندارد دیگری را بخود فریفته مساز که هیچ را کسی نداده [illegible]
[illegible] برادر جان باید قدری از خواب غفلت بیدار شد و فکری بحال خود [illegible] گفت
اگر مرغ [illegible] جا مزن [illegible] در بین آتش سمندر [illegible] سمندر اساس گذاری [illegible] بنیاد [illegible] عجم
خود خوار [illegible] قدری تفکر کن که این دنیای دنی را بقائی [illegible]
نیست بس عاشقان خود را کشته و بسیار اهالی دایه خود را بخون آغشته [illegible]
فرزند را دوست [illegible] دیگر که چشم دارد از او مهر مادری [illegible] پادشاه [illegible] را ببین که از
[illegible] با خود [illegible] سلاطین ترک دیهیم [illegible] را [illegible] زر دنیا [illegible]
[illegible] سنگ بر سینه [illegible] خفته و صالح [illegible] درجه قبر خود [illegible]
[illegible] که یوسف [illegible] نیست که سلیمان [illegible] در آن
بر خاک قبر [illegible] هیچ [illegible] نیست که [illegible] برادر [illegible] و نیست
که [illegible] برادر [illegible] که تنها در [illegible] شحنه [illegible]

شحنه اجل گرفت [illegible] را ببین که برادر [illegible] و [illegible] در [illegible] دفتر [illegible]
برادر رفته [illegible] که [illegible] سپاه [illegible] خفته [illegible] را ببین که [illegible]
[illegible] شکسته [illegible] که در محراب لحد [illegible] خفته [illegible] کدام سلطان را
[illegible] که [illegible] طعمه گور [illegible] شد [illegible] شاهان [illegible] تخت و بخت
[illegible] ساخت [illegible] صد قرن [illegible] که ذوالقرنین در زندان [illegible]
را [illegible] است [illegible] را ببین [illegible] گرفت [illegible]
سیه [illegible] خاک [illegible] سنگ [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] زندان [illegible]
از [illegible] جمشید [illegible] جام گرفت [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] در [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] برآمد [illegible]

نادر گفت شاهی ... ز خیمه ... بیرون نماند نظر در ایوان کسرای کی و با مخلوق خدا در بزرگان

خود نیکوی و ظالمی چه خوش گفت خاقانی در این مقام هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آیینهٔ عبرت دان یکره ز

ره دجله بر خاک مداین ران دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

... خود دست ... در ... دل تو ... پرویز

که بهر خوان زرین تره آوردی زرین تره کو بر خوان رو کم ترکوا بر خوان چنگیز خان

است در جنگ ... تیمور ... که طعمه ... فاخته در خرابه ...

... مشغول قاآن ... از منصب ... سلطنت ... کی انگشته ...

... کی برده ... کیقباد ... چه در راه ... چه برده ... کیقباد ...

کی جمشید افریدون ... هم در خاک خفته ... [illegible]

در ... تاراج گشته ... در خواب خاک است ... جد گشت

هر آن ذره که ... قرعه ... نیست

که در دو ... چندین ... نیست باز ... هر که ... بنده و چرا که

چرا که از برای ... بقای نیست ... فرزند و برادر و خویش و تبار ... عمر ...

صالح و معرفت و خدا ... و ... محبوب واقعی را ... می‌کنند و ...

رباعی گفت هر صورت دل کش که ترا روی نمود خواهد فلکش ز پیش چشم تو ربود رو

... که در اطوار وجود ... همیشه ... بود ... جان برادر ... هر

... صحبت می‌کنند و ... برای آنکه خودش خواهم ... جمع ...

... که ... وقت ... را جان ... تو را ...

... داد ... عجب ... برادر ... برود ...

فراق ... داد ... تنها ... فراق ... عزیز ...

... سال و ... سال ... ساعت صحبت ... [illegible]

آنکه ... خورد ... این است که هم

... سخت ... خنجر ... دشمن را

در ... نکرده ... دشمنان نظر داری

استطاعت ندارى كه خود را بگذرى چه بسيار زره پوشيده دست را نداره هرگز من و خويش كاره
و اين بيت تو سخن نيكو گفتي ان حديث يكتبه السلاح على البدن السليب عدد
آن بدين نار رفت كه او را برهنه و عريان تو ديد جمله جهان شنيده عمر روز كار نوراه گرامد
كه از كردار خنقه از جهت بردن قميص بردن بار تو محروم ترفت جگر را دوست نوروز
و از آن بيني كه نامردان كوفه دشمان برادران بدن تا زنيان جمع شدند ثم اقبلوا على سلب
الحسين فاخذ قميصه اسحق ابن حوية الحضرمي فلبسه فصار ابرص
واخذ عمامته اخنس ابن مرثد وصار معتوها واخذ
نعليه اسود بن خالد واخذ خاتمه بجدل ابن سليم وقطع ا
صبعه للخاتم واخذ قطيفة له كانت من خز قيس بن
الاشعث واخذ سيفه رجل من بني تميم وهذا السيف
ليس بذى الفقار واخذ درعه يزيد ابن ركاب آقا
بس اول برادر آنكه قميص از بدن ببردن آورد ندا اسحق ابن حويه پيراهن آن را ببرد حضرت

که امام در منزل ارسلان نزول اجلال کند الغرض قبول نفرموده در منزل
زنی که نام او حمیده بود منزل فرموده در نیشابور بیرون بر آمده خلق آن بلد
شنیدند الغرض بیشتر از آنکه استقبال کردند نامبرده آمدند و علمای
نیشابور غالباً شرفیاب گردیدند و دوبار حضرت محمل بروی بغله شهبائی گذاردند بودند
محل جلوس حضرت از نقره بود و سایه بان از زر حضرت نصب کرده فقال لهم
قمتم بالواجب ولیس للتشیع ما فیه حضرت از مردم و علما عرض ها کرده فرمود
الخبر بر شما لازم بود از احترام او لهذا در برابر بیاوردید خدا شمارا اجر و مزد دهد از برابر آن
شب بعد حد قرار نداد انقدر زحمت کشیده بر گردید فعرض له الاماما
الحافظان للاحادیث النبویه دو نفر بودند از زمرهٔ اهل نیشابور
که حفاظ روات احادیث نبویه بودند اسم یکی محمد ابن اسلم بود طوسی و دیگر را ابو زرعه گفتند این
دو نفر عرض کردند ایها السید وابن السادة ایها الامام وابن الائمة
ایها السلالة الطاهرة الرضیه ایها الخلاصة الزاکیة النبویه
بحق آبائک الاطهرین واسلافک الاکرمین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون ورویت لنا حدیثاً
عن آبائک عن جدک نذکرک به قسم دادند آن بزرگوار را که سقف
اسیه مردم بر گردید المحفه بکشد لیکن حتی تب بود از اطراف و زایر و راه هیهات

برای این بیرون آمدند که حجاج علیه السلام شهر از زیارت کنند توقع داریم که سر مبارک خود را الحسین تیرش
وخود بیرون از خدمت پیغمبر نقل کنی که ... شنیده در میان اهل ایشان بفرمایند فقال تسئلون
عن الحدیث وقد اخرجت من جوار رسول الله لا ادری الی
ما یصیر امری فاستوقف البغلة ورفع المظلة فرمود جوق طرانکه
واشتند و دامن عمو را بیند کرد واقر عیون المسلمین بطلعة المبارکه
سر مبارک خود را از عماری بیرون آورد جمعی دوستان از دیدن روی انور روشن شد
از حضرت بسیار شنیده به پیغمبر بود و کنیه داشت باشند و کبوتر غیر والناس
علی طبقاتهم قیام کلهم وکانوا بین صارخ مردم هر کدام در جای خود ایستاده
بودند صدا ... گریه بلند بلند شده بود و بسیاری لب پیراهن خود را میدریدند
و بعضی در میان خاک میغلطیدند و بعضی مهار و خرام ... را میبوسیدند و فغرت
هم گردن کشیده و نگاه میکردند الی ان انتصف النهار وجرت الدموع
کالانهار واشک ... چشمهای مردم جاری شده بود تا نصف روز باین احوال
بودند فصاحت الائمة ... ناه معاشر الناس اسمعوا وانصتوا
ولا تؤذونی رسول الله فی عترته بزرگان و پیشوایان و علماء
گفتند ای مردم گوش بدهید و خاموش باشید تا کلام امام را بشنوید که چه میفرماید
...

در زینب بود ... امام شام و ... سر سید شهدا را وارد شام کردند هم خندیدند زنان خراسان
هم از رفتن امام رضا ... زنان ... در آمدن سر حسین هم دف کف
میزدند اهل خراسان از فراق امام رضا جامه ها را ... ندا اهل کوفه و شام را ...
زنان حرم سید شهدا را ... بردند و گوشت ... را ... در بندند ... نفر
عالم ... میگفتند ... جمعیت ... همه ... کردن ... اهل شام تا ساعت
امام چهارم را ... در دارالشام نگاه داشتند با این جمعیت ... ساعات می‌گریستند
اهل خراسان میگفتند ... داریم صدای امام خود را بشنویم اما سید شهدا را ...
... هر چه حرفی ... طبل میزدند که کسی صدای او را نشنود ... امام ... در مرتبه ... حدیث ... جمعیت چهار هزار قلمدان ...
آوردند ... و حدیث را نوشتند اما ... سید شهدا هر چه گفت جدم
... حسین ... حسین ... جمعیت هزار نفر شمشیر ... کشیدند ... امام ... شرط ... کلمه توحید اهل خراسان شرط ... در روز شهادت امام ...
در تشییع جنازه ... آنقدر جمعیت کردند ... فوج فوج

او را بهاری چو ره بر با نثر رانده‌اند اما چون سید شهدا را کوفیان کشتند نثار در تیر را
برای زیارت بیرون رفتن اند نخستند اهل خراسان نیز گفتند بالا رفتن حزب که کنند چنانش
این جا هستند که عزاداری کنند اما کوفیان نمی‌گذارند به جمال سید شهدا که گریه کنند
هر وقت اشک از چشم شان جاری شد انطاکیان با تازیانه ادام زدن دارند
غش خور شد حروم از نیست با مشک عنبر بر سرش را بچکرند اما اهل شام از بالا
نشت یا سماسنگ آتش بر اهل بیت سر ریختند چوبه بالای غرفه سنگ بر ایشان سرد
زد که سرا نور ببوری ریختن افتاد امام نفرین کرد فقرا آنوقت خراب شدند همه
شدند با چند نفر دیگران که به تماشا آمده بودند هنوز در آنجا

اگر خواهش شما بعد از آن ایمان بیاورید با آنچه من از خدایان شما اصنام شما خواهش میکنم
اگر از عهده خواهش من بر آمدند بتهای شما دیگر چرا با شما اصلا سخن و گفتگو نیست
و از میان شما بیرون میروم قالوا لقد انصفت یا صالح گفتند را
گفتی اما سه روز مهلت خواستند و قرار برابر گذاردند که تمامی آن قوم
به اتفاق حضرت صالح بروند بصحرا بتهای خود را بردند بصحرا و قربانیها
کردند و شراب خوردند و در پیش بتها بسجده افتادند که ما را در نزد صالح منفعل
و شرمگین نکنید از آن وقت بصالح گفتند بیا هر چه میخواهی از خدایان و بتهای ما سؤال
کن صالح فرمود من هیچ خواهش ندارم از اینها ندارم مگر آنکه با من حرف بزنند شما
ت بزرگ را با شما صدا از جواب نیامد قالوا اتنح عنا و تعناف
اصنامنا قلیلا سرها برهنه کردند خود را انجا که انداختند که ما رسوا شدیم جواب
صالح را نرسید بعد اشاره کردند که حالا برو سخن نکو و جواب نشنو بار حضرت
صالح با بتها سخن گفت جواب نشنید فرمود مردم سنگ چوب نمیتوانند حرف بزنند

کافران از بت بیجان چه تمنا داریم باری آن بت بپرستید که جانی دارد گمان نکنی
که آن خرها در همان زمان بود و نه حیکه در این زمان هم هستند بسیار رند که خر احمق
که دیگه هر کس نگاه بصیدش کنند احوالش دیگرگون میشود خر دیگر او را میشد سر خانه
دارد او مدی جو به بهم چنین یکه میمون دیگر مرطیه اگر سواره کنند حرکه در مراط داده
خر دیگر جیکه آخر دیگر او را هیچ میکه حق خطیب میکنند چشمه آب شور شیرین جاریست
تا روز قیامت خواهی گفت آنکه گفت رگ رگست این آب شیرین آب شور
خلایق میرود تا نفخ صور تلخ با شیرینان بیقین بیچی شوده که دم یا اهل قران حق
از مطلب خارج میشویم خداوند بحق کبریائی خودش و دوام سلطنتش در این جزء زمان
ما را در پناه خودش از شر شیاطین انس محفوظ کنند و زنده بدارد بحجت
آل محمد و پیمبرانه بود دیت اعتقاد یا قرآن حرف خرافت و غلط چون آن روز تمام
شد حضرت صالح فرمود حالا شما هر چه بخواهید از من خواهش کنید تا حاجت
شما را برآورم فَانْتَدَبَ لَهُ تِسْعُونَ رَجُلاً مِنْ

كُبَرَائِهِمْ قَالُوا نَحْنُ نَسْأَلُكَ هفتاد نفر از بزرگان دیوان سران ایشان گفتند
که ما از تو خواهش میکنیم اگر از عهده برآمدی از ما بازش در عیب همه ترا ایمان میآوریم
حضرت صالح قبول کرد قَالُوا انْطَلِقْ بِنَا إِلَى هَذَا الْجَبَلِ وَاسْأَلْ
رَبَّكَ أَنْ يُخْرِجَ لَنَا مِنْهُ نَاقَةً حَمْرَاءَ شَعْرَاءَ وَبْرَاءَ
عُشَرَاءَ بَيْنَ جَنْبَيْهَا مِيلٌ گفتند بیا برویم نزد یکه این کوه که
در دامن این وادیست از خدای خود مسئلت نما که از میان کوه بیرون بیاورد
برای ما ناقه که رنگ او سرخ باشد و بر کوکبش بسته باشد و ده ماهه آبستن باشد
در همان ساعت که از کوه بیرون آمد بزاید جناب صالح منتظر وحی الهی بود
که جبرئیل نازل شده عرض کرد یا نبی الله خداوند میفرماید که چندین هزار سال
قبل از این ناقه با این صفت و بدین شکل و هیئت در این کوه خلق کرده ام
برای اجابت دعای تو اما باید سلطان است که چند نفر از ایشان دارد با تمامی تحقق
شود ایمان نیاورند از وقت دعا کن حضرت صالح مرتبه از ایشان عهد گرفت

گرفت فرمود مردم در نزد خدای ما بزرگ سازیست آنچه از من خواهش کرده اید پس دو رکعت
نماز گزارده مشغول دعا شد از آن طرف احمقان پیش بتها تضرع و زاری میکر
دند که گزارده دعای صالح باجابت برسید که ناگاه آن قطعه کوه بزرگ شد
و بلند آمد و صدائی از آن کوه جنبید شنیده شد که نزدیک بود مردم از خوف و ترس
بمیرند ناقه بهمان صفت و رنگ که خواسته بودند بیرون آمد فالقت
فصیلها بچه‌ای همان ساعت ناقه زائید و برابر
بست شد ناقه و بچه اش هرجا که جناب صالح میرفتند عقب
سر صالح میرفتند چنان رام بودند که گویا سالها از دست صالح علوفه خورده
بودند پادشاه و رعیت همه ایمان آوردند بودند که گروهی نفر از بزرگان آنها که با به
اصنام بودند قالوا انا بما آمنتم به کافرون و صالح را ساحری نسبت
داده حضرت صالح مردم را سفارش نمود در باب ناقه و بچه او قال هذه
ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم فرمود آب

فرمود آب چاهیکه در این دیار است یکروز قسمت شما و حیوانات و دواب شماست
دیگر روز مخصوص ناقه و بچه اوست روزیکه آب نوبت قوم ثمود بود با حیوانات
اشان ناقه اصلا بر سر چاه نمی آمد آن قوم آب از چاه میکشیدند میخوردند و حیوانات
خود را آب میدادند و روزیکه نوبت ناقه بود هر کس از زن و بچه آب ذخیره
نکرده بودند بایستی برود از جای دیگر از بیابان یا اگر تواند آب بیاورد و الا
به تشنگی میمیرد ناقه از صحرا بر چاه میآمد و آب از ته چاه بالا میآمد ناقه
جمیع آب را میخورد و بصحرا میرفت عصر مراجعت میکرد و پاهای خود را
کشاده میگذاشت مردم ظرفها را بر میداشتند و میدوشیدند از او
شیر میدوشیدند و همچنین از شیر او منفعت میبردند مدت یکسال
ناقه با بچه اش در میان آن قوم بودند و آن ناقه شکل عجیبی داشت
صاحب روضة الصفا که تواریخ و عوالم نوشته اند که بزرگی جثه ناقه
طولا صد ذرع بود و بلندی هر قائمه از قوائم او صد ذرع بود در
قصر

در هفته تابستان که ناقه بصحرا میرفت برای چرا و علف خوردن جمیع چهارپایان
از صورت ناقه فرار میکردند خطاب رسید بحضرت صالح که بدعای
تو بخواهش قوم ثمود ناقه را از سنگ بیرون آوردیم لیکن به مردم بگو که این
ناقه آیة الله است مبادا او را اذیت کنید که عذاب بر شما فرستد
حضرت صالح مردم را خبر کرد که خدای عالم چنین فرموده. وَلَا تَمَسُّو
هَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ همه گفتند
منکرو که چنین امری از ما صادر شود چنین گذشت حضرت صا
لح را خبر شد جبرئیل چنین به من خبر داد که ناقه را میکشند و عاقر ناقه را بکشند او در
این ماه متولد میشود قوم صالح بر خود قرار دادند که در این ماه هر پسر که متولد شود
از او بکشند در آن ماه هر زنیکه زائید پسر او را کشتند مردی بود سالف نام زوجه
پسری آورد سالف او را نداشت و از کشتن پسر اکراه داشت پسر خود را مخفی
نمود و نام او را قدار گذاشت و این قدار پسر سالف هم نه بود حرامزاده بود

حرامزاده بود کم کم بحد رشد و کمال رسید و تیرانداز بدی شد ملعون بود
ازرق چشم کوتاه قد و صورت سرخ با مصدع نامی رفیق بود و با هم شراب
میخوردند متفق شدند با این دو نفر بر قتل ناقه و هفت نفر دیگر هم
با ایشان همراهی کردند و قتی که ناقه به سر آمد بر سر چاه آب خورد برگشت بچراگاه
وَقَدْ كَمَنَ قُدَارٌ لَهَا فِي أَصْلِ صَخْرَةٍ عَلَى طَرِيقِهَا وَكَمَنَ
مِصْدَعٌ لَهَا فِي أَصْلِ أُخْرَى قدار و مصدع هر دو پشت سنگی
کمین کردند و پنهان شدند حرامزاده مصدع تیری انداخت بجانب ناقه
آن تیر و ساق پای ناقه را بهم دوخت و عاجز شد از راه رفتن قدار ملعون
از کمین بیرون آمد شمشیر در دست بر سر پا ایستاد و بقوت هر چه تمامتر شمشیر
را بر پای ناقه زد و او را پی کرد ناقه بر زمین افتاد فَخَرَّتْ وَرَغَتْ رُغَاةً
وَاحِدَةً صدای ناقه بلند شد آن حرامزاده دیگر کارد بناقه زد و او را نحر کرد
و مردم مطلع شدند و دیدند گوشت ناقه را اکثر گوشت قربانی قسمت کردند خوردند

بچه خود گفت چون سنگ در ... گوشت چه داند کلیش شتر صالح است با خود حال
بچه ناقه را هیبت این واقعه که بخت بقتله کرد. با اندر رفت حضرت صالح مطلع شد
آمد به میان ایشان شروع کردند بعذر خواهی نمودن که ما اطلاع نداشتیم فخذن ...
این عمل شنیع را نمودند اکنون شما از ایشان خواهش نمودند که دعا کنید بلا دفع شود
حضرت صالح فرمود الحال سعی و کوشش کنید و بچه ناقه را پیدا کنید خود بیاید دیدید
شاید از برکت او عذاب از شما دفع شود مردم طلب بچه ناقه بپای کوه آمدند
آنکوه به امر خدا سر به آسمان کشید و چنین شد نتوانستند بالای کوه بروند بجناب
صالح عرض کردند شما بیائید بچه ناقه را صدا بزنید شاید بدعوت شما از
کوه بزیر بیاید جناب صالح بپای کوه آمد و او را صدا زد بچه ناقه سه مرتبه گفت
یا صالح وا اماه کوه شکافته شد بچه ناقه در میان کوه پنهان شد
قال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذالک وعد غیر
مکذوب حضرت صالح فرمود مردم بچه ناقه سه مرتبه صدا زد به

سه صدا آن بکرد و مهلت دارید روز چهارم عذاب الهی بر شما نازل میشود بعضی از جهال
از راه سخریه و استهزا گفتند علامت نزول عذاب چیست فرمود
روز اول رنگهای شما زرد میشود روز دوم سرخ روز سیم سیاه روز اول رنگ شما
چون زعفران روز دوم سرخ هم چون ارغوان روز سیم رنگتان کبود سیاه
بعد از آن اندر رسد قهر الله آن شب را بخوف بسر خوابیدند چون
صبح شد دیدند رنگها زرد شده فلما اصبحت وجوههم
کالدم روز دوم صورت نقوم همه خون سرخ شد روز شد فلما کان
یوم الثالث اسودت وجوههم روز سیم دیدند صورت
صورت همه قیر سیاه شد فایقنوا بالهلاک یقین کردند جناب
صالح راست گفته و عذاب نازل میشود هر چه خواهد کرد. کفن پوشیدند
و بعضی برای خود قبر کندند و در خانهها ایستادند نگاه به آسمان میکردند حضرت
صالح عیال خود با چند نفر از مومنین که راضی بکشتن ناقه نبودند برداشت

کان یوم الثانی

از میان قوم بیرون آمد چون روز صبح دم شد خداوند جبرئیل را فرستاد تا آمد

بالای سر آن قوم صیحه بر ایشان زد که همه مردند این است که در سوره اعراف میفرماید

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ در جای دیگر میفرماید

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ در جای دیگر میفرماید فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ

جناب ولایت مآب میفرماید در نهج البلاغه فَلَمَّا كَانَ

نِصْفُ اللَّيْلِ أَتَاهُمْ جَبْرَئِيلُ فَصَرَخَ صَرْخَةً خَرَقَتْ

أَسْمَاعَهُمْ وَفَلَقَتْ قُلُوبَهُمْ

بسم الله الرحمن الرحیم بجهان خرم از آنم که جهان خرم
از وست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از وست بحلاوت
بخورم زهر که شاهد ساقیست بارادت کشم آن
درد که درمان هم از وست نه فلک راست مسلّم نه
ملک را حاصل آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از وست
جمیع قدمای اهل حکمت تصریح کرده اند که قوام همهٔ موجودات
بمحبت منوط و انتظام سلسلهٔ ممکنات بدان مربوط است
نه عشق است آمد شد ماه و مهر در نکرد زمین و شتاب
سپهر این است که شیخ الرئیس در رسالهٔ عشقیه اش
همین مطلب را توضیح میکند إنّ العشق لا یختص
بنوع الانسان بل هو سار فی جمیع الموجودات من الفلکیات
والجمادات والنباتات والحیوانات وهو الهی الثلث سرّ حبّ ازل
در همه اجزا ساریست ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل
فریاد آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است
کاندر می فتاد جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه
در رقص آمد و چالاک شد خطاب رسید بموسی

ای پسر عمران دروغ میگوید کسیکه گمان میکند که مرا دوست
میدارد و چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد ایا دوست
خلوت نبودن با دوست خود را طالب نیست محبا
للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام خواب بر
عاشقان حرام بود خواب آنکس کند که خار بود مرغ
شبخوان را نباشد باد کاندر راه عشق دوست
با نالهٔ شبهای بیداری خوش است کانت لقلبی
اهواء متفرقة فاستجمعت اذ رأتک العین اهوائی
فصار یحسدنی من کان احسده وصرت مولی
الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم
ودینهم شغلا بذکرک یا دینی ودنیائی یعنی
دنیای مردم را بایشان واگذاشتم و بیاد تو و ذکر تو مرا
از همه اینها باز داشت تویی دنیای من ودین من
وحیات وآخرت من سایر طوبی و دجله جوی و لجین
بهوای سر کوی تو برفت از یادم در جناب ولایت قباب
در مرتبهٔ دعای کمیل عرض میکند الهی وسیدی ب

دولایی

ومولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک
ای الهی و مولای من گرفتم که صبر کنم بر عذاب تو چگونه صبر نمایم
بر هجران تو حضرت سجاد است در مناجات انجیلیه
عرض میکند ایخدای من وای محبوب و مطلوب من بودن تو
متنعم است چنان تو ترا دوست میدارم که حلاوت وشیرینی
محبت تو در دل من جا گرفته و نفس من بر شعلهای آتش
اشتیاق تو در جای دیگر عرض میکند والحقنا بعبادک
الذین هم بالبدار الیک یسارعون وبابک علی الدوام
یطرقون ای معبود من وای اله من برسان مارا بان
زمرهٔ انبیا که دائمت کرد در پیشی گرفتن بسوی تو شتابانند
وعلی الدوام در باب رحمت ترا میکوبند ولیل ونهار ترا
عبادت میکنند که میکنند آتش محبت دوست سوختن شکر
من وخوشنودی رضای دوست مطلب ومقصد من خاک
در دوست بهشت من مهر دوست سرشت من عشق تو سر
نوشت من راحت من رضای حق من خاک درگه آنکه
ره کوی تو پوید من کشته آنکه گرفتار تو باشد
نبود آنکه محب محبتش بالنسبه بخدای متعال بمقام

المحبة سید که او را عشق نامیده‌اند در هیچ چیز از امور
دنیوی متحیر و محزون و متألم نمی‌شود الرضا فی الدنیا وما فیها را
مالک و دارا باشد از فوت یکی محزون نمی‌شود و اگر دنیا
وما فیها را باو ببخشند مسرور نمی‌شود که پیش او بدل
نقد دو کون نمی‌ارزد والامان بی‌نیازی عجب این وال
فتانم چه خوش گفت این رباعی را هرکس که ترا شناخت
جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی
هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
محب هر وقت بیاد محبوب و مطلوبش شاد و فرحناک است
همیشه دلش از عشق خوش است که آب حیات آتش
عشق اوست فی بعضها بحثهم سر یعنی چشم دل آنچه را
که نادیدنی است و بگوش ظاهری نا شنیدنی
محب می‌بیند ملک عشق که آنجا سراسر کوه و صحرا گلستانست
یکی آنجا در و در را شنیدنی است یکی را سر دریان
در راستان است خوشا حال آن اشخاصی که این مقام
را تحصیل نمودند و آنچه نادیدنی است دیدند
و از شراب محبت الهی چشیدند هنیئاً لارباب
النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرّع

اما محب باید در دعوی خود صادق باشد زیرا که خداوند
تمامی اولیا و محبان خود را آزمایش و امتحان می‌کند
از جمله کسانیکه ادعای محبت نمودند یکی جناب خلیل‌الله
مآب حضرت ابراهیم بود چون محب صادق بود
خداوند خواست بملائکه اسمائها بنمایاند که خلیل ما
در دعوی محبت کاذب نیست لهذا اسرار محبت او را
امتحان نمود اول بمال بعد در ثانی بفرزند و سیم بجان
و همه را باز باور نمود خوشی ترا نشانه که رسد
دلبران گفته آید در حدیث دیگران از خلیل را شنیده
کرده می‌رود از خلیلک کرده بلا یا دامن ای جانها بقربان
سر حلقه عشاقان حسین مظلوم و قتیله اسم محبت
و جان نثاری او در میان املاء بگو کسی از خلیل گفتگو مکنید
هزاران مثل خلیل و شعیب و یحیی در مقام محبت ولکن نیست
او غاشیه بردارند ای عاقلان مولا جان عشق تو صنخ
کرده ام اوایل شهید عب که جان را دو جانان
سر عب را دو یک در سامان خرابی تمام ما یملکه فوق
انها لو مال و فرزند و عیال و جان و وطن همه را در راه

جانان اتفاق کرده خداوند ابراهیم را از خلیل گرفت باز باو رد
کرد و مقام خلت را باو داد و او را مخلع بخلعت خلت و محبت
نمود اما قربان جلالت و محبت این خلیل شوم چون
اعلا درجهٔ محبت را دارا بود و علاوهٔ محبت کربلا و
با فتوت بود خداوند ابراهیم از او گرفت هم را قبول بود
و پس ندا بخواهی کشت پس باو چه (در عوض) داد میگویم ذات
اقدس خود را باو داد که فرمود یا حسین انا دیتک
ای سر البند صفت صلت و صفا حسین من خونبهای توام
ریختی خون پاک تو چون اشقیای دون غمگین مباش
از اینکه منم خونبهای تو در زیارت وارث میخوانی
السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره بهمچنین مضمون
من زار الحسین بکربلا کمن زار الله فی عرشه باری
همهٔ معلا ای عزیزم هرگاه خدا متقبل بود حتی در بلا
در اسلام بخشت کند در دعای شب صحیفه مکتوب بر
برسید مظلومان ثار نشد که مضمونش این بود حبیبی
و ابن حبیبی یا حسین ما تمنا علیک الشهاده ما بقیت
و جان بازی را بر تو حتم و واجب نکرده ایم الی آخر

مرابه

جوانان و اصحاب و انصار تو را ذبح کنیم و بتو برگردانیم و از
مقام تو اصلا چیزی کم نشود و درجات تو اصلا نقصانی
بهم نرساند صحیفه را بعد از مطالعه بطرف آسمان انداخت
عرض کرد الهی المحبوب من حبیبی بر من عهد خود ثابت قدم است
سر من که در راه محبوب بخشیده دریغ نکرده ام ایضا از
من با سماعیل قربانی بکو دنبه بر کرده کسی از کوی
قربانگاه دوست لاجنان مرده بیم کاعزرائیل هم آمد
نشد جان نثاران این چنین باشند جان در راه دوست
بلی مقتضی روح عشق را هم اهوی نکرده مگر بعد بیت و کرت
الغیب الله الهی عزرائیل در هیات بنود سمای را نخبل ایکونه
عزرائیل میتوانی ان بدن مجروح را قبض خایه مکر بکوهم
را شت دو ری خمره است ده رخم را شت صد رخم است
جگرهای دوستانش پاره پاره شود از جهت ناف تا نای
گلویش رخمیه ویزه و ستیر حتی سر از نفس جنبه خمه
سمشیره است دهانش مجروح گلویش مجروح معلوم است بغزار
لطف الهی کسی نمیتوانی ان روح نازنین را از ان بدن
مجروح بیرون آورد از این بالا ترعرضکم میخواهم مقام فنا
فی الله را تحصیل کنم باین همه التفات کرده خواست بدینسان

باخاک کربلا یکسان کنند کسر حلقه تمامی مجتبی و عاشقی
شود را می شد که بر بستی درین زهر اسیما تو مرشود که
خود شی از آن که ملوی بر بستینه علیها السلام و خود تو نیز
در دم بدرود تمام بکو وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قُتِلُوا
وَبِجُرْحِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُوا ادیشان سی هزار اسب
ده اسب انتخاب کردند و بدن مرا سحق و پامال کردند آنچه مرا
کردند بی تو بر اهل بیت من کردند ولیکن تو صبر کن و مطوع امرم

المجلس بسم الله الرحمن الرحیم الثانی

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد برین
پنج روز فانی نیست درخت قد صنوبر خرام انسان را
مدام رونق نوباوه جوانی نیست کدام باد بهاری وزید
در آفاق که باز در عقبش آفت خزانی نیست دل ای رفیق
برین کاروانسرای مبند که خانه ساختن آئین کاروانی
نیست اگر هلال بود رفتن بدست آری بجای
دولت یکروزنده کامرانی نیست قَالَ رَسُولُ اللهِ صلعم مَنْ
بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ فَلَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ
فرمایش فرمود اول الاوائل و اول الدلائل حضرت
خا

خاتم و خاتم اعنی محمد ابن عبد الله صلعم هر کس درین سرای فانی
کناره دنیا میخوانند عمر او بجهل برسد و خیر او بر شر او
غالب نیاید و طاعت او بر معصیت او راجح نباشد روز
بازپرس ندامت باشد او را بگوید که مستعد باش برای
رفتن جهنم عجب تهدیدی است این فرمایش حضرت
نبوی برای ما عاصیان تبه روزگار که عمر عزیز خود را
بجنبه حرام فروخته و خرمن طاعت را بآتش معصیت
سوخته چه خوش گفت افصح المتکلمین درین مقام خانه
پر گندم و یک جو نفرستاده بگور غم مرگت چو غم برگ زمستانی
نیست بلی جان برادر خواجگی و بزرگی و عمارات
دنیا مثل شمع برافروخته است که جمعی بگرد او جمع شوند
و هر یک از جای سخنی بگویند تا صبح شود شمع خود را
سوخته و دیگران بهره برده اند عاقل و دانا کسی است
که یکساعت عمر گران بها را بدنیا و ما فیها نفروشد و هم
وقت در عبادت و معرفت حضرت حق کوشد و شمع صفت
خود را برای دیگران نسوزد زیرا که هر چیزی عوض و بدل

هست مگر عمر گران بها را   هر چه بینی در جهان دارد
عوض   زان عوض گردد تو را حاصل غرض   بی عوض دانی
چه باشد در جهان   عمر باشد عمر قدرش را بدان   سر حلقهٔ
زاهدان و عابدان یعنی امیر مؤمنان علیه صلوات الله
الملک المنان میفرمایند در بیتی و بی اعتباری این
دنیای غدار که مردم بشنوند و از خواب غفلت بیدار
شوند اما چه فایده که پنبهٔ غفلت گوشهای ما را از
گرفته و بچاه طبیعت در ماندهایم   الا انما الدنیا
کمنزل راکب   اناخ عشیا و هو بالصبح راحل تزود
من الدنیا فانک میت   فبادر فان الموت لا شک
نازل نعیمک فی الدنیا غرور و حسرة   و عیشک فی الدنیا
محال و باطل   دنیا چه رباط و ما درو مهمانیم توزه
مشکر ما درهمی مانیم   اندر جهان خدای میماند و بس
باقی همه کل من علیها فانیم   اگر کسی خطبها و مواعظ
آن سرور اولیا را که در نهج البلاغه و جاهای دیگر نوشته اند
ملاحظه کند بیتی دنیا و حقارت او را مفصلا مذکور

موزاهد

والله ان دنیاکم اهون الی من جناح بعوضة مردم
فهم محبت آن دنیای شما نبود بال پشه در نزد علی ورز
ندارد و بیت ترا مست ای والله   عارفان هرچه ثبات
و بقائی ندارد   گر همه ملک جهان است بهیچ نخرند
نظر انه نکنند بدین مشتی خاک   الحق انصاف
توان داد که صاحب نظرند در مقام دیگر خطاب میکنند
بدنیا یا دنیا یا دنیا غری غیری فانی طلقتک
ثلاثا لا رجعة فیها و فرمود ای دنیا دیگری بر و دیگری را
فریفته خود کن زیرا که علی ترا سه طلاق کرده است که رجع
ندارد   دیگری را بجز فریفته سازی که علی البتی ترا ده فریب
بازی برادر جان باید عقل را از خواب غفلت بیدار
شد و فکری بحال خود نمود چه خوش گفته اگر مرغابی
انجام زنی در میان آتش سمندر شو سمندر اما اسپی
گر ندارد کوه بنیاد عمر خود خور که کاهی حرص باد قرب
تفکر کن که این دنیای جز ندارد بقایی ندارد و این عجوزه خونخوار
تا فنای نیست بسی عاشقان خود را کشته و بسی دلهای

خود را چون آغشته ابستنیکه این همه فرزندان را در کشت
دیگر که چشم دارد از مهر مادر غیب پادشاهان عرب و عجم را
ببین که از خیل و حشم با خود بگور چه بردند و سلاطین
ترک و دیلم را نگر که بجز لقمه‌ای از دنیا چه خوردند
شاه و گدا از لوح فنا را سنگ بر سینه زنان خفته و صالح
و طالح در حجلهٔ قبر خود را نهفته غیر از اندر هیچ گل زمین
نیست که یوسف جمالی در چاه نیفتاده و هیچ راهی
نیست که سلیمان جاهی در آن روی بر خاک قبر ننهاده
و هیچ صبحی نیست که پسر از در مرگ پدر گریبان چاک ننموده
و هیچ شامی نیست که پیری در عزای پسری عمامه نکرده
سپید را از آن نگر که تنها در دست شحنه و اهل گرفتار
کردن فرازان را ببین که سرها در پیش و بجای خود در کار زند
و وزیران را ببین دفتر وزارتشان بر باد رفته امیران را نگر
که بی سپاه و لشکر در دشت آباد گور خفته عالمان را ببین
که بر سر تابوت نهاده‌اند و بر در وش صیکلهی عابدان را
نگر که در محراب لحد سر بر خشت خام نهاده‌اند کلام الله

و

را که درین چه برسر دولت نشسته که الارض طعمه کرد اهل
کلاه و شاهنشاهی بر تخت عزت متمکن ساخت کرامت
مکن بخاک منزلتش نکشیده صدمه بیش است کرد ذو
القرنین در زندان لحد محبوس و دارای جهاندار از
دارایی خود مأیوس است رستم دستان را ببین بر پنجهٔ
قضا و قدر گرفتار افراسیاب را نگر با خاک راه یکسان
و برابر کاسهٔ سر کاوس از سنگ حوادث شکسته و کیقباد
بازنجیر شاپور ذوی الاکتاف را بر ریسمان اجل محکم بسته بهرام
گور را گرفتار زندان گور قامت قباد از قبای زندگانی
عاری انقر که جمشید در جام گرفت آهو بچه کرد مرغ
آرام گرفت بهرام که همه عمر گور گرفتی همه عمر دیدی که چگونه
گور بهرام گرفت اشکانیان در دهان ترحیات اشک ریز
و سامانیان در دست سیاست حق الهی در ریختن عبارت
بین در مصیبت زندگانی لباس سیاه در بر و آل سامان را
خاک بر سامانی بر سر محمود غزنوی آمده از مردمان بر که
طغرل سلجوقی را طغرای عمر بی ... نه از ملکشاه نشانی

نه از خنجر سنجر بجز نامی باقی مانده نه طغرل نظری در ایوان کرد
کن و با مخلوق خدا و زیردستان خود نیکوئی و مدارا کن
چه خوش گفت خاقانی در اینمقام هان ایدل عبرت
با دیدهٔ عبرت دان یکره ز رهٔ دجله بر خاک مداین ران
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانه
بشنو ز بن دندان مست است زمین کوئی خورده است
بجای می در کاسهٔ سر هرمز خون دل نوشروان پرویز
کز بر هر خوان زر تره زر او زدی زر تره کو بر خوان
رو کم ترکوا بر خوان چنگیز خونریز است کرد در چنگ
پلنگ اجل گرفتار و تیمور خونریز را بین چگونه طعمهٔ
مور و مار گشته در خرابهٔ قبر هلاکو بلکو گفتی مغول
قاآن و غازان از منصب و الای سلطنت معزول کجا
آن کوشش دنیا شی خوانند کیخسرو و کسری شی خوانند
چه در راه رحیل آمدی و آنکه چه پرویز و چه کسری و چه قیصر
کجا جمشید و افریدون و ضحاک همه در خاک خفته و آن
این خاک ... شاره سر تاج کشته در کو هم
تاراج

تاراج کشته جگرها بین که در خوناب و خاکست نه آنم
این چه دریای هلاکت است هر آن ذره که آنجا است
فریدونی بود یا کیقبادی کی ... عمر ... زمین نیست
کرد ... چنین آدمی نیست با ... مرد عاقل را نه
هر کز دل بدنیا و ما فیها نمی بندد چرا که از برای هیچ چیز
او ثبات و بقائی نیست حتی زن و فرزند و برادر و خویش
و تبار عمر خود را در عمل صالح و صرفت و خدا تنائی بسر
میبرد و با محبوب واقعی راه پیدا میکند حقی را که
هر صورت دلکش که دیدی آن را ... خواهد گلی
زیبش چشم تو را بود ... دل کسی ده که ... وجه
بوده است همیشه با تو خواهد بود مسلم ... برابر
هر کسی بتقاضای محبت میکند و تو را دوست میکند بر
خود شیفتی خواهد ... حلقه جمیع سرمایهٔ جان و عشاق
حسین مظلوم کرد و تو را برای خود خواست این همه مصائب
را بجان خرید و تو را از آتش جهنم نجات داد ملاحظه
کن عجب حکایتی است اگر کسی پی بیامد ... اولاد

دنیا بر همه یکسان الی دو ماه فراقشان اثر دارد اگر اولاد
عزیز باشد منها سه ماه بعد از عزا و اشک میریزد و ترک
آن عزیز شود کسی که اهل جهان است فراموش می‌کند دارد
و هو هیچ عالم و عیال مهربان است به جماعت اثنی عشر
ما دنیا را ترک نکرده ما بسته است چنانکه امام توبیه
شعیب فرمود که اگر من هم ابر ای چیزی کریه کنم گریه
کن برای جد ما حسین که هیچ مثل او نیست که همه شیعیان ما
ما دنبال شفاعت ما بود حسن تحت زیر خنجر شمر از ما و تو
فراموش نکرده ما و تو که دو ستیم دوستی یاد نکردی
تشنگان محروم نکرد آقا حسین جان دوستان ناجانی
محروم نکرد با دوستان نظر ابدی استطاعت ندر
بضاعت ندارند که قطع طریق و فتح عمیق کنم و خود را
بکربلا برسانم از حسین جان دلت را زوار ابدی کن
و عین کن یا آقا کرد چه مرثیه بیاد تو سخن میکنم
از اینجا سلامت میکنم السلام علی البدن السلیب یا امام
ما برای بدن نازنینت که دامی ابر هنه و عریان بودند

مولاجان شنیده‌ام محرم بعد از شهادت هر کس اهل کنانه
کوری قتلگاه از جهت بردن لباس تو حمله نمود هر یک
دوستان چیزی ربودند از انجاییکه نامرد های کوفه دون هم
بردند آن بدن نازنین جمع شدند ثُمَّ اَقْبَلُوا عَلَى
سَلْبِ الْحُسَيْنِ فَاَخَذَ قَمِيصَهُ اِسْحٰقُ ابْنُ حُوَيَّةَ الْحَضْرَمِيُّ
فَلَبِسَهُ فَصَارَ اَبْرَصَ وَاَخَذَ عِمَامَتَهُ اَخْنَسُ ابْنُ
مُرْثَدٍ فَصَارَ مَعْتُوهًا وَاَخَذَ نَعْلَيْهِ اَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ
وَاَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ ابْنُ سُلَيْمٍ وَقَطَعَ اِصْبَعَهُ مَعَ الْخَاتَمِ
وَاَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ كَانَتْ مِنْ خَزٍّ قَيْسُ بْنُ الْاَشْعَثِ
وَاَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَهٰذَا الْمَنْهُوبُ
لَيْسَ بِذِي الْفِقَارِ وَاَخَذَ دِرْعَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ پیراهن
اول را دو برادر امام حسین که از پایش بیرون آورده بود اسحق
ابن حویه پیراهن آقا را برد اخنس ابن مرثد عمامه اش را
برد اسود ابن خالد نعلین برد قیس ابن اشعث قطیفه
که از خز بود برد حرامزاده از بنی تمیم شمشیر حق برد که غیر از
ذو الفقار بوده بمیرم بجدل ابن سلیم امام خاتم مجروح
برد بعضی ذکر کرده اند نخواست محروم کند انگشت را

در دستش چوب بادبود یعنی ایضا المرسا غمگینی هستی نامه
این سلیم از مامور امر زاده کرد آنچه کرد بخواین
کتاب درهٔ آقای پدر در دهان خلاف مختار خرابی
جوزرا دیدن مختار بیمار شد اطبا بجهة معالجهٔ او رفتند
فرمود شفای من در آن بخش خون بخواین کتاب است
بعد از سر دهن پدر زنی الماس بزند مختار رو گفت ایها الدیر
این ملعون در خانهٔ من است در روزی یک اشرفی می
میدهد که من او را در خانه نگاه داشته‌ام تا بفرست
او را بیاورند چون او را آوردند گویا خداوند جان تازه
بمختار عطا کرد برخواست و نشست اول حرفی این
بود گفت حرامزاده دندان مولای من را چه کردی ای ملعون
منکر شد امر نمود با کاتب آهنگران پتانش را فرش کردند
گفت مرا مرخص کنید بروم دندانها را بیاورم از دست آن
کردند نشان داد رفتند صندوقی کردند در وجود خاطر
کردند چون سر صندوق را باز کردند دندانهای پدر را دیدند
چشم مختار و اهل مجلس که بر دندانها افتاد صداها بگریه
بلند کردند همین نیز برای چه که صبر کردند مرد بیمار که آن
دندانها پر از خون بود شما محزون شدید که گفتم دندانها
دراز شد

زر نقول
بود همین آنقدر چه میکشید اگر بگویم آن حرامزاده که پیراهن
کهنه مجنون خشکیده را از بدن آقا بیرون آورد با دلت
تصور کن که اگر عضوی از اعضای تو بقدر یک هفته
مجروح شود و کهنه بر روی او بگذاری و خشکیده شود اول
تا بکند میگذاری و آهسته بطوری ملایمت از روی آن
جراحت برمیداری این ولد الزنای بیرحمت وقتی
بیابان آقا را شهید کرد دیگر چیزی از لباس آقا باقی نمانده
بود گفت اگر چه این پیراهن قیمتی ندارد ولیکن تن بدن
برهنه میشود خوب است آن پیراهن بکار رود خون خشکیده
را از بدن آقا بیرون آورد سر تا سر دشت خاموشان سینه
سینه کرخون دل دوریده برهنگی مینت در وقت رخمی
هیچ فرهنگی مینت چون کز دست محنت نشسته دل تنگی تنت
دلم   المجلس الثالث   بسم الله الرحمن الرحیم   دیده را
دیدار خود چنین کند تو زصافی چشم را میترم کند
دیده آب است چه بیند آفتاب دیدن خورشید تو را
جز در آب صاف نکنی این آب خاک آلوده را   در عدم
پیدا بر بحر موجود را   آفتاب اندر آن اخته عکس اندر آب

[illegible]

آب ناپیدا و پیدا آفتاب آب محسوس آید از حس
دیگر لیک در بین مهر نتوان بصر باید اعمی کر شود
جویای آب لیک در آب لعن بینید آفتاب ما همان
اعمی و عالم همچو آب بو ز حق پیدا در آن چون آفتاب
پر واضح است این مطلب بلکه کالشمس فی وسط السماء
مبین و مبرهن است که خلقت وجود بنی نوع انسان
که خلاق متعال او را از کتم عدم بر عرصه وجود آورده
بنده مکرم معرفت و شناسائی او کما اینکه میفرماید
کُنتُ کنزاً مخفیاً فاحببتُ ان اعرفَ فخلقتُ الخلق
لکی اُعرَف بودم من گنجی پنهان خواستم خود را آشکار و هویدا
کنم خود را و شناسنده انس و جن کرده و خلق را بهم چنین در فرقان عظیم
در سوره مبارکه والذاریات میفرماید ما خلقتُ الجنَّ والانس
الا لیعبدون خلق نکرده جن و انس را مگر برای عبادت مقصود
میفرماید لیعرفون یعنی برای معرفت این مطلب مسلم است
که کسی بدون معرفت خدا شناسی نمیکند علم را تشبیه بچراغ
کرده اند و عبادت را به پیمودن راه هر چه بهشت میرود
راه بر تو ظاهرتر و هویداتر میشود و عمل بمنزله روغن است

چراغ که با این بار رسانید و اگر نرسانید نبود شعله
چراغ منطفی و خاموش میشود نفس کلیه الهیه در خطبه
اول نهج البلاغه فرمایش میفرماید اَوّلُ الدّین معرفته
وکمالُ معرفته التصدیقُ به وکمالُ التصدیق
توحیده وکمالُ توحیده الاخلاصُ له وکمالُ الاخلاص
له نفی الصفات عنه یعنی اول دین معرفت حضرت واجب
الوجود است جل جلاله وکمال معرفت او تصدیق باوست
وکمال تصدیق باو توحید باوست بدیهی است که
از عبادت بدون معرفت ترقی کامل حاصل نمیشود که
در جای دیگر جناب ولایت مآب میفرماید المتعبّد
بغیر علم کحمار الطاحونه یدور ولا یبرح من مکانه
جان قربان فرمایشات دربار بار بیش که هر عبارتی
یک دنیا تحقیق و حکمت را در بر دارد مثل میفرماید
که عبادت بدون علم و معرفت مثل حمار طاحونه است که
هر چه دور آسیاب گردش میکند از مکان خود بیرون نمیرود
و هر گاه از روی معرفت عبادت ذکر خدا را بکنند کاشتن اعمال
از خوشتی ثواب آن عاجز است پس باید سعی کرد که سنگ
خود را آب کرد و شیشه خود و شیشه را بلور و بلور را الماس

کرده بلکه بایل خودرا الیه نخود که آن وقت از ملک بهتر و بیشتر
است و بر همه سرور است والا بمعرفت از حیوان پست
تر است و خاک بر سر است آنچه نبود بتر از نشناختن
تو بر باری نیاز عشق باخت یا بر اغنیای پندار
همی شادی بنام نهادی یعنی این مثل نتیجه
که تو تمیار است چونکه ما در دیدیم تحلیه آیات
اینچنین مشکل که ناف سر ما است چونکه بی علم
آن نخبه است مقصود این معرفت و فضل شناسی
معرفت کامل است و الا شناختن حلاوت مثال دلیل
و برهان لا نفرماید بر آنکه فطری است و در هر دل
آدمی سرشته فطرت الله التی فطر الناس علیها
شاهد است بر این مطلب این است که هر صاحب ملتی را
که سؤال کنی عرض حرمتی و اسما نفاد و هیمنها الارضی
کرده بلکه تامل مثلو به حسب الکه بر صمیر آن یعرفنه مثلا به آن
معرفت مثلو به حسب آخرت موثر نه مع زهد حضرت رضا
یعنی علی ابن موسی الرضا علیه السلام و فرمود فأی شیء
ظاهر اظهر و اوضح امرا من الله تعالی فانک تلا
تعرف صنعه حیث ما توجهت وفیک و من آثاره

ما یخفیک

ما یخفیک یعنی چیست که امر او ظاهرتر است از هر چیزی باشد
از خفا یعنی هستی که تو هر جا بر عین صنعت ادراک می کنی
بلکه انفس در آثار پر پر بخار تو موجود است که قوت
کاهیست بر هستی که تو بنوده و بجسمی عیب و صفی
که تو خود را ایجاد نکرده ای و کسیکه مثل تو است
تو را ایجاد نکرده شاه واجب معرفت این عجبت لمن
شک فی الله وهو یری خلق الله وعجبت لمن
انکر النشاة الاخرة وهو یری النشاة الاولی عجب
دارم از کسیکه شک کند در خدای خود و حال آنکه می بیند
مخلوقات خدا را و عجب دارم از کسیکه انکار کند آخرت
را و حال آنکه می بیند این نشاه را اشرف و اکمل
انبیا یعنی محمد ابن عبدالله معجزه را در دین که مشغول بچرخ
ریشتن فرمود نداعی به نل آیا خدای خود را چگونه شناخته
درست از چرخ چرخ ریسیدن است اصحاب خود باصحاب فرمود
علیکم بدین العجائز عرض کردند فلا بت ن بیرا این پیره زن
که عرض نکرد فرمود که درست از چرخ که دست است یعنی
هر وقت من چرخ را حرکت میدهم در گردش است و اگر حرکت
ندهم از گردش باز میماند پس هر گاه این چرخ افلاک را

صانعی و محرکی نباشد چگونه خود بخود در حرکت است
البته کسی هست که او را حرکت میدهد همان خداست
مراتب اشخاص در خداشناسی مختلف است هر کس بقدر
فهم خود تصدیق میکند مثلا بعضی چنین اذعان میکنند اگر پرسند
ما الدلیل علی ان العالم صانعاً چه دلیل داری
برای اینکه این عالم را صانعی و خالقی است چه قدر
جواب محکم متینی داده اند و یحکی البعرة تدل
علی البعیر و آثار الاقدام تدل علی المسیر فهیکل
علوی بهذه اللطافة و مرکز سفلی بهذه الکثافة
کیف لا تدلان علی الصانع الخبیر و این معنی
پشکل شتر دلالت میکند بر شتر و جای پا دلالت میکند
بر رونده پس هیکل علوی باین لطافت و مرکز
سفلی باین کثافت چگونه دلالت نکند بر وجود صانع
خبیر حضرت حق جل جلاله ای دل بگشا چشم و ببین جلوهٔ
دلدار کرده است تجلی همه جا بر در و دیوار سر نسبت بما
در دل مردان ره عشق کانرا نتوان کرد عیان جز بمثالی
ملاحظه کن حال مجنون عامری را که گفتند روزی بکمال
می

عشق و جنون قدم در کوی لیلی نهاد و آتش محبت در کانون
سینه اش در کمال اشتعال و بمشاهدهٔ جمال او در اشتغال
بجرد دیوار کوی لیلی بوسه دادی و بر وی سجدهٔ تکلف
نهادی و اشک خونین از دیده بریختی و آه سوزان
از سویدای دل کشیدی گفتند باد گدای مجنون کار از
در و دیوار گذشته این و از آئینهٔ تیرهٔ خاک و گل جمال یار
ننماید این همه خود را بخار مالیدن و بر در و دیوار بوسه
دادن و نظر کردن چه فایده و ثمر دارد مجنون قسم یاد کرد
که من از آن وقتیکه بقید وصل سر در کوی لیلی نهادم
تا مجال بغیر روی لیلی هیچ چیز دیگر در نظرم نیامده و نخواهد
می بینم در دیوار کوی او بر در و دیوار الا روی او نگر
اگر بر سر کشم لیلی بود بوسه گر بر در زنم لیلی بود نخواستم
حکایت مجنون و قصهٔ لیلی برای ذکر آنجا این مقدمه این
کلمه بود که عشق لیلی مقتضی مجنون کند عشق لیلی او نیز
پس چون کند اگر چشم معنوی ما نیز باز بود لیلی او را
همه جا همه وقت او را می دیدیم و لیکن از او غافل بودیم
بزبان میگوییم که خدا پرستیم و فعلاً دوست میداریم آما

در دعوی خود کاذبیم آثار و علامتی است برای اهل کلیسا که
در ما موجود نیست گفتند یکی از بزرگان دین و اولیاء
خدا جمعی از ترسایان را دید که از کلیسای خود بر گشته
میآمدند پرسید از کلیسا چه آوردید گفتند سبحان الله
از آنجا چه میتوان آورد برای تماشا رفته بودیم گفت
همراه من بیائید تا آنکه بشما بنمایانم که هر جا بروید
برهوت خود ببرید آمدند بکلیسا جماعت ترسا
صورت حضرت عیسی را بر در و دیوار نقش کرده بودند
آمد بنزد کرسی البته که در و با انگشت بر آن صورت و این آیه را
خواند که ءَانتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَاُمِّیَ
اِلٰهَینِ مِن دُونِ الله از هیبت این خطاب آن صورت
بر زمین افتاد و کلیسا بلرزه در آمد و از هر طرف آواز آمد که
خاک صلّ ملبشی وقمع لا اشهک لکی جمع ترسا
مدهوش شدند چون بهوش آمدند زنارها را بریدند
و کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را بر زبان جاری ساختند
برادر من در خانهٔ وصیت والا هر چه هست از بالا
و بیت اگر بنظر حقیقت و چشم سر ملاحظه کنی بجز حق
دوست چیزی ندیدی جز حق گفتا عطار مستغنی زیرا

جهان هشیار کو هشیار کو در خواب غفلت اند همه بیدار
کو بیدار کو رفتم فراز آسمان تا پا ببرا زجانان نشان
آمدند که ناگهان آن یار کو آن یار کو در مسجد و دیر و میکده
هر جا که میجستم ترا غیر از تو در کون و مکان دیار کو
دیار کو ای عاشق تا در چه مقامی که ندانی در کجا که ندانی
در چه مقامی که ندانی ابیات تو از جاه و جهت مستغنی
آخر تو کجائی و کجائی که ندانی ماهیان دریا رفتند در نزد
رئیس و بزرگ خود شان که ما همیشه تعریف و اوصاف
آب را میشنویم که میگویند چنین است و چنان تو بزرگ
ما هستی بما بشناسان حقیقت آب را گفت آب چیز است
که غیر از آب الرحیز دیگر هیچ نمیبینی بگو شیء
تا آب را بشما بشناسانم ماهی ماهی او آب است
کیک جو از دریاهای مانند با دوست ما نشسته که
ای دوست دوست کو کو کو همی زنیم ز هستی بگوی دوست
بعد از اینکه در قلب صفا و نور ایمانی پیدا شد و نیز
معرفت منور و مزین شد هر چه نظر کرد حق را خواهد
دید دلی که معرفت نور و ضیا دید بهر چیزی که دید اول خدا دید

مجملاً باید شمع روز نالیده زاری و آرزو توفیق طلب کرد
که عجب گوهری است گران بها و گوهر بی‌بها شایسته توفیق که شمع
راه است و آدمی را بمطلوب و مقصود میرساند همه
وقت هر کس خداوند اکنون توفیق یار ... هر چند نفی
اما ... برابر ... بکشتم ده ز فضلت شمع راهی که بشنام
اوام ادنوا هی چون شمع توفیق در شبستان تحقیق
افروختی و پروانه وار بر سر بار حضرت داور بال و پر
سوختی و مقام معرفت را یافتی و از اطاعت سر نتافتی
جامه چرکین معصیت را از بر بکن و در آب توبه و انابه
افکن و در آن سه غوطه بده و خود را تا به بینی مقام انس نعمت
و جامه طریقت و شمشیر ذکر را حمایل خود کن و سپر فکر را
مقابل خود بدار و جوشن صدق و ارادت را بپوش و
چهار آینه توجه را در چهار جانب خود مقرر دار و زره
توکل را در بر دست گیر و کمند عقل را در بازو انداز تا از
میدان ... و گمان وا رهی و مستغرق بحار معرفت خدائی
کردی ... بشو جانان مطلق لِاَنَّ الظَّنَّ لا
يُغْنِي عَنِ الحَقِّ كم كم وا ره میشود مرد را السلطنه

که مرد را انهر بحری است جاری نام او بحر معرفت است و قوه
ازو بحر معرفت و سعادت است چون سر پا بحر کشتی و از آن بحر
کشتی دست بدامن حضرت دوست بیند از دیگران را
و الکنار ... ای پای بند خودپرستی ز خود بگذار که کمند خود
پرستی ... بر دست تا منور توفیق بنیا پی ز ...
کوی تحقیق چون سر بطوق اطاعت بنهادی و بمفتاح دل گنج
ابواب رحمت را بر روی خود گشادی و طلسمات خودپرستی
را بشکستی و بنور حضور پیوستی دایم در حرم دوست در خانه
و با محبوب خود در راز و نیاز باشی و چنان مستغرق در بحر
معرفت شوی که در هر حالی از حالات ... میکند که
قالب تن را ببینند و قفس تن را بشکنند و در مقام قرب
جا بگیرند حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشا دمی که ازین
چهره پرده برفکنم چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم بروضه رضوان که مرغ آن چمنم هر که در بحر جان نظر
دارد قصه خواجه گوهر دارد چون ز دریا برآورد گوهری
... گوهر ... داده ...
هر که ... بس که ... خطاب کردی
کن والله اعلم بالصواب این بود که سبق السبقت ... دارم

العالمین له الفداء مالک رقاب عشق بر تمامی موجودات و سید
شهداء اولین و آخرین گردید زیرا که مقام محبوبیت و شهیدی
را بجائی رسانید که محال است عقل دریابد که کنه جمیع مصائب
را بجان و دل بتحمل کرد بجهت رضا و خوشنودی محبوب و امتی
خود چه خوش گفت در مناجاتی که بار الها براه محبوب کاری
کردی که عقلها مات است حیران از صبح عاشورا تا عصر از
جوان هیجده ساله داد جوان سی و یکساله داد جوان سیزده ساله
داد طفل شش ماهه داد اصحاب و انصار برادران و برادر
زادگان همه را فدای جانان نمود پس عجب مکن که خدا در
حقش فرمود اَنَا دِیَتُکَ محبوب من حسین من خودم خونبها
تو هستم اینها که سهل است افتاد بروی زمین بجهت حالت
لب تشنه شکم گرسنه سر بروی خاک گذارده لبها متکلم به
منم سوخته بین پاره پاره سر جدا مرقت(؟) ساخته در هم
تیر خورده با وجود این چنان محو جلوه یار بود که ملتفت خود نبود
گویا زخمهای تنش گل یاسمین بود زبان حالش بدین
مقال گویا می‌خواند که دو روز ساختم از چشمهٔ عشق جامی
تا بیخود شدم یکسره بر هر چه که هست ترکتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا
وَأَیتَمتُ العِیالَ لِکَی أَراکا ولو قطّعتَنی فی الحُبِّ إربًا لما
حَنَّ الفُؤادُ إلی سِواکا هر آنچه دوستم [illegible]

که به تو دوستی از دوستان تو دارم باک شیطان ملعون در
این حالت طلب آمرزش شیعیان و دوستانش را مهنا(؟) از جهت
غنیمت دانسته ما بین زمین و آسمان ایستاده عرض کرد یا حبیب
المحزونین ویا مقصود القاصدین قرار داده که بیامرزی گناهکار
امت را بعوض شهادت حسین هذه عطیة عظیمة وهدیة
خطیرة اگر بواسطه شهادت میخواستی گناهکاران را بیامرزی
پیش از این انبیای مرسل و اولیا و اصفیا بودند که در راه
تو جانهای خود را هدیه بدرگاهت نمودند بعضی مسموم شدند
و بعضی را مقتول نمودند بهیچ کدام از آنها اینمقام و مرتبه را ندادی
که بحسین عطا کردی اِنَّ وَرَدَ امتحاناً لَهُ وابتلاءً ما تحمّله
فوقَ الطاقةِ البشریة لم یستطع صرفَ البلاءِ ولم یتجاوز
عن مرحلةِ التسلیم خدایا این حسینی که من میبینم بصد خواری
و زاری رو بسوی تو آورده و با گریه و ناله خاک نشین
کوی تو گشته دست از علایق دنیا شسته و از تن و جان در گذشته
عشق شفاعت دارد انتظار شهادت میکشد که خود محض
شهادت در یابد و امتان جد خود و شیعیان و دوستان پدرش را
از آتش جهنم نجات دهد الحال که ابتلای او باین بالا رفت و مصیبت
فوق طاقت بشری بر وی عزیز تشنه جگر نازل کردی و امتی

بوذي وشكايت نكرد واز زير بار بلا تن در نكشيد چادر
كه بعش اويني عنايت ورحمت بار بكلفي خطاب رسيد اي لعين
مرد ره امتحان صبر او را كرده ايم وصل ما ثكلنا از صبر بيار كور
حيين در عجب انم همون يك مصيبت او باقي است وان
تابيدن آفتاب است بر بدن او فَاشْتَدَّ عَنّي ذالِكَ
حَرّ الهَواءِ والفَضاءِ وَساحَةِ الهَيجاءِ بِحَيْثُ صارَ
مِثالا لاَلحَرارَةِ يَومٍ كانَ مِقدارُهُ خَمسينَ اَلفَ سَنةٍ زمين
ورهان از شدت گرما بمونه محشر كبرى كرديد زمين كربلا
مثل كوره حدادان در اشتعال ريكها مثل جمرات آتش بر
زخمهاي بدن امام مظلوم همه دهان كشاده كويا در عالم
خطاب رسيد اي آفتاب بتاب بر زخمهاي بدن محب ما
حسين تا صبر او بر دوستان معلوم شود چنان كرمي حرارت
آفتاب بر آن بدن نازنين تابش كرد و بر عطش آن غريب
اثر نمود كه اكر الم و سوزش زخمهاي آن بزركوار را بر قلبش
قسمت مينمودند همه را فراموش ميكند واهل بيت باقي ميماند
لب تشنه شكل كرسنه سينه سوزان ديده كريان چشمه خورشيد
بر زبانه شد در جزء آتش بار شد زخم جسم اطهر
شد شعله ور بند بند شد از ذرات اخكر شد كاه از تاب
عطش ميكرد ميل كاه كفت آهسته ايقوم العطش واندرا
كرد

بسم الله الرحمن الرحيم

ديده بشرم ونيند بي بينست در نظر عقل خرد آن چه بين
نيست كه نبود رسم حيا در جهان شيوه عفت بود از تيمن
دل كه پر از شرم و حيا ميشود آينه نور خدا مي شود از جمله
صفات ستوده و صفات محموده كه آدمي ابدا داشتن آن
ناچار و بعضي از اهل اخلاق حميده و پسنديده مردم را مردم دوست
كار است حيا و شرم است كه فرموده سيد و سند اصفيا حضرت
خاتم الانبياء اَلحَياءُ مِنَ الايمانِ حيا از ايمان است
و كلام شاهد آدميت است و بيشتر كه آدمي با بيحيا و
شرم كند وقتي است كه معاصي و كناهان جنس لرا
بعد نظر ابا ميكرد و از خداي خود شرم كند و از كثرت معصيت خود

سر خجلت و شرمندگی در پیش افکنده بر گناهان خود عمر
گرانمایه که بیهوده تلف شده گریه کند و بسوی خدای خود باز
گشت نماید نقل کردند که مرد فاسقی بدکرداری که تمام عمر خود را
در معصیت گذرانیده بود طفلی داشت که او را بمکتب معلم (استاد)
چون شب پنجشنبه شد او را بسیار محزون و مغموم دید غذا و
طعام برایش حاضر نمودند نخورد پدرش سؤال کرد گفت ای
ما حصل عمر من ای نور چشم من و میوهٔ دل من چرا غذا و طعام
نمیخوری پسر گفت ای پدر فردا روز پنجشنبه است باید آنچه را
که در ایام هفته خوانده ام بمعلم پس دهم و بوجه معلم برسانم
در حیرتم که چگونه خواهد شد آن مرد فاسق چون این کلام را
از پسر شنید صیحهٔ کشید و افتاد و غش کرد چون بهوش آمد
سؤال کردند که ترا چه شد گفت این طفلک امشب مرا موعظه

کرد

کرد این پسر امشب محزون و غمگین است که حساب درس یک
هفته را چگونه بمعلم پس دهد خواب و طعام و شراب بر خود
حرام نموده من بیشرم و بیحیا هشتاد سال است که عمر خود را
ببطالت و کسالت و معصیت و فسق و فجور گذرانیده چراغ
عمرم نزدیک بخاموش شدن است من چگونه از عهدهٔ
جواب خدای خود برآیم بلی وقتی مرد پیر گردد حیا و شرم واجب
میشود وقتی است که ظلم و تعدی زیاد شود که گفت
هر چند با کسی درآکین جفا کنند چون ظلم بکنند
نهند آخر حیا کنند بحیا و بشرم تو از پسر سعد در زمان
کربلا آمدی بنود که عمرش از هشتاد متجاوز بود با این
کبر سن آن مرد آمرزاده چه ظلمها که بعیال حسین نکرد و ظلم را
از حد گذرانید تمام اصحاب و انصار و جوانان فاطمی را

شهید کرد واهل الام بحکم امیر زاده بیحیای پیشه هر سر مقبرها
با مقرارها و بعضی زخم بر محاسن انداختند کار بجائی رسید
کرد حتی امیر عرب آمد جلو اسب ایلخانی فرمایشی کرد که شاید
این ملعون حیا کند و دست از آزار مظلومین بردارد حیا
کرد سر را بر زمین انداخت گریه هم کرد ولیکن همان حیا در سر موضع
انداخت وکبر اش کمال بی حیائی و بیشرمی موجود در هر
موضع فرمایشی علیا مخدره این بود و موجود یا ابن سعد انقتل
ابو عبدالله وانت تنظر الیه ملعون حیا کرد و روی
خود را کرد از آنسمت ولی اشاره کرد بلشکر چرا منتظر اید
کار حسین را تمام کنید که لشکر مثل سیل حرکت کردند
زینب آمد مقابل شمر ایستاد دستها رو زد و مجلس عنده
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم نه هر دست آنکه زند تیغ خردمند
در ما بیل جهان پیکار جوید بلی مرد آنکس است از روی
تحقیق که چون خشمش آید باطل نگوید از جمله
خصلتهای محموده و پسندیده که از برای آدمی واجب
ولازم است یکی صفت حلم است که صاحب این صفت
در نزد خدا و مخلوق معزز و محترم است و مقابل این
صفتها صفت تند خوئی و خشم و غضب است این است
که میفرماید قوة بر شما نه است که مردم را زمین افکنید
و از پای در آورید بلکه آنکسی است که در حال غضب
خود را نیفکند و نگاه دارد این است که عقل کل و هادی
سبل محمد ابن عبدالله میفرماید که حضرت حق جل جلاله
هیچکس را بجهالت و تند خوئی عزیز نکرده است
و احدی را بحلم و صبر کن ذلیل و خوار نکرده است

از حکیمی سؤال کردند که حلم چیست گفت نمک خوان
اخلاق است زیرا که حلم را وقتیکه قلب کنی ملح می شود
چنانچه هیچ طعامی بی ملح مزه ندارد هیچ خلقی
بی حلم جمال ندارد اما چها رحضرت سجاد می
فرماید چه خوش می آید از کسیکه در وقت خشم
و غضبش او را حلم دریابد جان بفدای حلم و صبر خود
آن بزرگوار که حقیقت حلم و صبر کرد اگر حلم و صبر می کرد
رفلی از جهت خالی می ماند از جمله مواضعیکه صبر کرد
و حلم نمود یکی در مجلس عبید الله ابن زیاد بود در آن
بزرگوار مکالمه عمه مظلومه اش زینب را با آن حرامزاده
می شنید و بیحیائی آن ملعون را بی آگاه لساناً
مینمود و صبر میکرد علیا جناب زینب خاتون از آن
شجاعت موروثه پدری از روی غیرت جواب

بلکه

بلگفت
آن امام بیمار فرمود اسکتی یا عمتة عمه جان قدری
ساکت باش حلم کن از او بگذر یعنی این ولد الزنای بی
نانجیب حیا ندارد آن مخدره بفرموده امام آرام گرفت
دیگر اصلا تکلم نکرد حتی در مجلس یزید ابن معاویه
هر چه آن حرامزاده بیحیا اصرار کرد یا زینب تکلمی
علیا مخدره جواب نگفت بلکه فرمود هو المتکلم و اشاره
بحضرت سجاد کرد فرمود مرد ما اوست اگر حرفی دارید
با او بگو همچنان از صبر و حلم زینب که تمام شد حالا
آنکه بنا نبود حرف بزند شروع کرد الخطبة مفصله
بجواب مینمود چه وقت بود که عنان صبر و شکیبائی
از دستش رها شد وقتی بود که صدای حجت حسینی را
شنید فشقت جیبها و نشرت شعرها و قالت
واحبیبه رسول الله امی الحسین

دادم

بسم الله الرحمن الرحیم

یکی قطرهٔ باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای
دریا بدید که جائیکه او هست من کیستم گر او
هست حقا که من نیستم چو خود را بچشم حقارت
بدید صدف در کنارش بجان پرورید سپهرش
بجائی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی
کوفت تا هست شد تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین تواضع و سر افکندگی
موجب سعادت و فرخندگیست ایزد من افتاده
کی سبب بلندی مقدار است و بیچارگی علت
بازیبی عزت و اعتبار از کلمات معجز آیات خاتم
انبیاست که تواضع و انکسار بنده عین بلندی مقام

و مرتبه

مرتبه و اعتبار می افزاید و شو. فروتنی و خاکساری
باعث منزلت و خواری نمی گردد یوسف عطا
که یکی از عرفای مشهور است میگوید همه نیکوئیها
در خانه ایست و کلید آن تواضع و فروتنی است
و همه بدیها در خانه ایست و کلید آن ما و منی
ست خانه را کلید بغیر از فروتنی شرها
بدین قیاس بیکخانه ایست و آنرا کلید نیست
بزرگی منی افتادگی آموز اگر قابل
فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند ست
نهایت تواضع را حضرت شارع در سجود قرار
داده است فرموده است ما من شیء اقرب
~~الله~~ الی الله من السجود یعنی بنده را سجده نزدیک درگاه

نزدیک سکندر خوشنویس تضرع و تواضع بسیار
داد و خط را درست نمی‌دید و سرمشق از سید
الشهداء گرفت در مزار قریب حضرت
داود خود را با خاک برابر کرده احتیاط مشکل
فتح را در مهتاب که را در قریب سر سال عمر
در مناجات بود در روز از کتب سر لیبی ندا
شامل اند که شخصی سمت حقیقه کاه بخود
لشکر سحر گفتند که حتی از بینا را تنها نجس
گفتند خوش کاره سرگفت ....

قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی محقق نیست دوست شما مگر خدا و رسول او و آن مؤمنان که اقامه
صلوة میکنند و صدقه و زکوة میدهند در حال رکوع جمهور مفسران
متفقند که آیه شریفه در شأن شاه ولایت پناه نازل شده
و کیفیت او این است که روزی سائلی در مسجد خاتم الانبیا
آمده و سؤال کرده هیچکس چیزی بدو نداد سائل دست بجانب آسمان
بلند نمود و عرض کرد بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو آمدم
و سؤال کردم و کسی چیزی بمن نداد درین اثنا شاه ولایت
نزدیک خاتم الانبیا در رکوع رسیده بود با انگشت مبارک اشاره
به او کرد سائل پیش آمده انگشتر از انگشت حضرت امیر المؤمنان
بیرون کرد درین اثنا آثار وحی بر صورت مبارک خاتم الانبیا
ظاهر گشت و جبرئیل نازل شد و این آیه شریفه را آورد و حسان
ابن ثابت انصاری شاعر رسول الله بدین بیت شعر
گفته بنظم آورده است که میگوید فانت الذی اعطیت
وکنت راکعا فدتک نفوس القوم یا خیر
راکع و آنچه شیخ [illegible] نوشته که وزن حلقه انگشتر چهار [illegible]

و نگینش یاقوت [illegible] و قیمت آن خراج مملکت
شام [illegible] شتر بار نقره و چهار شتر بار طلا بود [illegible]
بعد از [illegible] که امیر مؤمنان او را کشته و انگشتر را نزد رسول خدا
آورد و رسول الله به شاه ولایت بخشید [illegible] میگوید [illegible]
آنچه [illegible] داد در رکوع [illegible] در صدقه
میگوید در قیام [illegible] در رکوع [illegible] تو کیست
[illegible] انگشتر را [illegible] میگوید [illegible]
گاه رکوع گفته [illegible] انگشتر [illegible] میگوید [illegible]
انفاس [illegible] در کلام یقیمون الصلوة گفته [illegible] در لطایف گفت
[illegible] یقیمون الصلوة گفته ولایت [illegible]
سائل [illegible] خاتم [illegible] آن [illegible] چهل [illegible]
از زر و زیور [illegible] امیر المؤمنین انا الذی عندی مفاتیح الغیب لا یعلمها
بعد محمد غیری یعنی منم آن کس که نزد من است کلیدهای غیب [illegible]
آن کلیدها [illegible] بعد از محمد مصطفی [illegible] غیر من انا بکل شیء علیم منم که حقیقت
هر چیزی دانا و آگاه انا الذی [illegible] رسول الله انا مدینة العلم و علی
بابها منم آن کس که گفت رسول خدا در شأن [illegible] منم شهر علم و علی در آن
انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی منم ذو القرنین که ذکر شده در [illegible]
[illegible] نازل شده انا الحجر المکرم الذی تفجرت منه اثنتا عشرة عینا
منم آن حجر مکرم [illegible] شده [illegible] دوازده چشمه ولایت [illegible]

انا الذی عندی خاتم سلیمان منم انکه درنزدمدر الت خاتم سلیمان
یعنی متصرفم در جمیع مخلوقات از جن و انس و غیر ان مولدی ملکوته
حکم سلیمانی نبی میرفت بر دیو و پری . بود شئ زنو انکشتری آمده
ملکدانی انا الذی الوی الصراط الحدایق منم انکه مرقصه
و تکلفم حساب خلایق و انا اللوح المحفوظ منم لوح محفوظ که
ثابت است در حضر مهر تنویر من انا مقلب القلوب والابصار
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم منم ردانده دلها
و چشمهای ظاهر و باطن مردم را بسعی حزد و شتر بور شغلکه بعیش الت
بازگشت و رجوع ایشان و تحقیق که بر دمة منست مالت
حساب ایشان انا الذی عنده علم الکتاب علم ما کان و ما
یکون منم انکه در نزد اوست علم کتاب خدائی بر و جز بکه
ح بهر و هست انا ادم الاول انا نوح الاول انا ابراهیم
الخلیل حین القی فی النار انا موسی المؤمنین منم
آدم اول منم نوح اول منم ابراهیم خلیل و فتیکه انداخته شد
در آتش منم موسی و عمک رونمائی چه جنس آمده دو بیعقام
جان عالم لطف و علی جد و لذ دین تقلین ذات تو مقصود
ایجاد عالم آمده چه بر آدم مقدم معنیت اندر ازل نام تو
گرچه بر حوا د آدم آمده آدم اول توئی گر راست میپرسی زمن
ح بهت

گرچه آدم از ره صورت مقدم آمده حضرت فرزندان آدم و الاقوام
امنت را میوه به اینکه از انبیا در به ورطه گرفتار رسیدند باعث نجات
ایشان منم بودم موسی را از دست فرعونیان و فرعونیان من نجات
ملکوتم عیسی را از ملاعنه یهود مائیم من نجات بخشیدم ابراهیم خلیل را
از آتش نمرودیان من نجات دادم کشتی نوح را من بکمال
رسانیدم هواتی عرض حکمینه لیس مرکز دل بیرون اما ایکی ولی الله
الاعظم با این اعانت با این قدرت چه قوت اینست خلیل الله
مدحلای گوید او تحقیکه کشتی عمر جهت طوفانی شد و از بادبان
ها الجناح در کودی قیلکاه افتاد و ام
در امیر المؤمنین
و سلطان الموحدین علی ابن ابی طالب فی خطبة البیان انا
فتاح الاسباب منم گشاینده و سبب گرداننده سببها انا
منشی السحاب منم پدید کننده ابرها انا مورق الاشجار
منم برگ دهنده و سبز کننده درختان انا مجری الانهار
مظهر الانهار منم روان کننده چشمها و روان کننده دریا
و جویها انا داحی الارضین انا سماک السموات منم
گستراننده زمینها و بلند کننده آسمانها انا الذی عندی
فصل الخطاب انا قسیم الجنة والنار منم انکه در نزد
من است فصل خطاب یعنی خطاب فاصل میان حق و باطل

و امتیاز دهنده و بیان هو آن وصفا منم قسمت کننده درجات جنت برای اهل جنت
و درکات جهنم برای اهل جهنم انا ترجمان وحی الله انا معصوم من عند الله
منم تفسیر کننده و بیان کننده وحی الهی منم معصوم و محفوظ از صغایر و کبایر و خطرات
و شکوک عمداً و سهواً بعصمتیکه از جانب حق تعالی است انا حجة الله علی
من فی السموات و فوق الارضین منم حجت قاطع و برهان ساطع
بجهة وحدانیت و کمال قدرت الهی برای آنکه دلالت کننده ام از ملایک
و نفوس قدسیه و سایر کاینات طبقات زمین از انس و جن و ملائکه ارض
وغیره انا خازن علم الله انا قایم بالقسط منم گنجینه دار مخزون علم
الهی و منم قایم و متصف بعدل و عدالت انا دابة الارض منم دابة الارض
و آن از علامات و امارات قیامت است انا الراجفة انا الرادفة
منم آن نفخه اولی که بنیت حرکت دهنده و جنبانده است مر زمین و منم
رادفه یعنی نفخه دوم و رادف بنابرین نامیده شده که در عقب اولی است
یعنی منم نفخه اولی و دوم انا ذالک الکتاب لا ریب فیه منم آن کتاب
که نیست شک و ریب در وی که عبارت از قرآن مجید است انا اسماء الله الحسنی
امر الله ان یدعی به منم اسماء حسنی الهی که امر کرده است حق سبحانه بآنکه
خوانده شود بآن اسما انا النور الذی اقتبس منه موسی فهدی
منم آن نوری که طلب روشنائی کرد از وی موسی پس هدایت یافت [illegible] از
انا هادم القصور منم براندازنده قصرهای دنیا و عمارات عالم انا مخرج المؤمنین
من القبور

بسم الله الرحمن الرحیم
الا یا ایها المغرور تب من غیر تأخیر فان الموت قد
یأتی ولو صیرت قارونا بسل مات ارسطالیس
بقراط بافلیج وجالینوس برسام وافلاطون
مبطونا هین مکن غرور ای فرزند اهالی دنیا تا بکی
نکنند ایام گشت این قدر تحکم ماند ست
مکار تا در آخر ببینی ای برادر مرگ و بار ماتم در است
این چراغ ما کم هین فتیلش ساز و روغن
زود کن یوسف حسنی تو این عالم چو چاه
وین رسن صبر است از امر اله یوسفا آمد
رسن در زن دو دست از رسن غافل مشو بیگه
شده است خطاب رسید به داود پیغمبر که
ای داود هیچ عملی در نزد من محبوب تر
نیست بهتر از ناله و گریه و زاری شکستگان و تائبان

نیست زیرا که انها غیر از من پناه و ملجأیی و فریاد
رسی ندارند و معنویینش در هر شبی از شبها ملائکه
از سر شب تا بصبح ندا میکنند که هل من سائل
و تائب آیا سؤال کننده هست که حوائج و مطالب
خود را از خدای خود سؤال کند آیا توبه کننده
هست که از گناهان خود توبه کند و باز گشت
نماید تا هفت در جهنم را بروی او ببندیم و هشت
در بهشت را بروی او بگشائیم و خداتعالی آنقدر
خوشحال میشود که چون روز قیامت نامه اعمال او را
ببیند بدهند در زیر هر گناه هیکلی صادر شده از
استغفار نوشته باشند اما توبه شرایط دارد
شاه اولیا علی بن ابیطالب میفرماید که از برای توبه
شش شرط است اول پشیمانی از آنکه شده دوم
باز داشتن نفس از آنچه سیم رد حقوق چهارم
ادای فریضه پنجم گوشت حرام را بریاضت
طاعت و عبادت زایل و بر طرف نمودن ششم
نفس

نفس را الم طاعت و ریاضت چشانیدن تا مثل که حلاوت
و شیرینی معصیت را چشیده باشد این شش خصلت
را که مواظبت کرد توبه او مقبول است حالا اگر میخواهی که
معنی معتبر را بفهمی و بدانی معتبرین توبه کنندگان چه پایه
بود تمام علما برین مطلب متفقند که اگر حر توبه نکرده بود
گناهش از تمام لشکریان بیشتر بود زیرا که اهوی چنین
جرأتی نداشت که سر راه بر حسین فاطمه بگیرد بیک ساعت همت
با رجوع راست او از اهل سعادت شد چه خوش گفت آنکه
گفت کار این گنبد گردون کنند هر چه کنند همت مردان کنند
راوی بیمار کرده است میفرماید سبد رانکه صبح عاشورا شد
و حر دید که کار بجا رسید انجا میل امیر نزد پسر سعد گفت امیر
آیا امروز خیال تعبا این مرد چه چیز است جنگ میکنی یا بنای
صلح است گفت نه بلکه جنگ خواهیم کرد چنان جنگی که سرها
از بدنها جدا شود و دستها قطع گردد حر گفت که او میگوید دست
از من بدار من همین قسم که امده ام بر میگردم گفت امیر شما
ابن زیاد در این مطلب راضی نمیشود والا من حرفی نداشتم
حر این را که شنید برگشت بمحل خودش متفکر بقره بگی
میگی که یکی از رفقای لشکر بود گفت آیا اسب را آب

داده‌ای مانند کفن آب نداده ام و الحال هم موقع آب دادنش
نیست آب هم نمیدهم میگویم حرامزاده ام که کفن بعد و تن لاغرش
من چنین گمان کردم که میرود امشب را آب بی‌حد و اکر
میل آن تنم بخدمت سید الشهدا میرود من با او موافقت
و موافقت میکردم ولی دروغ میگفت زیرا که توفیق
رفیق است بهر کس نمیدهند برسماع زیارت هر تن حرمت نیست
طوبی هر کس که ملکی اجیر شیخ مهاجر ابن ادریس کفن حر دیده
کفن نقش که با پا شدم بقسمی بی‌هوش میلرزد که استخوانهای
او صدا میکند که فهم حرمی تو را از جمله شجاعان و دلیران
معروف مشهور نامی میدانم این چه حالت است که در تو
مشاهده میکنم کفن آشنای کمان میکنی که من از خندق ریزی
وحقی زائر مزوار الله ملکه خود را در میان بهشت و دوزخ
می‌بینم عینا سمکوام طرفه را اختیار کنم بکمربند نعره
کشیدی و هی بر مرکب زد و کفن حر بهشت را اختیار کردم
و اکرم ابشمعی یا بونه اتش که جهنم را اختیار میکنم امد
بلشکر گاه آقا رفت سوی آنکه کوی قبله اهل وفاست
شد

شد بکوی آنکه رویش کعبه اهل صفاست دست زد
بر دامن شاهیکه پایش زینت عرش پای زد بر دست
آن بزمیکه اصل او صفاست رسم است هر گاه غلامی
مقصر میشود بطور عجز و انکسار از روی خضوع
و شکستگی نزد مولا میرود که شاید از تقصیر او در گذرد اول
کاریکه کرد این بود با چشم گریان و دل سوزان سر بآسمان
بلند کرد و عرض کرد اللّهمّ الیک انیب فتب علیّ فقد ارعبت
قلوب اولیائک و اولاد نبیک خدایا من بازگشت میکنم
بسوی تو توبه مرا قبول کن چراکه من دلهای اولیاء تو
و فرزندان پیغمبر تو را ترسانیدم آن وقت دستها بگردن
غل کرد سر بزیر انداخت آمد مقابل آقا عرض کرد السلام
علیک یا ابا عبدالله آقا حر هستم جئتک التوبه التوبه
بی‌ادبی کرده‌ام از حد بیرون تو نادب کردن
در کنار حر بنده تو است آزادش کن شرمنده
تو است دلشادش کن آیا توبه من قبول است یا نه
فرمود بلی در خانه ما ناامیدی نیست اگر توبه کنی

خلاصه ات را قبول میکنی عرض کرد آقا اول کسیکه سر راه
بر شما گرفت من بودم اول کسیکه دل دختران علی و فاطمه
را سوخت من بودم ولیکن بحق خودت قسم است که
من نمیدانستم کار باینجا می انجامد حالا استدعائیکه
دارم اینست اول کسیکه خونش در رکاب شما ریخته
شود من باشم خواهم اول بروم که وی قفا از میدان
مژدهٔ وصل شما را برسانم بجنان جدم می ارزد
یاران شما بهشت است دیدهٔ مزرعهٔ خشک خود
بر باران فرمود حر حالا تو هم بمنزلهٔ ما و مهمان
مائی عرض کرد آقا مگر تو مهمان اهل کوفه نبودی
اول مهمان را که کربلا کردند آب را بروی
حضرت و عیالات بستند از بی حیائی و امر کرد آقا
اذن شهادت در کمال فرح و خوشحالی روانهٔ میدان شد
شکر خدا که خوشنود شدم نیکبخت شدم و آزاد شدم
آمد میان میدان اول افغانرا موعظه کرد نصیحت کرد
دید فایده ندارد حمله کرد بر لشکر شیر بیشهٔ جلال

مردی

مردی و شجاعت در یک حمله زیاده از چهل نفر را
بجهنم فرستاد اسبش را پی کردند پیاده جنگ میکرد
اما بعدم که خیلی زخم برداشت و آب در امده بود
هر زخمیکه برداشت چه بسیار لحظهٔ توقف میکرد و باز
جنگ میکرد و دفعهٔ آب در آمد محبت حسین بجان می
خرید که تیر باران که آنکه شاه سر برید بیحد الحکم
سر و جان را کی کمان ابروی او کی تیر زنی عاشق است که
بر دیده سینه جان را حرامزاده نیزه بسینه اش
زد دیگر نتوانست جنگ کند افتاد بروی زمین زمین را
فتاد در آغوش امام آمد فدای سرور و سالار
دین حسین آمد رخش خون شهادت چو گلگون
گلگون شد هزاران مرتبه افزون زیر تیغ آمد
شعاع بر رخ او آفتاب میبرد آنکه از مهر بسیار
حضرت حسین آمد فریاد کرد یا اباعبدالله ملحق
ادرکنی آقا ما در رکاب آنکه میگفتی حر هستی بودیت بنگر

وعده ات امت ببر ابروست بر سر بکشند تا نفس باقیست
بکشند انجمل را بر سر برشهید خود کنند تا سیم نیابد
دیگر آقا سوار بر ذوالجناح شد تعجیل خود را بالینش
رسانید وقتی آمد که هنوز رمقی از حیاتش باقی
بود سرش را بر دامن گذارد و فرمود أنت حرٌّ کما سمّتک
أمّک هم چنانکه مادرت اسمت را حرّ گذارده در دنیا
و آخرت آزادی استشمام رایحه ولایت کرده
بوی محبوب و معشوق به مشام جانش رسید که گفت
بوی محبوب چه بر خاک احبّا گذرد نه عجب باشد اگر
زنده شود عظم رمیم مژده آزادی شنید چشم باز
کرد نگاهی بر جمال آقا کرد و تبسم نمود بلا امانت سر و صورت مقدس
مرحبا الامان ما رد خوشا جائیکه وقت رفتن ابی امام
جان را رد روح از بدنش پرید رفت آقا بر بالینش
مرثیه خواند لنعم الحرّ حرّ بنی ریاح صبور عند
مختلف الرماح ونعم الحرّ اذ نادی حسینا فجاد بنفسه
عند

عند الصباح فیا ربّ اضفه فی الجنان وزوّجه مع الحور
الملاح خدایا حرّ را در بهشت مهمانی کن و تزویج کن
با حوریان ماه رو را هر کس بکربلا رفته میداند
که از قبر حرّ تا قبور شهدا یک فرسخ مسافت است چقدر
او چه چیز است غروب آفتاب بود که نامه عبید الله بن
زیاد بپسر سعد رسید که یا ابن سعد تمام خدمت تو
این است که بدون شهادت حسین و یاران شب را بسر مبر
انها بتمامی طایفه و بستگان حرّ مطلع و خبردار شدند
چهار صد نفر از طایفه بنی ریاح در یکجا انجمن شدند
و نشستند گفتند ببینیم مردم بی حمیت و بی غیرت
طایفه اهالی ما را چه میگویند حرّ با
بعد بیدرکش بود و استخوان ما بنان و ...
مرحوم ... کشتی ... که حال اما ... هم
و بر بینیم ... حرّ ... در میان انها
... و غوغائی ... بپسر سعد ... چه خبر است

شما را چه می‌شود گفتش امیر حقیقت مطلب اینست که اگر
عبید الله بن زیاد ما را حلال کند بعد از آن [illegible] ما را قطعه
قطعه کند ما راضی نمی‌شویم که زنده باشیم و امیر
بر بدن حسین باشد گفت شما را [illegible] خواطر باشید
نقلی ندارد شب که شد شما بدن حسین را بردارید
ببرید بهر جا که میل شما است دفن کنید شب که شد
امیر بر داشتند و آوردند همین جائیکه الان مرقد
او است دفن کردند سبحان الله أف لک یا دنیا
از [illegible] بنی امیه [illegible] حسن
بقبر حسین [illegible] است [illegible]
و [illegible] بقبر حسین [illegible] نبود که
[illegible] ننمودند
عرفت کیف حنظلة قلب فاطمة وحسنه وحسین
البغیتنا فی شیء ای [illegible] فالی
چون [illegible] کردی تو قلب مصطفی والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست   پس اعتماد بر این
پنج روز فانی نیست   درخت قد صنوبر خرام انسان را
مدام رونق و نوباوهٔ جوانی نیست   کدام باد بهاری
وزید در آفاق   که باز در عقبش افت خزانی نیست
نگاه دار زبان تا بدوزخت نبرد   که از زبان بتر
اندر جهان زیانی نیست   بغیر علم و عمل هر چه هست
جمله بکار   خدای داند و من دانم و تو دانی نیست
سلمان فارسی که صلوات خدا بر روح طیب و طاهر او
باد روزی وارد شد بر خاتم الانبیاء در حالیکه اشک
از چشمهای او جاری بود و گریه میکرد رسول خدا فرمود
ای سلمان جهت چه چیز است که گریه میکنی عرض کرد
فدایت شوم آیا شما نفرمودید که اگر کسی محزون و مغموم
باشد غم و الم با دوست [illegible] بغیر [illegible]
[illegible] اهل [illegible] خدا [illegible] و غم او را مبتلا [illegible] و
شادی [illegible] نمودند چرا می‌گفتم عرض کرد یا رسول الله

من امروز بسیار محزون و مغموم بودم رفتم بقبرستان بعد
اندوبار است و فاتحه خواندم اهل قبور را دیدم در
قبر عذاب دیدم از آن قبر آتش مشتعل است و صاحب آن
قبر معذب است بعذاب الهی بواسطه دیدن این امر
غریب و عجیب حزن و اندوه من بیشتر از پیشتر شد فرمودند
الحال برخیزید که چهر و بازار را مردم را اعلام نما
و خبردار کن که فردا صبح در قبرستان جمع شوند تا آنکه
دعا کنیم خداوند از تقصیر او در گذرد بحکم محکم فرمان
فرمای دو عالم سلمان امد که چهر و بازار را صلا
مردم را خبردار کرد چون روز دیگر شد بموجب پیش
عقل کل مردم تماما در قبرستان جمع شدند رسول
خدا با جناب ولایت مآب و صدیقه طاهره حسنین
هم بقبرستان تشریف فرما شدند بعد از فاتحه خواندن
و طلب مغفرت رسیدند بر سر همان قبر که سلمان گفته
بود دیدند زبانه و شرار آن قبر را رسول خدا

داشت

داشت که آتش و عذاب صاحب آن قبر است بیش از پیش
فرمودند آتش میل بسر که این فرزند حاضر را بیا
خیلی جمعه را اسم و نامت و آن را ساکن و معاذ او
را جنسی یا بی عقبه خداوند او را عذاب میکند
الحال شما بخاطر که بعضی توهم بیا واز او راضی شو
و او را عفو کن آتش سر سوی آسمان بلند کرد عرض
کرد خدایا من از تو مسئلت میخواهم بحق این سراج
منیر و پیغمبر بشیر و نذیر که عذاب او را مضاعف
جناب ولایت مآب پیش آمده فرمودند ای بنده خدا
بخاطر من که پسر عم پیغمبر توهم و داماد او هستم از تقصیر
جوان در گذر و عفو کن باز سر با سمان بلند کرد
و عرض کرد الهی بحق ولی اعظمت علی ابن ابیطالب
که عذاب او بیفزا مصباح زهرا فاطمه زهرا علیها
سلام پیش آمده فرمودند ای بنده منم شفیعه روز جزا او

پیغمبر تو فاطمه زهرا برای استرضاء خاطر من از گناه
جوانت درگذر و از روی امّتی شو عرض کرد الهی بعزت
وجلالت حبیبه‌ات فاطمه که بر عرش اش بنفرما امام
مسحی حضرت امام حسن پیش آمد استدعای عفو کرد
با دنفرعی کرد آنوقت نوبت به حسین محبوب و مطلوب
شما حسین اول دست کرد و عمامه از سر برداشت
و صدا بزد منم پاره تن محمد مصطفی و جگر گوشه
علی مرتضی اسرهم سعید فاطمه زهرا ابنا بخواطر من
وخوشحالی من از تقصیر ... درگذر خدایا عرض کرد
خدایا شاهد باش که من از تقصیر ... گذشتم
و او را عفو کردم تو هم ... ایشانرا ...
اینان بگو ببینم حجت چه بود که شفاعت من و علی
و فاطمه و حسن را قبول نکردی و شفاعت حسین
قبول کردی عرض کرد یا رسول الله بحق خود قسم است
همینکه

[illegible]

همینکه حسین استدعای عفو از من نمود دیدم ملائکه
آسمانها سر از غرفه‌ها و حجابها بیرون آورده اند
گفتند ای خداوند مبادا حسین را افسرده خاطر و ملول بکنی
کنی رد نکنی شفاعت حسین را قبول کن که ما
نمی‌توانیم سر او را برهنه بی عمامه ببینیم خدایا
بحق جلالت و مقام و مرتبت ای سفینه نجات
بجان همه ملائکه عفو اشان بکن لحظه سر حسین را برهنه
ببینند می‌میرند پس ملائکه چه حالت داشتند
آنکه بلا تا شام کربلا دیدند نعش سر مقدس آقا را
نیزه و بازار و بلاد می‌گرداندند صاحب منهج الطلوب
از جابر نامی که یکی از لشکریان است روایت میکند
میگوید وقت غروب آفتاب بعد از شهید نمودن
... که اصلا آب و آبادانی نداشت ...
خرابه بود و در وسط او نخله خشکیده ای میگویند آنجا
منزل نمودیم لشکر از کثرت خستگی و تعب و کسالت ...

[illegible]

غذائی نخورده باری کردند و خوابیدند بخواب رفتند قضارا امشب
چنین واقع شد که من بخواب رفتم و خوابم نمیبرد عیال
سید الشهدا هم خوابیدند از من سؤال کردی چه طور
خوابیدند آیا فرش داشتند مخده داشتند لحاف
و متکا داشتند نه بالله همه بر روی خاک خاسک دراز بودند
و خوابیدند میگویند قدری که گذشت من سر را بلند کردم
دیدم طفل کوچکی از سید الشهدا او هم خوابش نمیبرد نشسته
باز من سر بخاک نهادم و خود را بخواب زدم ببینم این طفلک
چه میکند چنین گمان کرد که من بخوابم دیدم از جا بلند شد
آهسته آهسته با سر انگشتان از میان اسیران بیرون آمد
تا اینکه خود را رسانید بپای این نخله شکسته مقابل
آن سر مطهر ایستاد و دو دست ادب بر سینه نهاد و سلام
کرد السلام علیک یا ابا الغریب السلام علیک یا ابا الشهید
ابه یا ابه انظر الی رؤسنا المکشوفه واکبادنا الملهوفه
وعمتی المظلومه عرض کرد باباجان ای پدر من ای
همه من ای تاج سر من ای مایه افتخار من یا

آیا از سرهای برهنه ما خبر داری باباجان آیا از سیلیها
که بصورت عیالت خبرداری باباجان آیا از لبهای تشنه
ما باخبری بیچاره جان آیا از تازیانه خوردن و کعب نی
خوردن و سیلی خوردن دختران خبرداری باباجان
اگر بخواهم همه دردهای دلم را بگویم تقریر
نیست نمیتوانی بشنوی باباجان مرا بر شتر بی
پوشش بسته اهل سوار میکنند هر وقت میخواهم
تکیه کنم کعب نیزه و تازیانه بر سرم میزنند هر وقت
میخواهم بر تو گریه کنم سیلی بصورتم میزنند
در میان اینها یک مسلمان خدا پرست پیدا
نمیشود که دست خود را پیش بیاورد و مانع
شود همی این طفلک درد دل کرد و اشک ریخت
آن وقت دیدم نشست بر روی زمین و پاهای خود را

برهی دو دست گرفت عرض کرد باباجان از پس
درمیان بیابانها برهی خارها و سنگ و ریگها
دویده‌ام پاهایم مجروح شده پدرجان دستم
عزیز بس که سرت را بزیر بیاورد دو دستم را می
بلند کردم دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ماچی
مالک است و منزل بس طویل ما رسید مطلوبید
والله قسم بخیال کردیم آن نخله خشکیده
خم شد خم شد و سرم را می آن طفل جا
گرفت گرنا گرفتم فرمود انشاء حضرت کرده بل
از بالا بزیر آورد راسی بجناب آهسته آهسته
پس آن طفل خرم گفتا بابا سر سرگذشت جوح
سئوالش را بلد آن سر جواب آهسته آهسته
بگفتا ای پدر از تشنگی جانم بلب آمد بگفت
ازدیده

از دیده فراموش آب آهسته آهسته بگفت از بهلی
شتر لعین رهیده شد تیلی بگفتا میرسد رود
حساب آهسته آهسته بگفتا ای علی اکبر نخواهم
زندگی دیگر بگفتا کامیاب اندوی عمری آهسته
آهسته بگفتا هر کجا رفتی بجه جان ایم
همراهت بگفتا میشوی مهمان باب آهسته آهسته
سر دیده رفته جان ما ائمه مظاهر خدا هستیم هیچ
امری بر ما مخفی و پوشیده نیست از سرهای برهنه
و شکمهای گرسنه و لبهای تشنه شما باخبرم اطلاع
دارم هر دیده از تازیانه حضرت باخبرم از
کعب نی و تازیانه حضرت باخبرم از سیلی
حضرت مظلوم از شتر سواریت باخبرم از پاهای

مجروحت باخبر هم همه را میل انبر جای این داشت که
بفرماید عفو دیده اما تو جز از مجلس شراب و قمار
نداری تو جز از چوب خیزران نداری چه
وقت این طفلک از چوب خیزران اطلاع یافت
و قتیله اما در عقب تخت یزید جای داده
این طفل گردن میکشید و نگاه میکرد یکوقت
صدای ضجه و گریه اش بلند شد علیا مخدره
زینب خاتون فرمود نور دیده عمه را چه میشود گفت
عمه جان تشنه ام از آب چشم و ببین یزید چوب
بر لب و دندان بابایم حسین میزند اللهم العنه عذابا شدیدا

التماس دعا از خوانندگان دارم

ملا کریم دیلم

بسم الله الرحمن الرحیم آنچه علمای ما رضوان الله علیهم
در کتب اخبار و احادیث ذکر کرده اند اینست که چهار کودک
بودند که در صغر سن پیش از آنکه زبان باز کنند متکلم
شدند و سخن گفتند یکی عیسی ابن مریم بود که بعصمت
و طهارت و پاکی مادر خود مریم گواهی داد طفل دویم
طفلی بود که در حال امینی و عصمت پیغمبری حضرت یوسف
شهادت وقتیکه زلیخا خواست از وکام دل حاصل کند
و تمتع ببرد یوسف ابا و امتناع نمود و از و فرار کرد زلیخا
کمر عداوت او را بمیان بست و نسبت زنا باو داد آن طفل
در گهواره بسخن آمد و گفت این سخن کذب است و نسبتی زاده
دامن عصمت خود را بگناه و معصیت ملوث نمی کند و مرتکب
زنا و معصیت نمی شود طفل سیم پسر مشاطه زن فرعون
بود میفرمایند که دختر فرعون را دایه بود که با وجود کفر
و ظلمت فرعون آنزن قلبش بنور ایمان و حق پرستی

مشغول بود و همه وقت یاد او و ذکر او و فکر او و یاد خدا بود
و ذکر خدا بود که گفت ترکت للناس دنیاهم و دینهم
شغلاً بذکرک یا دینی و دنیای خالی شد بهشت هم
مهر هشت شد هم عشق تو بسر نوشت هم یاد
هم رضای حق مجملاً روزی این زن مشغول مناجات بود
با قاضی الحاجات دختر فرعون مطلع شد پیش آمد گفت
این آیه با که سخن میگوئی گفت با همان کسیکه پدرت این
سلطنت و پادشاهی را از او دارد و تمام موجودات مخلوق
او و روزی خوار نعمت او هستند دختر متعجب شد آمد
نزد پدر خود فرعون و مطلب را بالتمام باو گفت فرعون
آن زن را طلبید و گفت میگویند که تو ایمان بخدای آسمان
داری آیا صدق است یا کذب است بدون خوف و ترس
گفت صدق است هر چه خواسته ای از اعتقاد [illegible]
بر میخی برگردانند مکن فرعون حکم داد آن زن را چهار
میخ کشیدند و طشتی آتش بر سینه اش نهادند آن
زن بخدای فرعون اعتقاد ننمود آخر الامر او را در تنور

آتش انداختند گفت شاید از خدا پرستی برگردد ممکن نشد
طفل شیرخوار سه ماهه داشت او را در مقابلش در آتش
انداختند آن طفل در آتش بسوخت و مادر را نصیحت مینمود
و میگفت اصبری یا اماه لیس بینک و بین الجنة
الا خطوة او خطوتین مادر مبادا خللی در اعتقادت پیدا
شود صبر کن و صبر کن که بین تو و بهشت بیش از دو قدم
فاصله نیست خوبرویان چهره پرده برگیرند عاشقان
پیششان چنین میرند ای عبدالله هر کسی که خود را شناخت
جان را حلیت فرزند و عیال و خانمان را حلیت دهد و بند
کی هر دو جهانش بخشی دهد ای تو هر دو جهان را که کند
بس کم دلبر همه الملک در خطاب کوشی کی والله اعلم بصواب
یک طفل دیگر هم در شیرخوارگی در روز عاشورا در حضور
بزبان معنی و لسان سر با پدرش تکلم کرد و میدانی
که بود آن شاهزاده علی اصغر بود که اکرم ابواسطه
حرارت گلوی علی اصغر گناه نقلی را بیامرزد اسراف نکرده

دفعهٔ اول که بزبان معنوی تکلم کرد آن وقتی بود که پدر مظلومش
طلب نصرت کرد فرمود هل من ناصر ینصرنی وهل من
مغیث یغیثنی آیا کسی هست که مرا یاری کند پس هیچ احدی
جوابش نگفت ولیکن در معنی اول کسیکه جواب گفت در آن
پیکر اصغر بود که فرمود لبیک لبیک یا عبد الصالح انا
ناصرک انا معینک عن محبوبنا تا الدعه خواست منم
این جهان وآن جهان یاری منم بعد از آن ارواح
تمام پیغمبران وصدیقان وشهیدان لبیک گفتند بلکه
مرحوم دربندی نور الله مضجعه نوشته تمام موجودات
از ذره تا ملائکه واز عرش تا فرش جواب گفتند این
طفل رضیع هم در گهواره هم جواب گفت بند تمام وقتیکه آن
یاری کرد وهم در میدان انت امت یعنی یا بابا جان اگرچه
غریب وبیکسی اما منهم هستم که جانم را فدای
کنم دفعهٔ دوم که باین معنی گفت اصغر بی جهت وقتی بود
آنوقتیکه آن تیر سه شعبه بر گلویش رسید و گلویش را
دریده شد یعنی که بزبان حال ولسان معنوی
عرض

عرض کرد که ای بابا ببین حلقوم مظلوم و ببین ستم آماده
از آب بکشتم و تشنه از آب بیرون بکشید تیر از حلقوم
خون گلویش را بگرفت وبسوی آسمان میپاشید مثل اینکه
آنوقتیکه تیر سه شعبه بر دل نازنینش جا گرفت امام زمان
است عرض میکنم السلام علیک یا مقطوع الوتین سلام من
بر تو ای جگرگوشه ای کسیکه رگ حیات تو را قطع کردند
سبب هر چه دیدی افتادنت از همان تیر بود بود از بابا ... الخ
بسم الله الرحمن الرحیم عقبا زان که ره عشق بجان
میسپرند تیر عمر را همه در نوک بلا بسپرند این
گل آنان که بود در خرقهٔ خلقان ببینی حسن وانسند
که بخشندهٔ تاج و کمرند ملکانی که بپوشیده لباس
بشری حاش لله اگر این قوم جنی بشرند کس
ندارند بر غیرشان مقدم ایشان پیش صاحب نظران
مؤطن ومعتبرند اشک چون گوهر ... چیزی هم میرسند
تا نگوئید که این طایفهٔ بی سیم وزرند صاحب ...

رحمة الله علیه ذکر میکنند بعد از آنکه آتش نمرود بفرمان
رب ودود بر خطاب قُلنا یا نار حضرت ابراهیم گلستان شد
و سرد و سالم گشت آتش بلسان استعداد خود با خدا
مناجات کرد عرض کرد الهی هرگه ناری و حیاتی موت را ملکند
او را ابی عذاب میکنی اگر چنانچه من نار و حیاتی قوی را می
کردم مرا بچه چیز عذاب میکردی خطاب از درگاه عظمت
و جلال آمد رسید لَو عَصَیتَنی عَذَّبتُکَ بِنارِ قُلوبِ
المُحِبّین اگر فرمان بردار نمی بودی ترا عذاب میکردی بآتش
دلهای دوستان و اولیاء خود میسوختم در شرح توفیق
حدیثی ذکر میکنند که آتش دنیا یکجزو است از هفتاد جزو
آتش جهنم و اما آتش دوزخ جزو یست از هفتاد جزو
آتش محبت که در قلوب اولیا و دوستان خود و بندگان
خاص خود قرار داده البته شنیده که زلیخا با وجود آنکه
عشق مجازی داشت تازه جوان شد از دست یوسف گرفت
وقتیکه جرعه آتشی در حالتی کشیدند تا زبانه میشد شعله
آتش

آتش سوخت شد با وجود آنکه آتش سیم را خیلی در میسوزاند
پس آتش عشق محبوب واقعی چه خوار آنکه باده در دل آدمیان
مفتون کنند صاف اگر باشند نه آنچه کنند صاحب
ریاض الذاکرین نوشته که حضرت احدیت جل جلاله
در قیامت بدوزخ خطاب میفرماید بعزتی و جلالی
لاعذبنک عذابا لا اعذبه احدا من خلقی بعزت
و جلال خود قسم خورده ام عذابی بکنم که هیچیک از مخلوقم را
چنان عذابی نکرده باشم پس بعد از اولیا و بندگان
خاص خود را از کنار دوزخ عبور میدهد دوزخ بی اختیار
بناله و فریاد در آمده عرض کند ای خدای من بحق آنکه
مرا معذب میسازید اصفیم ولیکن استدعای آن دارم
که مرا بسوز معرفت و آتش عشق و محبت اولیاء خود و صالحین
و محبین از عبادت عذاب نکنی که طاقت ندارم چنانچه گفت
گفتا آنکه گفت آتش دوزخ ندارد تابش وقتی در
آه ادنی آتش که پیدا و نهان می سوخت تشنه دیدار

یا رهرو بیابان طلب آتش این تشنگی جمع و رهان می
بسوخت آتش فراق و سوختن اشتیاق از همه سوزنده
تر و کشنده تر است شاهد بر این مطلب فرمایش مولای
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است که در فقرهٔ دعای کمیل
عرض میکند فهبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر
علی فراقک فراق دوستان مرید نشانی باشد از فرق(؟)
معاذ الله غلط گفتم که دود رخ روشنان باشد در جای
دیگر میفرماید یقولون ان الموت صعب علی الفتی
و انما مفارقة الاحباب والله اصعب در جای دیگر
فرمایش میکند لکل اجتماع من خلیلی فرقة
وکل الذی دون الفراق قلیل شنیدم از محبی
خوش گفت پیر کنعان گفت فراق یاران مشکلتر که بتوان گفت
فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون
دیده اگر نیم موی است بسیار است این عبارت را
نسبت میدهند بسلطان سریر ارتضی علی ابن موسی
الرضا سلام الله علیه که فرموده دو چیز است اگر شخص

برای این دو چیز خون بگرید هنوز حق ادای آن نکرده
یکی مرگ جوانان و دیگری مفارقت دوستان ای جان
تمام عالمیان بفدای علم و صبر دختر امیر عرب علیا مکرمه
زینب خاتون که در روز عاشورا تمام مصیبتها برایش
جمع بود و همه را صبر کرد داغ برادران و برادرزادگان
و جوانان (؟) داغ دو پسر در بدل صبر کرد و تمام امید او این
دو گرامی او بوجود سید السجاد بود که خدا سایه حسین
از سرم کم نکرده اینها امام از آن و بنکته سید مظلومان
صحبت فراق عجیبی دارد بهمان او دید و فرمود علیکی
منی السلام واستودعکی ای اهل و عیال من ببینید
و در اسیری بینید که این امر وداع من است بعد از آنکه
یک یک را وداع کرد دلجوئی فرمود همه را نی کرد حتی کنیزها را
آن وقت با خواهرش سرگوشی نشست و وصیت تمام زنان
و سفارش تمام دختران را بزینب فرمود آن مخدره
عرض کرد مرا در جان می کشم در این بیابان با این

زنان بیکس این دختران نورس پس ما را بجرم چه
برکرم آن فرموده زینب جان هیهات هیهات تو کجا
وصل منه کجا تو هنوز نمیدانی جا سپری جز تو نیست همه
زینب بی اختیار صدا را بواویلتاه بلند کرده آقا
دست بسینه اش گذارد برکت دست حجت خدا ملبس
وسعت یافت و صبر کرد خداوند تمام اساتید بر
منبر را رحمت کند این عبارت را مرحوم حاجی ملا
اسماعیل کفی بعد از آنکه سید الشهدا آن وحشت
و اضطراب زینب را ملاحظه کرد دست او را گرفت
و او در پشت خیمه فرمود زینب جان خواهر یادگار
مادرم تو صاحب علم اللدنی هستی هیچ اضطراب کردی
زمان طفولیت آن وقتیکه هنوز شیرخوار بودی طفل
غیر صابره بوده ای خیلی گریه و بیقراری میکردی
الامر مادرم فاطمه شکایت نزد آنحضرت جدم رسول الله
کرده که این طفلک من شب و روز ذکر بیدار است و قرار
ندارد جدم خاتم الانبیاء فرمود از گهواره برمیدار

اظهار مرحمت و شفقت مینمود دلجوئی میکرد باز گریه میکردی
پدرم امیرالمؤمنین تو را در آغوش خود میگرفت گریه میکردی
مادرم فاطمه تو را بدامن میگرفت باز آرام و قرار نداشتی
برادرم امام حسن عطوفت میکرد باز گریه میکردی حضرت
آنکه من تو را برمیداشتم در آغوش میگرفتم ساکت میشدی
عرض کرد عزیز زهرا پشت و پناه زینب ای امیدگاه زینب
آقا تو هم میخواهی اظهار کنی بچگی زینب را میکشی میگفتی
زینب حالا انتقام گریه میکنی بچگی آنرا میکنی این گریه
بکن الهی برای همه عاشورا الکرچه الا گریه نکنم پس
گریه کنم فرمود خواهر راست است اما وقتی که گریه
کردی من هم بالای منبر بر خر پای پای هم هنوز
نالهٔ جان سوز با چنین بعالم بکوشت ای ای دل پکند
ترجمهٔ زینب دوم بسم الله الرحمن الرحیم چه کرده در
محنت و زیرن نباید هیچگاه از جا پرید بدان باشد
کند دردامی کشی نشان کوه باشی پای برجا صبر کن

مائهٔ فیروزی آمد قوّت یافته فیروزی آمد بصر این صدف
باران شود دُر بصر از لعل کوه کان شود دُر بصر از خوشه
آید انبیرهن زخوشه بر هوا از تو شربیرهن بصر انبه رحم
یک قطرهٔ آب شود قدما مغزان ماهی جهان تاب
واقعاً عجب صفتی است صفت صبر که آدمی محبوب خدا میشود
نقل است شریفه است که خلاق عالم میفرماید ان الله
یحب الصابرین یعنی بدرستیکه خدا دوست میدارد صابرین را
و در بسیار جای از قرآن خلاق متعال تعریف صابرین را
میفرماید و اهمیتش یاد میکند و آنچه علمای ما گفته اند
امثالهم و اهل خبر ذکر میکنند این است که صبر سه قسم است
صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت و صبر بر طاعت اما
صبر بر مصیبت آنست که اصلا جزع و شکایت نکنند
و همین قدر بدانند که آنچه از دوست بغایت نیکوست
چه خوش گفت آنکه گفت گر رنج پیش آید و گر راحت
ای حکیم نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند و ضمن غیره
از خدای تعالی میشود درجه اینست و هر کس در طاعت

معبادت و بندگی خدا صبر کنند شش صد درجه باو عطا شود
و هر کس بر معصیت صبر کند باو نهصد درجه عطا میکنند
که گفته شیران بنوه که صفها بشکنند شیر آن باشد که خودرا
بشکنند و گفتند اهل تحقیق معرفان که معاملات بندگان
خدا در این نشأه و در این عالم از چهار وجه بیرون نیست
اول معامله ایست با اهل دنیا دوم معامله ایست با خود
دنیا سیم معامله ایست با خدا چهارم معامله ایست با نفس خود
و هر یک از نفسها سرمایه دارد پس معامله با اهل دنیا سرمایه
او حسن خلق است محسن خلق توان کرد حسد اهل نظر
بد امور دانسته بلکه نیز هیچ دانا را معامله با دنیا سرمایه این
زهد و پرهیزکاری است و معامله با خدا سرمایه اش نیز
و معامله با نفس سرمایه اش صبر است راستی این قطعه
قول مصطفی است هر که دارد صبر محبوب خدا است
صبر آمد بعد هر شدت فرج صبر کن کالصبر مفتاح الفرج
یلی الغیر کان مبکی بن بجرّع الصبر ان عشت عشت حمیداً
وان مت مت شهیداً یعنی جرعهٔ تلخ را صابر شو

تو خوش کن اگر دیدی ما نی حید هانی واگر میری شهید باشی
سلطان الموحدین امیر المؤمنین است میفرماید للاشعث
یوم لک ویوم علیک فاصبر علی کلیهما یعنی روزگار
عمر تو یک روز بر مراد تو است و یک روز بنامرادی تو است
یک روز در غنا و ثروت است و یک روز در فقر و پریشانی
و نکبت است در هر حال صبر لازم و واجب است چراکه هر دو
در گذر است شعر شب سمور گذشت و لب تنور گذشت فرماید
فرهود المهندسین فی غموض اللاهوتیه والصباح
مخفیا فی الجبروتیه عقل کل و هادی سبل محمد ابن
ابن عبد الله ص که حق سبحانه و تعالی میفرماید اذا وجهت
الی عبد من عبیدی مصیبة فی ماله او ولده
او بدنه فاستقبل ذلک بصبر جمیل استحییت
منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر
له دیوانا پس معلوم شد و بشارت است اهل طلب از برای
صابرین در مصیبت که حق تعالی میفرماید هیچ بنده از
بندگان

بندگان خود را بمصیبتی متوجه گردانم یا در اموال او یا در
اولاد او یا در بدن او و آن بنده او را بصبر جمیل استقبال
نماید شرم دارم که در روز قیامت از برای او میزان
نصب نمایم و یا نامه از برای او بگشایم یعنی بی
حساب و بی پرسش او را داخل بهشت کنم و بعضی صبرها
صبر جمیل است معنی صبر جمیل این است که از بلا و
مصیبت شاکی نباشد و در نزد مخلوق شکایت نکند
اگر هم شکایت کند بخدا شکایت کند و او را حکیم مدبر
و خبیر و بصیر بداند و هر چه از خدا برسد بدل و جان
رضا دهد مصرع بیت اگر تو خواهی بیازمای مرا که
در مشاهده تو بلا نمی بینم زمن بهر چه کنی یاد
راضیم حقا که هر چه میرسد همه چون عطای منعم بس کنم
دلبر آمد در خطاب جانهای تمام موجودات بقول ای
سر حلقه صابران سید مظلومان که در مقام رضا و تسلیم
بقسمی استقبال بلا و مصیبت را نمود که زخمهای تیر و شمشیر
و نیزه در پیش چشمش الاه ریحان بود در مقام رضا

وتسلیم بود وچنان صبری کرد که ارواح تمام انبیا و اولیا
وسکان ملأ اعلا از صبر او تعجب کردند چنانچه امام
زمان عرض میکند قد عجبت من صبرک ملائکة
السماء جبرئیل که از چنان صبری از تعجب فریاد کرد
که تمام ملائکه آسمانها از صبرش تعجب کردند خواهی گفت
که آن مظلوم مرتبه امامت داشت دارای مقام امامت
و ولایت بود این بالاتر هم بگویم جا دارد تعجب
در صبر خواهر مظلومش زینب است که دیگر زن است همه
بلا و مصیبت ببیند و صبر کند و اصلا لب بشکوه و شکایت
نگشاید ای مرحبا تمام اهل عالم بفدای جلالت
و مقام و مرتبه ات بی بی جان که واقعاً زبانها
الکن و اخرس است از بیان جلالت قدر و شأنیت و صبر
این خاتون محترمه اگر ذکر کنند اگرچه بصورت زن بود
ولیکن در مقام حلم و صبر صد هزار شیر مرد وجوان
مرد غاشیه بردارش بودند چه خوش گفت زن
مکرمه افریب روزگار زن مگو در خطر اجلال اخت

اخت الوقار زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دختر
خیر الداعین زینب کسی است که از پستان عصمت شیر خورده
در آغوش و دامن عصمت پرورش یافته زینب کسی است که مقام
تالی مرتبه امامت است و بعضی از خصایص امامت در این عصمت
صغری جمع است نبوت شان پیغمبر و ابت در خبر حدیث
نه این دارند آن اما نشان این دارد زینب کسی است
که سید الشهدا در روز عاشورا میفرماید خواهر جان تو صاحب
علم لدنی هستی این مخدره خاتونی است که حضرت سجاد
میفرماید انت بحمد الله عالمة غیر معلمة فهمة غیر مفهمة
این محترمه کسی است که بتمام کربلا را با مقام امامت
دلداری میداد در جمیع احوال همین بس که از صبح
عاشورا تا بعد از ظهر داغ شش برادر دید صبر کرد داغ برادر
زادها مثل علی اکبر و قاسم و عبدالله و جعفر دید صبر کرد
وقتیکه وارد قتلگاه شد اهل بیت چنین گمان کردند که
حالا دیگر صبرش تمام شده و نوحه میکند سر بسوی آسمان
بلند کرد و عرض کرد اللهم تقبل منا هؤلاء الشهداء
خدایا این قلیل قربانی را از ما قبول کن شتر سوار
دید صبر کرد کعب نی و تازیانه خورد دید صبر کرد

[illegible]

شهر کوفه و مجلس عبیدالله را دید گفت الحمد لله زنهار کوفه دیدی
گفت شکراً لله منزل اصفهان دید منزل قنسرین دید بعلبک
دید وادی نخله دید عقیق را هم دید شهر شام دید اصلا
خللی و نقصی در صبرش پیدا نشد و در مقام رضا و تسلیم بود
و بی صبری نکرد تمام اینها مقدمه بود برای یک کلمه که اگر
شیعه و کسیکه عزت اهل البیت را داشته باشد خود را بکشد هیچ
نکرده لقائل ان یقول اگر یک نفر از شما جمعی ادراک کنید که جناب
سیدالشهدا یعنی کسیکه دارای این علم و صبر باشد و خودش بگویند با امام منی
که برادر چنان صبری کنم که صبر از صبر عاجز آید چرا در کوفه
سر برادر را می بیند سر را بچوبه محمل میزند و میکند چون
جاری میشود از آستین مبارکه همه من جمله عدو او هم اهل
تقوی بودند شنیدم شد که همین این بود چون در شب پیش
سر آقا مهمان خولی بود در کجا در تنور خانه و کسیکه عزیز
سر برادر را دید که در صورت ملتفت شد دید هنوز آتش
خاکستر بر محاسن برادرش باقیست اخی یا هلالاً الذی
عرض کرد عزیز زینب تاج سر زینب منتهای افتخار خواهر تو به شهر
شام و سمت و بغیر که جای محظوظ بود که یک شب مهمان ضیغمی
آن هم در تنور خانه برادر تنها تو حیات داشتی منهم

عزت و احترام داشتم تا تو عمامه و رداء داشتی منهم چادر و معجر
داشتم تو کشته شدی منهم بی عزت و احترام شدم عمامه
و ردای تو را بردند چادر و معجر مرا هم بردند هر بلکه ما نرسیدیم
که زینب برادرش صبر تمام شده باشد مگر بیچاره
در مجلس یزید وقتیکه از عقب تخت ملتفت شد دید چوب
چوب بر لب و دندان حسینی میزنند عجبا الحلم الله جل جلاله
التماس دعا از جناب مستطاب ... دارد
بسم الله الرحمن الرحیم ذروه علیای عشقش عروة الوثقای
ماست جنة المأوای وصلش مقصد الاقصای ماست
تا بکی محروم ابصطل تو ان محبوس بجد در فضای لا
مکان منزل و مأوای ماست یک قدم بر عرش کوبیم یک
قدم بالای عرش زانکه در راه طلب کونین زیر پای
ماست سر ما زاغ البصر چون شد قرین همت ما
شب معراج سبحان الذی اسرای ماست در معاش
منفرهای خلاق عالم رمضی بر او ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی در معنی
این آیه شریفه اهل تحقیق و تفسیر هر یکی تفسیری

تاویل و معنی او سخنان لطیف مبینات بر شریف ذکر میکنند جمله
ابن عباس رحمة الله علیه میفرماید که دنی جبرئیل من الارض
فتدلی فاسترسل الی محمد صلی الله علیه و آله یعنی جبرئیل
نزدیک شد بزمین و فرود آمد از آسمان و نزدیک آمد تا امر الله
ابلاغ کند و برساند امر الهی را بخاتم انبیا و او را دلیل راه
معراج شود معنی دیگر گفتند که دنی یعنی نزدیک شد حضرت
ختمی مرتبت محمد احمدیت قربت و منزلت و کرامت را فتدلی
پس سجدهٔ شکر کرد خدای خود را کمال شکر کنان و الحق
سجدهٔ شکر آن بود واجب بود زیرا که تمامی ممکنات و موجودات
ندانستند که تا جایگاه او کجاست و قدر ندانستند که دل او
کجاست و دل ندانست که جان او کجاست و جان ندانست
که سر او کجاست بلکه تمام ممکنات و موجودات در طلب قدر
او هستند و قدم در طلب نفس او و نفس در طلب دل او و دل
در طلب جان او و جان در طلب سر او و سر در طلب وصل الحبیب
الی الحبیب چه خوش گفت آنکه گفت عقل از سفر او واقع گشت
تا چند کند سؤال الی این سدرهٔ معاد منتهی
و هو خطی قتاده من الدین ظاهر شیخ دنی فتدلی

ان دایره گشته قاب قوسین گروهی دیگر از مفسرین
تاویل این آیه را چنین کرده اند که دنی محمد فتدلی
فرحا دنی ملکیا فتدلی ملکیا دنی فرشا فتدلی
عرشیا دنی مجاهدا فتدلی مشاهدا دنی طالبا
فتدلی مطلوبا دنی استغفارا فتدلی افتخارا دنی
منادیا فتدلی مناجیا دنی مادحا فتدلی ممدوحا دنی
شاکرا فتدلی مشکورا در وصف جلالت زبانها
کوتاه در بادیهٔ عشق تو جانها گمراه هر کس که ز لطف قدرت
آمد آگاه از مهر تو با لطف تو او رو ننهاد فاوحی الی عبده
ما اوحی یعنی خلاق عالم گفت بر بندهٔ خود محمد آنچه را که گفت
اشاره بعلم غیب است و علما و اهل خبر آن رازهای سر بمهر
را بمفتاح زبان نگشاده اند و بیان نکرده اند مگر بعضی از اهل
خبر از شیعه و سنی مجملی از آن مطالب را ذکر کرده اند که صدیقه
طاهره فاطمه زهرا میفرماید که من از پدرم تاجدار اقلیم رسالت
سؤال کردم یا رسول الله آن سخنان سر بمهر که در خلوت خانهٔ
او ادنی در میان آمد چه بود فرمود که خلاق متعال بمن
فرمود که ای حبیب من من ضامن رزقهای بندگان خود

خود شده ام و بندگان من بضمانت من اعتماد ندارند یعنی
در طلب رزق سعی و کوشش بسیار میکنند و غم با امور مختلف
راه میدهند دویم آنکه من بهشت را از برای امتان
تو آفریدم و امتان تو رغبت بر بهشت نمی کنند یعنی در
اعمال خیر تقصیر مینمایند سیم آنکه دوزخ را از برای دشمنان
تو آفریدم و امتان تو سعی میکنند تا در دوزخ در آیند و در
نافرمانی من دلیری میکنند چهارم آنکه من امروز عمل
فردا را از ایشان نمیخواهم و ایشان روزی فردا را از من میخواهند
پنجم آنکه عزت نکنند و خوار کنند منم و ایشان امید خیر من
دارند و از غیر من میترسند و دیگر آنکه ملائکه من هر وقت
اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را بر من عرض میکنند و من بهم میکنم
۱۲۲
از ملائکه شکایت ایشان را نمی کنم ولیکن هر گاه اندک مصیبتی
یا بلائی بر ایشان میفرستم همواره در نزد مخلوق از من شکایت
میکنند و ناشکری من مینمایند البلاء للولاء ما بلا بکسی
عطا نکنیم تا که نامش را علیا نکنیم اگر شکایت از بلا بکنی
بر خود جفا کنی در خبر است که هر گاه یکی از بندگان طفلش
بمیرد خداوند از ملائکه می پرسد که بنده طفل چه گونه [illegible]
ما را شکایت نمود یا حمد و شکر کرد عرض میکنند خدای من

حمد نمود و شکر کرد خطاب میرسد که از برای بندهٔ من که بر بلای
من شاکر بود قصری بنا کنید که نامش بیت الحمد باشد
معلوم است که شکوه و شکایت ننمود و صبر نمود ای جانهای
تمام موجودات بفدای حمد و شکر و صبر ابی عبد الله
حسین مظلوم وقتی که طفلش را در پیش چشمش کشتند
سر بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم ان
حبست عنا النصر اگر نصرت را امروز از ما گرفتهٔ این
مصیبتها را ذخیرهٔ ما را اجر بهشت کن بده روز عاشورا
سید مظلومان چند دفعه سر بسوی آسمان بلند کرد با خدا
مناجات کرد یک وقت آن دفعهٔ بود که آرام جان و روح
روانش شاهزاده علی اکبر را بمیدان فرستاد آن مظلوم
غریب با چشم گریان و دل سوزان محاسنش را بدست
دست گرفت و سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد
اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه
الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک خدایا هر گاه مشتاق
گرد جانم رفت تجان [illegible] اکبر جانم رفت اگر عرض کنی
آن جان بود علی اکبر عزیزتر بود ز آنان [illegible]

[illegible]

بعضی از اهل تحقیق گفتند جهت اینکه انا محاسنی را بروی دست
گرفت گویا مقصودش هم داشت یعنی خدایا محاسنی را
سفید کردم عمری را لکن اینهم ناچیز جوان ماه روی
عنبرموی را عجب شد که ال[illegible] ساتر الحال او را
به بهشت ببر فرستادم یکی دیگر هم مناجات
کرد که وقت بود اوقتیکه یا بدن مجروح [illegible] بجا
وفرق شکافته و دهان پر خون بود در کهیف قتلگاه
بود و آفتاب بر او [illegible] متیاسید [illegible]
جز [illegible] علی [illegible] المعبود [illegible] یا غیاث المستغیثین
الهی حسین علی در بلا صبور است [illegible]
[illegible] اوقت توجه [illegible]
واقع شد عرض کرد الهی [illegible]
ایام [illegible]
کسی گفت یا حسین [illegible]
این مصائب [illegible]

از انبیا و اولیا ندارید شفاعت را در قرب حق استجابت دعا
در محبت حقیقت تو مند امام طیب و طاهر از نسل تو
عرض کرد الهی دیگر چه بمن عطا میکنی خطاب رسید که
همچو الهی عرض کرد الهی مولای من از بهر امتان [illegible]
[illegible] در [illegible] حسین را شهادت [illegible]
امتان جد [illegible]
یا حسین ولسوف یعطیک ربک فترضی مرا خوش دار
انفس از عاصیان امت را در روز قیامت [illegible]
گذارفی [illegible] شوی عرض کرد الان [illegible]
[illegible] حالا [illegible] حسین [illegible]
شرم [illegible] جماعت اشقیا [illegible]
این [illegible] تمام کینه [illegible]
احاطه [illegible] یکی [illegible]
یکی [illegible]
ندانم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم   چه یافت خواجه سلام خلق امشب معراج
بر تختگاه سلامت نهاد بر سر تاج   چگونه بر نپرد جان ز
شوق هر شب قدر   که هست سلام فرشته به بنده محتاج
نظم است نهان آب زندگی امشب   وصال دوست
طلبد سواد لیلة داج   فرمود خاتم انبیا و سید اصفیا و منتخب
اعنی محمد ابن عبد الله در شب معراج چون بر مسند قرب الهی
مستقر گشتم آواز لطف الهی شنیدم که یا محمد از هیبت
و عظمت این خطاب من از هوش رفتم قطرهٔ از غیب در دهانم
چکید بر رایتی چه بکر فرمود دستی از غیب بشانه‌ام بر حفره
وحشت و خوف و ترس از نفس بر طرف شد قلبم اطمینان پیدا
کرد و فرح و خوشحالی بمن روی نمود باز بجهة اطمینان قلب
نازنین آن بزرگوار ندا آمد السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته   چه خوش صیدی بکو مرغ بر فرغ
بلند آوازه سلامی که در فی الحال   از آنحالت دمی با خویش
آمدم   سلامی علیک پیش آمدم   خطاب آمد که
دع نفسک در حال ای   بر بی تیغ و بی تیغ بر دل
ای بجاه اداره زهی همت زورت   چرا بیخود شدی

آمد چه بودت   چه رتبت العزة در اصطلاح آمد   پیمبر بزرگی
گفتا آمد آن مربی بتربیت رب الارباب در جواب
سلام ملک علام عرض کرد السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین   چون همه از خوب بیان آمد تمام یافت همان
لحظه قبول سلام   پرده برانداخت نعره وصال از دری
تعظیم سرای جلال چون آن بزرگوار صالحین است عادی الانبیا
یاد فرموده ندائی شنیدم که یا محمد اخرجت جبرئیل من بیننا
وانت تدخل امتک فی سترنا   ما در حرم وصال خویش
کرامین و جماعت را راه ندهیم و تو امت خود را در میان می
آوری   ای جان فدای امت بفرمای لطف و مرحمت یا رسول الله
خفه ده شراب کیر حق لامحة   جرعهٔ آن بر دل امان محبت   لکن بکر
حضرت بیان آمده است خود را خلق خواسته پس خطاب
از ساحت جلال رحیمی که حبیب امتت را پیش بخوام از
من برهان اول آنکه بگو اگر کسی از شما کسی را از جهة
احسان دوست می‌دارد سرّ او آنست آنکه مرا دوست دارد
چرا که احسان من در بارهٔ شما بسیار است   دویم آنکه

اگر از کسی مهتری بیند از اهل آسمان و زمین که مبادا سخط
وغضب او گرفتار شوید پس باید از من ترسید که مجموع
کمال قدرت و سلطنت من بر شما سیم آنکه اگر امیدواری
بکسی هست باید که از وی بمراد و مقصود برسید اولی آنکه بمن امید
واری باشید چرا که من امیدواری از دوست صد باره
چهارم آنکه اگر کسی شرم و حیا میکنید که با او جفا و ظلم
نموده اید بهتر آنکه از من شرم و حیا کنید چرا که از شما بی
جفاکاری آمده و از من بشما همیشه مرحمت و وفا آمده [illegible]
چنانچه گفت آنکه گفت الهی از آن روزیکه مرا آفریدی
بغیر معصیت از ما چه دیدی پنجم آنکه اگر کسی محبت خود را
بمال و جان بر کسی نهید یعنی در راه محبت دوست مجازی مال
و جان خود را صرف کنید بهتر است که این معامله را با من
نمایید زیرا که من محبوب واقعی و معبود حقیقی او هستم
ششم آنکه هرگاه کسی با شما وعده صدق و راستی کند
با آنکه تصدیق او را بدل و لسان نمایید بهتر آنکه
تصدیق من نمایید زیرا که من از کذب و خلف وعده
منزه و مبرا هستم ای عباد الله إن الله لا يخلف الميعاد
الخ

امیدواریکه در خداوندی غیر احسان و جود نیست بی
ما جفاکاریم تو وفاداری همه معیوب و تو خریداری
حضرت حق چون عفو و غفار است لاجرم طالب گناهکاران است
بآن خطاب آمده ای حبیب من حساب امت ترا در روز
قیامت بفضل و کرم خود بکشم و گناهان ایشان را بفضل
و عنایت خود بیامرزم و برحمت خود و از رحمت تمام
گاه گاهی اعمال قبیحه و افعال شنیعه و عصیان امت
ترا میکنم تا بدانی که چها کرده اند و کوه کوه می بخشم
تا به بینی چه میکنم چه پیدا میشود که گاهی جزء عملی
میکنم چنانچه صاحب ابواب الجنان این خبر را نقل میکند
مَنْ قتل عصفوراً بغير منفعة بعثه الله يوم القيمة
ويقول يا رب سل عن هم قتلني اگر کسی گنجشکی
بدون جهة و منفعت بکشد در روز قیامت محشور میشود
صیحه زنان و میچسبد بقوائم عرش و عوض میکند
فریادی از قاتل من بی جرم و گناه مرا کشت
روزیکه شود اذا السماء انفطرت و آنکه شود اذا النجوم

اتلكي رحت من ذرامی تو بکیرم اندر ثلثت کویم
ضما بای خبر قتلت جائی که منتهم حقیقی خلاق
عالم از قتل کنجشکی بکذرد عمید ام ایا با قاتل محسن
شش ماهه بازهرت فاطمه چه خواهند نمود فرستاد او را
قنفذ غلام شمرا که برو علیرا با می در مسجد حاضر کن تا با
بکر بیعت کند قنفذ آمد پس حاضر شاه ولایت او را
جواب گفت برکشت بنزد عمر آن ملعون گفت برو بی
اذن داخل خانه شو و علی را بیاور اسپر عمر کرامل
بازهم بکس نشد بیغام فرستاد که فاطمه مانع است و
نمیکذارد که من داخل خانه شوم عمر در غضب شد گفت
ما لنا وللنساء گفت ما را با زنان و زنان را با ما
چکار است جمعی را با خود شعرها وبرداشت آمد در
خانه که امیر و صحابه بی اذن داخل شد
فریاد کرد یا علی از خانه بیرون بیا و با خلیفه رسول الله
ابابکر بیعت کنی والا در خانه را آتش میزنم صدقه

طوه

طا۳
فاطمه زهرا بعقب در آمد و فرمود عمر از جان ما چه میخواهی چرا
ما را بیجه حوزه مان وانمیکذاری ولد الزنا تمجیا بیت را
زیاد تر کرد گفت افتحی الباب والا احرقنا علیکم
بیتکم فاطمه در را باز کن والا خانه را با شما همه
آتش میزنم فقالت فاطمه اما تتقی الله تدخل
علی بیتی صدیقه طاهره فرمود عمر ایا ادخل امی
تو هم میخواهی بی اذن بخانه من داخل شوی ولد الزنا
دانست که فاطمه در را باز نمیخواهد کرد فریاد کرد هیمه و آتش
بیاورید آتش افروختند و آتش بر در خانه زدند همینکه
باشنیدن سوخته شد الملعون بدر زد نکه در را بر وی سینه ادنه
و بخانه در آمد فاطمه خود را بدر چسبانیده بود و در را
گرفته بود چنان ملعون در زد که فاطمه میان در و دیوار ماند فریاد
یا ابتاه یا رسول الله ببین با دختر تو چه میکنند یا باجان یا رسول الله
بفریاد من برس ولد الزنا صدای فاطمه را که شنید شمشیر را
از غلاف کشید غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد بازوی
فاطمه بلند شد کمر یا علی عمر را گرفت ای حرامزاده نادیا

خود را ملتفت کرده بر بازوی فاطمه زد بقسمیکه بازوی او مجروح
سیاه شد عمر که ردّ شاه ولایت دیگر بنی‌هاشم است خودداری
کند از جا ملتفت شد و گریبان عمر را گرفت و چنان او را بر
زمین کوفت و بینی و گردنش را درهم شکست چنانچه کفش
کاملش حاصل شد فرمود یا ابن صهاک لولا کتاب
من الله سبق و عهد عهده الی رسول الله
لعلمت انک لا تدخل بیتی ای عمر امر داده که رضا
و قضای الهی از باب حکمتیکه خودش صلاح دید و وصیت خاتم
انبیا مرا مانع شود مهیل آنستیکه بی ادبی نمیشد اینک
بخانه من در افل بوی از [illegible] ملتفت شد و طلب یاری
ابو [illegible] شیر گیر شد و [illegible] سید الکرم که علی را [illegible]
فرستاد نزد ابوبکر و جمعی را [illegible] طلبید تا آنکه با
جمع شدند ریسمان بگردن حبل المتین دین ابن انداختند
صدیقه طاهره با آن صدمات در [illegible]
و نگذاشت که شاه ولایت را ببرند عمر [illegible] فاطمه را
[illegible] ذکر [illegible] ایستاده گفت حکم کفت بزن
نزد ابو

دهم را این حرام زاده تازیانه بر دست فاطمه زد و او را در [illegible] کاه
اوطاق فشار داد که بچه‌ای که پهلوی آن مخدره بود سقط شد طفل
شش ماهه که او را [illegible] محسن نام نهاده بود سقط
شد [illegible] چه گفت بکن [illegible] شاه
ولایت [illegible] امامی [illegible] مکتوم
[illegible] یا علی [illegible] وجود [illegible] امام
علی جان [illegible] اللهم
اللعن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد یعنی عمر ابن الخطاب
در آن روز [illegible] و بنی امیه [illegible] اکرابی
ولد الزنا تازیانه بر دست فاطمه [illegible] دختر [illegible] فاطمه
[illegible] کعبه [illegible] تازیانه [illegible] اگر [illegible]
در خانه [illegible] یقینا جرأت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
دختران [illegible] فاطمه [illegible]
ریسمان بگردن علی [illegible] از کجا جرأت [illegible]
[illegible] بگردن [illegible] السابقین [illegible]